

۱۰۲

ویژه نامه

آرش



اردشیر شامسی

**تاریخ
چریکهای
فدائی خلق
به روایت
شکنجه گران**

[۱]

ویژه‌ی سی‌ومین سال انقلاب
ناصر رحیم‌خانی، شهلا شفیق، باقر مؤمنی
ابوالحسن بنی‌صدر، شهاب برهان، داریوش
همایون، محمد یزدی، بهمن بازرگان،
مصطفی هجری، محسن حکیمی، ابراهیم
علیرزاده، مهرداد مشایخ، محسن بلقانی،
تراب حق‌شانی، مرتضی محیط، فریدون
احمدی و رضا اکرمی

تقد و بررسی کتاب وزارت اطلاعات
اند سید، زینت میرحاشمی، عابدیه مفیدی،
محمد رضا شالگونی، خسرو یارسان، بهروز
خلیق، مهدی سامع، ابرج واحدی‌پور، اصغر
ایزدی، عباس هاشمی، نفی حمیدیان، علی
ستاری، فریاد علی‌عبدالرحیم‌پور (مجنبا)،
فاطمه سعیدی (مادر شایگان) و بهروز
در باره‌ی بهران عالی جهان
مهرداد باغانی، ویلیام کد، تبه، بهروز
جداقت، احمد سیف، جان بلانی، فاستر،
سعد رحمان، یونس یارساناب

شصتمین سال اعلامیه حقوق بشر
مهرانگیر کار، منصور فرهنگ، ابرج
مصداقی، احمد کریمی حکاک، کاظم
علمداری، عزت مسلمانزاد، زهره شیشه، آراز
م. قلی و ارشام یارسی
همکاران دیگر این شماره:

بهروز شیدا، مهدی استعدادی شاد، ناصر
پاکدامن، مهتاب رحیمی، هوشنگ انصاری،
داریوش آستوری، محمد قراقرزلی، نازنین
پوننده، مهتاب مختاری، جمشید مهر،
صدیق شهیدی، جمشید گل‌مکلی، سلجقه
نیره‌گل، میرزا آقا عسگری، مجید نفیسی،
بهزاد مبین‌خواج، منصور خاکسار، حسین
زراسوند، روزبه فاطمی، کامران جمالی،
مهرانگیر رساناپور، حسین دولت‌آبادی و
سردار صالحی

۶۴۸

ژانویه ۲۰۰۹

دی ماه ۱۳۸۷

xalvat.com

آرش شماره ی ۱۰۲

مدیر مسئول و سردبیر: پرویز قلیچ خانی**دبیر تحریریه: نجمه موسوی**

همکاری شما آرش را پُر بارتر خواهد کرد
حک و اصلاح مقالات با موافقت نویسنده است
آراء و عقاید نویسندگان، لزوماً نظر آرش نیست
پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست
ما مطالبی را که فقط برای درج در آرش ارسال شده باشد، چاپ
خواهیم کرد. ضمناً، پس از انتشار آرش، چاپ آن مطالب در
سایتها و نشریات، پس از گذشت سه ماه با ذکر منبع، آزاد است

تلفن و فاکس سردبیری

تلفن همراه: ۶۲۰۱۲ ۶۲۲۵ + کد فرانسه

تلفن: ۱۳۹۸۳۱۶۵۷ + کد فرانسه

E-mail

arashmag@yahoo.fr**تار نمای آرش**www.arashmag.com**آدرس پستی آرش**

Arash : P. Ghlichkhani
2 AV Du GAL de Gaulle
95360 Montmagny - FRANCE

آرش نشریه‌ای است فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

که از بهمن ماه ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) در فرانسه منتشر می‌شود

اشتراک برای شش شماره

اروپا: ۶۰ یورو، سایر نقاط جهان معادل ۸۰ دلار آمریکا

طرح های جلد: Alberto Giacometti

طرح های داخل مجله: فرهاد فروتنیان، پرستو فروهر، و ...

با تشکر از «امیلی عزیز به خاطر کمک‌های فنی بی‌دریغ‌اش برای

راه اندازی تارنمای آرش

کمک‌های مالی رسیده:

بنی از سن خوزه/۴۰۰\$ - علاقمندان مجله ی آرش در
ساکرامنتوی آمریکا/۵۰۰\$ - بیژن و رضا پاریس ۰۸۰ یورو- سالاد
فانتزی ۲۴۰ یورو/ بچه های خور موج ۱۰۰ پوند.

تک فروشی این شماره ۱۰ یورو در اروپا**۱۵ دلار: کانادا، آمریکا و استرالیا****ویژه ی سی و مین سال انقلاب بهمن ۱۳۵۷**

۴- پلایخ ناصر رحیم خانی، شهلا شفیق، باقر مؤمنی، ابوالحسن بنی‌صدر، شهاب برهان، داریوش همایون، محمد برقی، بهمن یازگان، مصطفی هجری، محسن حکیمی، ابراهیم علیزاده، مهرداد مشایخی، محسن پلفانی، تراب حق شناس، مرتضی محیط، فریدون احمدی و رضا اکرمی به پنج سوال مجله‌ی آرش.

تاریخ چریکهای فدایی خلق به روایت شکنجه گران

۸۸- تاریخ به روایت جمهوری اسلامی
۹۲- پژوهش یا تحریف تاریخ جنبش فدایی؟!
۹۶- کتاب «چریک‌های فدایی خلق» سند محکومیت استبداد
۹۷- پرده‌های دیگر از ... «سربازان گمنام امام زمان»
۱۰۵- موتور کوچکی که موتور بزرگ را به حرکت درآورد
۱۰۷- عدم وابستگی: مشخصه بارز چریان فدایی
۱۰۸- حماسه سياهکل، کابوسی برای ارتجاع
۱۱۶- ادعائنامه دادستانی ... علیه چپ، سوسیالیسم و ...
۱۲۱- برتری اخلاقی یا شکست اخلاقی؟
۱۲۴- «کتاب سياه» و اطلاعاتی های سياهکارا!
۱۲۷- پژوهشگری مجرمانه در تاریخ نگاری!
۱۲۲- رهبر افسانه‌ای چریک‌ها
۱۴۴- تحریف و وارونه سازی رویدادها
۱۵۷- برای فرزندان من اشک تمساح نریزید!
۱۶۳- یک نظر کوتاه

بحران مالی جهان در سال ۲۰۰۸

۱۶۴- بحران مالی ۲۰۰۸ پایان مدل امریکایی سرمایه‌داری...
۱۷۶- چهار بحران نظام معاصر ... ویلیام ک. تب
۱۸۳- بحران ساختاری اقتصاد جهان: فردا خیلی دیر است...
۱۸۹- گفت و گو با سعید رهنما در باره ی بحران مالی جهان
۱۹۲- گفت و گو با پلامی فاستر
۱۹۴- تهاجم نئولیبرالی و نقدی بر چالش‌های گذشته
۲۰۰- تکوین اقتصاد سیاسی مارکس
مهرزاد باباعلی
ترجمه‌ی پرویز صداقت
احمد سیف

به مناسبت شصتمین سالروز اعلامیه حقوق بشر

۲۰۷- ایران و حقوق بنیادی انسان
۲۱۱- موانع رفتاری در برابر رشد دموکراسی در ایران
۲۱۹- مذهب در خدمت شکنجه و کشتار
۲۲۹- ادبیات... و معضل حقوق انسان در جهان امروز
۲۳۳- تدام نقض حقوق بشر در ایران
۲۴۰- شکنجه و حقوق بشر
۲۴۱- مبارزه با حکم اعدام
۲۴۴- موانع و چشم‌اندازها
۲۴۹- دگرپاشان جنسی ایرانی و شصتمین سالگرد...

نقد و بررسی و مقالات

۲۵۲- سیاره‌ی باران
۱۵۹- فراموشی ادب، احترام و مهر
۲۵۵- درگذشت محمود درویش: شاعری بزرگ و ...
۲۶۸- اردشیر محمصی
۲۷۰- سه نگاه به عشق در سه اثر از سه نویسنده تبعیدی
۲۷۳- پیکار با تبعیض جنسی، ترجمه‌ی محمد پوینده
۲۷۴- دیباچه و درآمد کتاب «زبان باز» نوشته‌ی داریوش آشوری
۲۷۸- «شادا ما که معاصر احمد شاملو بودیم»
۲۸۱- بهزاد رعیت مترجم مجموعه شعر «مرگ مرا خواهد یافت» درگذشت
۲۸۲- به یاد محمد مختاری و محمد جعفر پوینده: نازنین پوینده و سهراب مختاری
۲۸۴- مروری گذرا بر جنبش کارگری ایران
۲۹۰- پایان مسابقات المپیک
۲۹۳- بزرگداشت صادق هدایت در هلند
شعرهایی از: ملیحه تیره‌گل، میرزا آقا عسگری (مانی)، مجید نفیسی، بهزاد
میهن‌خواه، منصور خاکسار، حسین زراسوند، روزبه فاطمی و کامران جمالی.
طرح و داستان از: حسین دولت‌آبادی، سردار صالحی

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

تاریخ به روایت جمهوری اسلامی



اسد سیف

طی بیست سال اخیر، هر از گاه، کتابی حجیم در عرصه تاریخ از سوی مؤسسه‌ای به نام "مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" در ایران منتشر شده است. تعداد این آثار به بیش از پنجاه عنوان می‌رسد. با توجه به عنوان‌ها، موضوع و محتوای کتاب‌ها، هیچ شکی نمی‌توان داشت که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی صاحب اصلی این بنیاد است. "فصلنامه مطالعات تاریخی" و "نشریه الکترونیکی دوران" نیز به همین مؤسسه تعلق دارند. (۱) عبدالله شهبازی، شخصی که پس از انقلاب از مسئولین حزب توده ایران بود و پس از یورش به حزب توده در سال ۱۳۶۱، به تئوریسین سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی بدل شد، از فعال‌ترین افراد این مؤسسه است. کتاب‌های منتشر شده نیز در اکثریت خویش، به شکلی نام او را به عنوان نویسنده و یا ویراستار، بر پیشانی خویش دارند.

"نظریه توطئه (صعود سلطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران)" اثر عبدالله شهبازی، "حزب رستاخیز؛ اشتباه بزرگ (آسیب‌شناسی یک ناکامی بزرگ) در دو جلد، نویسنده مظفر شاهدهی، "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشید حسین فردوست" در دو جلد، ویراستار عبدالله شهبازی، "سازمان مجاهدین خلق - پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴-۱۳۴۴) ۳ جلد، به کوشش جمعی از پژوهشگران، "سه حزب (احزاب مردم، ملیون، ایران نوین)، نویسنده مظفر شاهدهی، "گفتگو با تاریخ"، مصاحبه با تورالدین کیانوری، "چریکهای فدایی خلق" از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷، نویسنده محمود نادری، "حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی" به کوشش جمعی از پژوهشگران، و... از جمله این آثار هستند. با نگاهی به عناوین کتاب‌ها می‌توان به راحتی پی برد که در کلیت خویش به موضوعاتی نظر داشته‌اند که سالهای سال برای جمهوری اسلامی مسأله و مسأله‌ساز بوده‌اند. به دیگر سخن، تاریخ سرکوب شدگان هستند به روایت جمهوری اسلامی. به کتاب‌ها که بنگری، یا مصاحبه با اسیران دریند جمهوری اسلامی هستند و یا اسناد ساواک و بازجویی‌های به بند کشیده شدگان در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی. یعنی افکاریر شکنجه‌شدگان و سخنان از حلقوم برون کشیده شده، یا این‌که سلاخی شده هستند، ترس و دلهره و وحشت را هنوز هم می‌توان در پی هر نقل قول در این آثار، به خوبی احساس کرد.

"آیا می‌توان به اسناد اطلاعاتی، خصوصاً به بازجویی‌هایی که متهم در شرایط خاص آنها را نگاشته است، اعتماد نمود؟" این سوالی است که یکی از پژوهشگران این مؤسسه از خود و یا خواننده کرده است. خود می‌نویسد: "پاسخ ما به این پرسش مثبت است... (۲) همین روش در کتاب "سازمان مجاهدین خلق، از پیدایی تا فرجام" نیز به کار گرفته شده است. در مقدمه

تعرض به تاریخ

در بهار سال ۱۳۸۷، کتاب «چریک‌های فدایی خلق - از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول» و «حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی» در نمایشگاه کتاب تهران، توسط «مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران، به بازار نشر عرضه شد. این دو کتاب از جمله ۵۰ عنوان محصولات فرهنگی این مؤسسه اطلاعاتی در سالیان اخیر است.

در طول تاریخ، تمامی نظام‌های دیکتاتوری، با توسل به جعل و دروغ، اسناد تاریخی را به دلخواه خود بازسازی و دستکاری می‌کنند تا تاریخ دلخواه خود را تدوین کنند.

کاربدستان حکومت‌الله نیز برای تدوین تاریخ دروغین خود، در نمایشگاه کتاب تهران از خورجین فرهنگی‌اشان، محصول جدیدی بیرون کشیده و به تقابل فکری با مخالفان برخاسته‌اند. و صد البته که هدف این نه‌اجیم، نسل جوان و تشنه دانش در داخل کشور است.

کاربایه‌ی این محصول به ظاهر فرهنگی، اوراق بازجویی و مکاتبات و پرونده‌های بازمانده از ساواک شاه است. در این کتاب، تمامی اعترافات زیربازجویی از فداییان، حقیقت مطلق انگاشته شده است؛ در حالی که اگر کسی تنها یک برگ بازجویی پس داده باشد متوجه است که عموم زندانیان به ویژه چریک‌ها، هرگز در مورد رفقای خود حقیقت را نمی‌نوشتند. و چه بسا، هر مقدار دروغ در بازجویی از چریک‌ها بیشتر بوده است، می‌توان از آن درجه‌ی پایبندی به آرمان را نتیجه گرفت. استناد به اعترافات زیر شکنجه و بازجویی، افزون بر آن که عملی غیر اخلاقی می‌باشد، در هیچ نظام فکری - جز حکومت‌هایی از نوع حکومت اسلامی - ملاک حقیقت نبوده است.

نویسنده‌ی مخفی کتاب، به ظاهر خود از آن دسته زندانیان بریده‌ای است که قبل از دستگیری به کسوت سربازان گمنام درآمد است! (مهدی پرتوی؟ عبدالله شهبازی؟ یا ۴۴). نویسنده خوانندگان را در کتاب به منابعی ارجاع می‌دهد که تنها سربازانی گمنام هم‌چون نویسنده مجهول، بدان دسترسی کامل دارند. در بسیاری از نقاط جهان معمولاً ۳۰ سال پس از سپری شدن عمر اسناد محرمانه، آن اسناد به معرض قضاوت و بازبینی علاقمندان قرار می‌گیرد. اما در امنیت‌خانه‌ای با عنوان جمهوری اسلامی که حتی نام نویسنده‌ی یک کار به ظاهر تحقیقی نیز مخفی است، سخن از حق دانستن عمومی، بیشتر به شوخی شباهت دارد.

کتاب و پدیدآورندگان بریده‌ی چپ آن در پی اثبات چندین اتهام به فداییان خلق بر آمده‌اند که اهم آن چنین است:

- فداییانی که علیه دیکتاتوری سلاح برداشتند فاقد عقلانیت بوده‌اند،
- اکثریت فداییان پس از دستگیری با پلیس امنیتی همکاری کرده‌اند،
- زنده‌مانده‌گان فدایی در خارج از زندان به رهبری حمید اشرف به گانگستریسم روی آورده‌اند،
- جنبش فداییان خلق وابسته به بیگانه بوده‌است،
- رهبران نامی فدایی (بهژن جزئی، مسعود احمدزاده، حمید اشرف) همه مخدوش بوده‌اند،
- نفوذ پلیس امنیتی در تشکیلات فداییان.

مجله آرش به سهم ضامنت اندک خود، با مراجعه و نظرخواهی از تنی چند از کارشناسان، و هم‌چنین کسانی که از بطن جنبش فدایی برآمده و درگیر آن جنبش بوده‌اند ویژه‌نامه‌ای را به مقابله با این تاریخ‌سازی، اختصاص داده است. آرش

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

آن به صراحت اعلام شده که در تدوین آن "کمیتهای پنج نفره" شکل گرفت تا ۵۵۰۰ نفر را در عرصه‌های گوناگون، به کار گیرند. (۳) در این شکی نیست که اکثریت این افراد در شمار قربانیان دستگاه چپمی سازمان اطلاعات، از جمله توابینی هستند که در ازای رهایی جسم در شکنجه‌گاهها و در زیر نازیانه، به عنوان "تواب" در سازمانهای تحقیقاتی رژیم به خدمت گرفته شده‌اند.

xalvat.com

۲

چرا می توانم لبخند بزنم و لبخند زنان آدم بکشم
و به آنچه که دلم را غمگین می سازد نهیب ززم که آرام گیر.
گونه‌هایم را با اشک دروغین، تر می کنم
و بنا به موقعیت رنگ عوض می کنم.
من بیش از بریان دریا (mermaid)، دریانوردان را در دریا غرق خواهم کرد.

من بیش از ازدهای باسیلیسک بینندگان خود را خواهم کشت.
من نقش سخنران و نستور را یک‌تنه بر عهده خواهم گرفت.

در تردستی، دست اولیس را از پشت خواهم بست
و مانند سینون، تروای دیگری را تسخیر خواهم کرد.
بو قلمون صفت‌تر از بو قلمونم

در تکبیر صورت از پروتئوس گوی نسبت را می رابیم
و ماکیاوولی جنایتکار را به مدرسه می فرستم. (۴)

فلسفه تاریخ را اندیشیدن در باره تاریخ می دانند. تاریخ سرچشمه جوشان زندگی انسان است. تاریخ هویت انسان است در جهان تا خود را در آینه آن ببیند و بهتر بشناسد. "تاریخ برای ما خاطره‌ای است که نه تنها آن را به یاد داریم و می شناسیم... پایه‌ای است که بر آن قرار داریم، و اگر بخواهیم در خلاء محو نشویم، بل که از انسان بودن بهره‌ور گردیم، ناچاریم پیوند خود را با آن نگاه داریم." (۴)

تاریخ آن چیزی است که اتفاق افتاده و به وقوع پیوسته. وقوف بر آن که خودآگاهی باشد، ذات تاریخ است. "دورادور تاریخ را مفاک‌هایی فرا گرفته است و اگر تاریخ دوباره در این مفاک‌ها بیفتند، دیگر تاریخ نمی تواند بود." (۶) در تاریخ "اعترافات" ژان ژاک روسو را داریم و یا "اعترافات" سنت آگوستین را که بعدها خود به نوعی از ادبیات تبدیل شدند. نویسندگان این دو اثر کوشیده‌اند تا تحول درون خویش را به میل خویش و آزادانه بیرونی کنند، به سیر اندیشه خود نفاذانه بنگرند و آنچه را که سال‌ها آشوبگر درونشان بود، به دیگران انتقال دهند. اعتراف می تواند آرامش جان برای اعترافگر به همراه داشته باشد، درست به آن سان که روان‌پریش در پس برخاستن از تخت روان‌درمانگر، آنگاه که سفره دل گشاده، احساس سبکی می کند. ویژگی این گونه از اعترافات در این است که اعترافگر در آزادی لب به سخن می گشاید. آن که سخن دل بر زبان می راند، خاطر آسوده می دارد و تحت فشار نیست. داوطلبانه زبان در کام می چرخاند، نقش بر بوم می زند و قلم بر کاغذ می دواند.

در تاریخ شکلی دیگر از اعترافات نیز دیده می شود. اعترافاتی که قرار است سند باشند در تحریر نوعی از تاریخ، اعترافاتی که در شرایطی آزاد بر زبان جاری نشده، اعترافاتی که آغشته به تهدید است. بوی زور از آن به مشام می رسد و رنگ خون دارد.

از "اعترافات" نوع نخست بوی خوش آزادی بلند است و از اعترافات نوع دوم، چهره خشن سرکوب دیده می شود. اولی گام به رهایی دارد، به آزادی نظر می کند، دومی سر در بند و زنجیر دارد. اولی در شرایطی آزاد فریاد رهایی است و دومی در محیطی خفقان‌آور، ضجه انسانی است دردکشیده و مستاصل. هر دو اما اعتراف هستند، سختانی که در شرایط مختلف، دو هدف کاملاً متفاوت را پیش می برند و در برابر هم قرار دارند.

در قرون وسطا خادمان کلیسا از فرقه دمینیکن به محله و یا روستایی وارد می شدند، اهالی را جمع می کردند تا از آنان اعتراف بگیرند. در این نمایش مذهبی هر فرد می بایست از خود و از دیگران گزارش ارایه دارد. آن کس که مشکوک و معترض بود، راهی شکنجه‌گاه می شد، در سیاه‌چال‌ها به بند کشیده می شد تا توبه کند و به اعتراف گردن نهد. شکنجه در خفا انجام می پذیرفت و اقرار به گناه در حضور همه خادمان

آرش شماره‌ی ۱۰۲

کلیسا از اعترافات سندی می ساختند تا با تکیه بر آن، خلق بفریبند و اقتدار خویش قوت بخشند. در اعترافات قرون وسطایی، "متهب با اعتراف، در آیین تولید حقیقت کيفری شرکت می کند... نسبت به آیین دادرسی متعهد می شود؛ او حقیقت تحقیق را امضاء می کند." (۷)

۳

آن نظامی که اسناد تاریخی را به دلخواه بازسازی می کند، تخریب حافظه ذهنی و تاریخی ملت را هدف خویش قرار داده است. می خواهد بر شعور جمعی، آن واقعیتی را جایگزین کند که خود حقیقت می پندارد. حقیقتی مطلق که باید متناسب با موقعیت حال مکتوب گردد. در تدوین "تاریخ نوین" جعل و تحریف ابزار نخستین هستند. اذهان را باید به هر شکل ممکن تسخیر کرد. تا ذهن توده‌ها تسخیر نگردد، جایگزین نمودن فکر و فرهنگ و رفتار جدید ناممکن است. جعل تاریخ ذات نظام‌های توتالیتر، مستبد و ایدئولوژیک است. تاریخی باید به فراموشی سپرده شود تا "تاریخ نوین" تحریر گردد. "توتالیترسم مستلزم کنترل دولتی همه عرصه‌های حیات و قدرت بلامنازع یک ایدئولوژی تصنعی و فرعی بر اذهان مردم است، تنها زمانی به کمال می رسد که مقاومت واقعی طبیعی و ذهنی را از میان بردارد، یا به زبان دیگر، واقعیت را نیست کند." (۸)

خودکامه هیچ دگراندیشی را در هیچ عرصه‌ای تاپ نمی آورد. اگر اندیشه‌ای را نتواند نابود کند، صاحب اندیشه را می کشد. خودکامه به راه تغییر فکر جامعه از هیچ جنایتی رویگردان نیست. در شرایطی طبیعی "قدرت نه با مرجعیت یکی است و نه با خشونت... قدرت مشروع باید از مردم منشأ بگیرد." (۹) در حکومت خودکامه اما، رهبر خود قدرت است و مشروعیت از او صادر می شود.

هدف در نظام‌های ایدئولوژیک تربیت "انسان نوین" است. انسان‌هایی که چون رهبر بیندیشند، همفکر باشند و رفتاری واحد پیش گیرند. در چنین نظامی "انسان جدید را چنان تربیت می کنند که مصلحت عمومی را تنها معیار رفتار خود بداند." (۱۰) و مصلحت عمومی چیزی نیست جز اراده حکومت.

تاریخ معاصر "محاکمات مسکو" را هیچگاه از یاد نخواهد برد. نخستین قربانیان نه فرزندان انقلاب، بل که از رهبران آن بودند. همانانی که در کنار لنین "جمهوری شوراهای" را پی ریختند. بسیاری از آنان آنگاه که استالین بر اریکه قدرت تکیه زد، به عنوان "دشمن خلق" اعدام شدند. اکثریت آنان در شکنجه‌گاه‌ها، به زیر نازیانه اعتراف کردند که جاسوس بیگانه‌اند و با عوامل دشمن در ارتباط. بوخارین، زینوویف، کامنوف... از آن جمله‌اند و تروتسکی به دستور استالین در خارج از کشور ترور شد. به دنبال چنین تصفیه‌هایی است که صف میلیونی مخالفین بازداشت می شوند، تیرباران می گردند و یا در "مجمع‌الجزایر گولاگ" از سرما و گرسنگی می میرند. (۱۱) "در نظام استالینی، شکنجه‌گر و شکنجه‌شونده هر دو خوب می دانستند که اطلاعات و اقرارها همه دروغین‌اند، ولی آنها بر این دروغ‌ها یافشاری می کردند؛ زیرا با این کار همگی به ساختن یک جهان ایدئولوژیک غیرواقعی کمک می کردند؛ جهانی که در آن دروغی همه‌گیر در جامه‌ی حقیقت ظاهر می شد." (۱۲)

به دنبال کشتار مخالفین زمان زدودن فکر و یاد آنان از ذهن جامعه فرار رسید، آثارشان ممنوع شد. نام‌ها از کتاب‌ها حذف شد و در این راه حتا تصویرشان در کنار لنین و یا در مجامع حزبی از عکس‌ها پاک شد و سرانجام زمانی فرارسید تا تاریخ دگرگونه نوشته شود. گروهی فراخوانده شدند تا زیر نظر رهبر "تاریخ مختصر حزب کمونیست" را بنویسند. "تیراژ هر یکی از چاپ‌های این کتاب را تنها می توان با تیراژ کتاب مقدس در غرب مقایسه کرد. همه‌جا بی‌وقفه کتاب را منتشر و تدریس می کردند... غذای فکری عمده شهروند شوروی بود... اکثر مردم مؤلف بودند که بارها و بارها کتاب را بخوانند. میلغان و سخنرانان حزبی کتاب را کم و بیش از بر داشتند... تاریخ مختصر رکورد جهانی دارد. در میان کتاب‌هایی که دعوی تاریخ‌نگاری دارند، احتمالاً هیچ کتابی وجود ندارد که تا این حد پُر از دروغ و تحریف باشد... تاریخ مختصر نه تنها شبکه‌ای از افسانه‌های بلشویکی را گرد کیش لنین و استالین پدید آورد، بل که مناسک و آداب خاصی را نیز با جزئیات فراوان تجویز می کرد... تاریخ مختصر صرفاً یک



تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

قربانی می‌دانیم، قربانی نظامی ستمگر، دستگاهی که با خود کردن شخصیت زندانی، او را وادار به نفی خویش می‌کند تا بر علیه خود شهادت دهد. در اروپای مدرن، شهادت علیه خود، در پی یک سری مبارزات سرانجام غیرقانونی شد. "حق سکوت" به عنوان دستاوردی ارزشمند به جای آن نشست. طبق این اصل وظیفه دادستان است که جرم را ثابت کند و در این راه دنبال اسناد و مدارک لازم باشد. متهم حق دارد لب به سخن نکشاید و هیچ حرفی بر زبان نراند.

جهان سنت به اسطوره دل خوش دارد. ذهن اسطوره‌پرور قهرمان می‌جوید. آن را که در اثاق شکنجه دهان باز نکند و حرفی بر زبان نیاورد، تقدیس می‌کند. آن را که وا دهد و یا بشکند و تاب شکنجه نیاورد، بی آن‌که توان تن بداند و یا این‌که بخواهد که بداند، طرد می‌کند. در این شکی نیست که مقاومت زیباست، ستایش‌برانگیز است، می‌توان تحسین‌گر کسانی بود که فاتح شکنجه‌گاه‌ها هستند، اما نمی‌توان با همین معیار درهم شکسته شدن قربانی را نادیده گرفت و چشم بر موقعیت جسمی و روانی او بست. از ستایش تا همدردی راهی است که باید آن را شناخت، به آن سان که باید فاصله بین مقاومت تا تسلیم داشت. اگر آن را نشناسیم، در داوری‌های خود به بی‌راهه خواهیم رفت و موضوعی به نام "حق شهروندی" و "حقوق بشر" را نادیده خواهیم گرفت.



xalvat.com

۴

بازداشت و زندان به خاطر دگراندیشی، و شکنجه و آزار برای اقرار، طبق منشور جهانی حقوق بشر ممنوع است، امری که اروپای مدرن آن را پذیرفته. دستیابی تاریخی به این مصوبه یعنی پشت سر گذاشتن سال‌ها اعتراضاتی که می‌بایست به نفع قدرت حاکم بر زبان رانده می‌شد، در پس پنهان این بند، سراسر درد است و شکنجه، خون است و مرگ، فریادهای فروخته و در بغض خفه‌شده، شلاق، بدن‌های دریده، تن‌های شمع‌آجین‌شده، چشم‌های از حلقه بیرون کشیده شده، زبان‌های بریده و بدن‌های چهارشده شده، شلاق، اضطراب، ترس و این مصوبه یعنی پذیرش پایان بربریت، یعنی آغازی دیگر، دنیایی نو.

اعترافات جهان بربر را فقط جهان بربر می‌پذیرد و انسان بربر آن را باور می‌کند. اعترافات جهان بربر در آغوش قدرت مستبد رشد می‌کند. زور و ترس نشان آن است. تاریخ "اعترافات" در جهان با تاریخ روشنگری و مدرنیته گره خورده است. یعنی پشت سر گذاشتن اعترافات قرون وسطایی و آغاز آزادانه بر زبان راندن تجربه شخصی هستی.

تاریخ کشور ما تاریخ اعترافات به شیوه قرون وسطایی است. "اعترافات" دنیای مدرن هنوز در فرهنگ ما جایگاه ویژه‌ای ندارد. در کشوری که زور بر آن فرمان می‌راند و فردیت انسان در بند است، سخن گفتن از حدیث نفس و "اعترافات" امری بیهوده است. اعترافات دنیای ما هنوز نشان از بربریت دارد، سخنانی است که باید به خدمت قدرت حاکم به کار گرفته شود. تاریخ اعترافات در نظام جمهوری اسلامی، برگ تازه‌ای از هستی تاریخی ما نیست، همان است که در سال‌های پیش‌تر اعمال می‌شد. صفحات تاریخ پس از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد جولانگاه "نفرت‌نامه"ها بود و اعترافات. در این اسناد هدف نمایش تسلیم است. آنگاه که ساواک شاه بنیان گرفت، اعترافات نیز شکل دیگری به خود گرفتند. هرازگاه شاهد چهره‌های رنگ‌پریده و مضطرب قربانیان بر صفحه تلویزیون بودیم و می‌دیدیم چه عاجزانه، گذشته خویش را انکار می‌کنند و شرمندگی از رفتار خویش، عفو ملوکانه را خواستار می‌شدند. نادم در زندان‌های جمهوری اسلامی توبان نام دارد و او کسی است که با ابراز تنفر از گذشته خویش به آغوش اسلام بازگشته و سرسپرده رژیم شده است.

اعتراف بر آن زمانی جاری شده که در بند است و قدرت چرخش آزاد در کام ندارد. می‌گویند شخص اعتراف کننده دچار تحول شده است. راه‌های رسیدن به درجه تحول اما بر ما آشکار است. از بازداشت‌ها، بازجویی‌ها، شکنجه و محاکمه و حبس اطلاع داریم. می‌دانیم صحت ندارد. اگر بربر نباشیم با شخصی اعتراف‌کننده احساس همدردی می‌کنیم و او را

آرش شماری ۱۰۲

۵
مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در سال ۱۳۶۷ به منظور پاسخ گویی به انبوه پرسش‌ها درباره علل وقوع انقلاب اسلامی و زوایای پنهان تاریخ معاصر، توسط جمعی از علاقه‌مندان بنیان نهاده شد. مؤسسه بر این باور بود که باید پیش از آن که «غبار زمانه» بر رویدادها فرو نشیند و آن را از ذهن و ضمیر تاریخ بزداید به ثبت و ضبط آن همت گماشت و به آیندگان سپرد. (۱۵) در پی دستیابی به چنین هدفی، "پژوهشگران" سازمان اطلاعات رژیم در تاریخ معاصر ایران سه جریان سیاسی- فرهنگی کشف کرده‌اند که عبارتند از: "جریان اصالت‌گرا و مردمی، که به طور عمده در نهضت روحانیت نبلور یافت و انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ثمره آن بود، جریان غربگرایانه راست و میانه، که به دست روشنفکران و نخبگان وابسته به دستگاه حکومتی و با حمایت استکبار غرب... در شئونات سیاسی و فرهنگی ایران نقش مؤثر یافت، و بالاخره جریان غربگرایانه چپ... که متأثر از سوسیالیسم دمکراسی روسیه بود... و مارکسیسم- لنینیسم را به عنوان ایدئولوژی و مکتب سیاسی خود ترویج نمود." (۱۶)

"پژوهشگران" حکومتی بر این باورند که پیروزی "انقلاب اسلامی" باطل بودن نظام شاهنشاهی را ثابت کرد و همین کتاب‌ها که در اصل نشان از شکست گروه‌های سیاسی دارند، باید حقایق جمهوری اسلامی را ثابت کنند. تمامی این آثار نیز در همین راستا نوشته شده‌اند. جمهوری اسلامی هزاران مزدور را در مؤسسه‌های ریز و درشت تحقیقاتی خویش بسیج کرده تا به هر طریق ممکن جمهوری اسلامی را در ترازوی دادگاه تاریخ بر کفه حقیقت بشانند. سلاخی تاریخ، حذف حوادث تاریخی، سانسور، نابودی اسناد، جرح و تعدیل داده‌های تاریخی، جعل سند، حذف شخصیت‌های تاریخی، به انحصار خویش درآوردن تمامی اسناد تاریخی و ساز جمله کار و ابزار کار پژوهشگران حکومتی است. هدف نابودی حافظه

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

نمی دانم نخستین کس از میان ما، که از مخالفان و یا منتقدان به رژیم بودیم، سخنان قربانیان شکنجه گاهها را دانسته و یا ناگاهانه سند کرد و برای مقاصد گروهی خویش در مقاله و کتاب از آن استفاده‌ای حقیقانه نمود، که بود. اما می دانم که این امر کم‌کم به سنت بدل گشت تا آن اندازه که امروزه صدها مقاله و کتاب می توان برشمرد که در آنها از سخنان قربانیان به عنوان سند محکومیت آنان استفاده شده است.

... و به راستی که؟ فرق ما در این کار با جمهوری اسلامی در چیست؟ ما و او، هر دو در اثبات نظرات خویش از نابشری‌ترین سند استفاده همسان کرده‌ایم. و داریم هم‌چنان به این رفتار ادامه می دهیم. (۱۸) در این شکی نیست که بخت این کتاب، هم‌چون "بخت هر کتابی به ظرفیت خوانندگانش وابسته است." (۱۹) ولی ما در کجای فلسفه تاریخ ایستاده‌ایم؟ آیا ما سرانجام روزی، نه در حرف، بل که در عمل، صاحب شعور لازم، آگاهی و شناخت کافی خواهیم شد تا خرد خویش به کار گیریم، از حقوق شهروندی انسان، بی هیچ اما و اگر، دفاع کنیم؟ آیا سرانجام جسارت مدنی لازم را در دفاع از شرافت انسانی کسب خواهیم کرد؟ اگر آن روز فرا برسد، ما از بربریت خویش در خواهیم آمد، لباس انسان معاصر به تن خواهیم کرد، فریاد در فریاد همه انانی خواهیم افکند که انسان را آزاد می خواهند و بر این باورند که: شکنجه عملی وحشیانه و غیر انسانی‌ست. هر سخنی که در شکنجه گاه از دهان قربانی خارج گردد، بدون هر اما و اگر، هیچ گونه سندیتی ندارد. نه تاریخ، بل که ضد تاریخ است. سند آن سختی‌ست که در آزادی بر زبان جاری گردد.

در چنین شرایطی‌ست که به سان یک شهروند جهان متمدن خواهیم گفت: همه آن آثاری که جمهوری اسلامی به عنوان تاریخ منتشر می کند، نه تنها فاقد هرگونه سندیتی‌ست، بل که کاربرد هر گونه سند مشابه‌ای به مثابه امری خلاف حقوق شهروندی انسان، از پیش محکوم است.

xalvat.com

۷

به ذهن بسپاریم که جمهوری اسلامی سرگرم نوشتن تاریخ برای همه گروه‌هاست. آن که امروز نظاره‌گری خاموش است، فردا نوبت او خواهد بود.

پانوشت:

- ۱- آدرس اینترنتی مؤسسه چنین است: www.ir-psri.com
- ۲- محمود نادری، چریکهای فدایی خلق، از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول، بهار ۱۳۸۷، ص ۲۰
- ۳- مجاهدین خلق، از آغاز تا فرجام، پیشگفتار، ص ۱۱. هر سه جلد این کتاب در سایت مؤسسه برای استفاده عمومی موجود است.
- ۴- ویلیام شکسپیر، نمایشنامه شاه هائری ششم، بخش سوم. ترجمه بالا از بدالله موذن است در کتاب "اسطوره دولت" ارنست کاسیرر، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۰۴
- ۵- کارل یاسپرس، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، شرکت انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۰۹
- ۶- کارل یاسپرس، پیشین، ص ۳۱۳
- ۷- میشل فوکو، مراقبت و تنبیه- تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننده، نشر نی، تهران ۱۳۷۸، ص ۵۲. جهت اطلاع از چگونگی و گستره این عمل به این اثر درخشان میشل فوکو رجوع شود.
- ۸- لچک کولاکوفسکی، توتالیتاریسم و فضیلت دروغ، مباحثی در باب توتالیتاریسم، ترجمه عباس میلانی، آمریکا ۱۹۸۸، ص ۱۸۸
- ۹- هانا آرنت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۵۸
- ۱۰- چسلاو میلوش، ذهن دریند، از کتاب "مباحثی در باب توتالیتاریسم"، ترجمه عباس میلانی، آمریکا، پارس پرس ۱۹۸۸، ص ۱۴۴
- ۱۱- برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به: ویتالی شنتالینسکی، روشنفکران و عالیجنابان خاکستری (در دو جلد)، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، انتشارات مازیار، تهران ۱۳۷۸ و یا کتاب "در دادگاه تاریخ" اثر مدبدوف، ترجمه منوچهر هزارخانی، چاپ‌های مکرر در داخل و خارج از کشور.

تاریخی ملت است، یعنی همان کاری که هر سلسله و دودمانی که در این کشور به قدرت رسید، با خاندان و رژیم مغلوب کرد. و نتیجه آن که آرشوهای تاریخی ما نیز هم‌چون ذهن ما خالی‌ست.

ذهن سنت‌گرا از آنجا که با مقوله‌ای چون فردیت بیگانه است، در نفی فردیت دیگری، می کوشد تا ابتدا آن را نابود کرده و آنگاه بر جنازه آن فردیت خویش اثبات کند. این واقعیت تاریخی ماست. در فقدان ذهنیت تاریخی‌ست که حافظه تاریخی به بن‌بست می رسد. "دو پادشاه در اقلیمی نگیچند." ما آموخته‌ایم که در حذف آن دیگر، خود را ثابت کنیم. یاد نگرفته‌ایم وجود و حضور آن دیگر را در کنار خویش به رسمیت بشناسیم. رفتار حکومت‌ها نیز در ایران چنین بوده است. در عمق همین فاجعه است که حنا قدرت جدید فرمان به کشتار تمامی اعضای خانواده حکومت پیشین می دهد. هدف این است که در حکومت تازه هیچ اثری از قدرت پیشین بر جای نماند.

و چنین است رفتار جمهوری اسلامی، آنگاه که همه رقیبان از سر راه برداشت. عده‌ای فراوان بکشت، میلیون‌ها تن از کشور تاراند، خیل عظیمی را به خموشی کشاند. و سرانجام فرصتی یافت تا به تاریخ بنگرد و آن‌چه را که باید نسل جدید به حافظه بسپارند. امت شهیدپرور را حافظه تاریخی جدیدی لازم آمد. جهت این کار، کارشناسان خویش به کار واداشت، عده‌ای از مخالفان را به خدمت گرفت، عده‌ای دیگر اجیر نمود، سرمایه‌های کلان به کار انداخت تا تاریخی دگر نوشته شود، تاریخی که حقیقت تاریخی جمهوری اسلامی را بی هیچ خدشه و شکی بر اذهان توده‌ها حک کند و بر حافظه آنان بنشیند.

در کتابهای تاریخی که سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی تولید می کند، هیچ گره تاریخی گشوده نمی شود. با این‌که جمهوری اسلامی تمامی اسناد ساواک را هم در اختیار دارد، از اسناد به آن شکل استفاده می کند که وی را به کار آید. برای نمونه نمی نویسد که چگونه شهرداری و سروس نپاوندی و ده‌ها قربانی دیگر شکنجه‌گاه‌ها به خدمت ساواک درآمدند و این افراد در لو دادن فعالین سیاسی و خانه‌های تیمی چگونه عمل می کردند. چند و چون لو رفتن گروه حمید اشرف، چگونگی لو رفتن خسرو روزه و یا سازمان نظامی حزب توده، نفوذ ساواک در سازمان‌های سیاسی و یا ده‌ها مورد دیگر همچنان مسکوت گذاشته می شود. پژوهشگران حکومتی دوست ندارد تا از روحانیت و نقش ارتجاعی آن در تاریخ ایران چیزی بگویند و در این راه اسناد ساواک را منتشر کنند. جعل تاریخ به نفع این گروه هدف نظام است.

در کتابهای تاریخی که سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی تولید می کند، این نکته مهم است که تأکید گردد، آغاز دوران روشنگری در ایران نه جنبش مشروطیت، بل که چریان ارتجاعی پانزدهم خرداد است. و این‌که همه افراد و گروه‌های مخالف اگر صداقت داشته باشند، هم‌چون احسان طبری "متحول" می شوند و به دامان اسلام باز می گردند و یا به کمک نیروی الهی، به آتش فنا دچار می گردند و نابود می شوند. (۱۷) تقریباً همه کتاب‌ها با عقابت خوش تأیید حقیقت رژیم پایان می یابند.

۶

نمی دانم نخستین کس که پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ در دادگاه‌های جمهوری اسلامی بدون برخورداری از کوچکترین حقوق قضایی، با ترسی نشسته بر چهره حاضر شد تا حکم از پیش صادر شده خود را بشنود، چه کسی بود، اما می دانم که ما مخالفان حکومت پیشین، بی هیچ تردید، تأییدگر چنین روشی بودیم.

نمی دانم نخستین کس از وابستگان به رژیم سابق که در دادگاهی فرمایشی جمهوری نوین‌پاد اسلامی محکوم به اعدام شد، که بود، اما می دانم که عده مخالفان چنین دادگاه و چنان حکمی که اعدام باشد، در سراسر ایران، از تعداد انگشتان دست افزون نبود. یا کمال شرمساری باید گفته شود که این اعدام‌ها به "جشن ملی" ما، مخالفان حکومت پیشین بدل شد.

نمی دانم نخستین کس که در پی انقلاب سال ۱۳۵۷ آشفته و پریشان بر صفحه تلویزیون ظاهر شد تا خود و گذشته‌اش را نفی کند، که بود. اما می دانم که هیچ کس از ما به اعتراض برخاست.

آرش شماره‌ی ۱۰۲

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

پژوهش

یا تحریف تاریخ جنبش فدائی؟!

زینت میرهاشمی

کتابی با عنوان «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، جلد اول» توسط شخصی به نام محمود نادری گردآوری و «موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» در بهار سال ۱۳۸۷ آنرا منتشر کرده است. این موسسه در گذشته نیز کتابهایی در مورد سایر نیروهای سیاسی منتشر کرده است.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی یک پایگاه اینترنتی با همین نام دارد و در دومین جشنواره «رسانه های دیجیتال» (از اول تا ۱۰ آبان) سال جاری، نیز شرکت کرده است. دبیر این جشنواره نقش سایت این موسسه را «تأثیرگذار در تبیین تاریخ معاصر ایران از طریق انتشار مقاله، سند و عکس» می داند.

از سال ۱۳۷۱، عبدالله شهپازی در تاسیس موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نقش زیادی داشته است. بنا به نوشته همین سایت: «عبدالله شهپازی در سال ۱۳۷۴، در تجدید سازمان مرکز اسناد بنیاد مستضعفان و چنانچان به عنوان موسسه تخصصی مطالعات تاریخ معاصر ایران نقش فعال ایفا نموده است».

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی یک پایگاه اینترنتی دیگر نیز دارد به نام «دوران، مجله الکترونیکی تاریخ معاصر». مطلبی با عنوان تاریخ نگاری انقلاب اسلامی به قلم مسعود رضایی شریف آبادی در سایت «دوران» در ستون «سخن نخست» درج شده است. «سخن نخست» در زمستان ۱۳۸۶ نوشته شده و در آن آمده است که: «اگر بپذیریم «گذشته چراغ راه آینده است»، قبل از هر مساله دیگری، باید به این بیندیشیم که ملتها بر اساس تصویری که از «گذشته» به آنها منتقل شده است، به تجزیه و تحلیل مسائل می پردازند و دست به انتخاب مسیر می زنند. معنای دیگر این سخن، آن است که برای رهنمون ساختن جامعه به سمت و سوی خاص، می توان چنان تصویری از گذشته در پیش رویش قرار داد که احتمال برگزیدن آن راه و رسم خاص به شدت در آن جامعه افزایش یابد. این اصل، زیر بنای حرکتهای گسترده ای در عرصه تاریخنگاری به شمار می آید».

رژیم استبدادی - مذهبی حاکم بر ایران همانگونه که می خواهد انسانها را در قالب الگوهای خود تعریف کند، با تاریخ مردم هم چنین رفتاری می کند. این پدیده عجیبی نیست، به همین دلیل دیکتاتورها و مستبدها، برای منحرف ساختن و مخدوش کردن ذهن جوانانی که برای شناختن و دست یابی به راهکارهای مبارزه، به دنبال شناخت نسلهای پیش از خود هستند تا بتوانند هویت خود را در مبارزه امروز عینیت ببخشند، دست به تحریف تاریخ می زنند.

نویسنده «سخن نخست» سایت دوران در ادامه تاکید می کند که «تنباید از یک مساله حیاتی غافل شد و آن «تاریخ نگاری انقلاب اسلامی» است. از آن جایی که ساختار ولایت فقیه، رژیمی توتالیتر است، همه چیز را در انحصار خود می خواهد. حتا مبارزه با رژیم پهلوی که دستاورد آن انقلاب ضد سلطنتی بود را در انحصار خود می داند. به همین دلیل تلاش می کند تاریخ را آن طور بنویسد و آنچنان ثبت کند که انگار کس دیگری وجود نداشته و اگر هم بوده، عده ای گانگستر، وابسته و توطئه گر بوده اند. «تاریخ نگاری انقلاب اسلامی» وارونه جلوه دادن آرمانها و تلاشهای قهرمانانهی کسانی است که برای تغییر شرایط و رهایی مردم، بدون اعتقاد به «پهشت» و «حوریان بهشتی» جانشان را فدا کردند. پس باید ارزشهایی که این نسل از خود بر جای گذاشت را از تاریخ مبارزه حذف کرد تا دیگر کسی این راه را «برنگزیند». نویسنده «سخن نخست» برای تشویق به این



- ۱۲- لشک کولاکوفسکی، جریانهای اصلی مارکسیسم، جلد سوم، ترجمه عباس میلانی، تهران، انتشارات خاوران، ص ۱۱۱
 ۱۳- لشک کولاکوفسکی، پیشین، صص ۱۱۹-۱۱۸
 ۱۴- میلان کوندرا، کلاه کلمنتس، ترجمه احمد میرعلایی
 ۱۵- به نقل از سایت اینترنتی موسسه
 ۱۶- حزب توده از شکل گیری تا فروپاشی، به کوشش جمعی از پژوهشگران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، بهار ۱۳۸۷، مقدمه

۱۷- فصل پایانی کتاب «حزب توده از شکل گیری تا فروپاشی» به مساله احسان طبری و مسلمان شدن او اختصاص دارد.
 ۱۸- آخرین نمونه چنین رفتاری را می توان در نقد آقای فرخ نگهدار بر کتاب «چریکهای فدایی» دید. آقای نگهدار هیچ اعتراضی بر این نکته ندارند که سخن زیر شکنجه نمی تواند سند باشد. ایشان چند مورد اشتباه کتاب را به آدرس نویسنده می فرستد تا در چاپ بعدی مورد تجدید نظر قرار گیرد. آقای نگهدار در اصل، هم چون سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی، می پذیرند که سخنان شکنجه گاه می تواند مورد استفاده تاریخی قرار گیرند. آقای نگهدار از «نقاط قوت و ضعف کتاب» صحبت می کند و این که چرا «دسترسی به اسناد محرمانه حکومت قبلی هنوز در انحصار دولت است.» با این همه او نمی خواهد بپذیرد که موسسه ناشر وابسته به وزارت اطلاعات رژیم است. این مقاله در چند سایت اینترنتی از جمله «ایران امروز» در پانزدهم مهرماه ۱۳۸۷ منتشر شده است.

بدر از مورد بالا بیانیه مشترکی است که با امضای دو سازمان «هیأت سیاسی- اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت و کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران» منتشر شده است. دو سازمان مذکور که «وظیفه های برای خود در جلوگیری از تحریف و تخریب تاریخ چپ و جنبش فدایی قابل هستند و در «قبال دمکراسی امروز ایران» احساس مسئولیت می کنند، هیچ اعتراضی نمی کنند که حرف زیر شکنجه و شکنجه گاه سند نیست و نباید باشد. برعکس، «تابیده شدن نور-ولو کج- بر تاریکی های تاریخ را بارها بهتر از مدفون ماندن اسناد تاریخی در بایگانی های وزارت اطلاعات» می دانند. و «همین حد را روزهای به سوی حقیقت یابی و روشنگری ارزیابی می کنند.» دو سازمان در این بیانیه نمی گویند که شکنجه ممنوع است و خارج از مدار حقوق بشر، اما اعلام می دارند که «جمهوری اسلامی شهروندان ایران را مانند بسیاری از موارد دیگر حقوق بشر، از این حق دسترسی به اطلاعات هم محروم کرده است.» این بیانیه در چند سایت اینترنتی، از جمله سایت زیر منتشر شده است:

<http://www.fadai.org/message/unicode/el.htm>

۱۹- جمله ای است از ارنست کاسیرر در رابطه با کتاب «شهریار» اثر ماکیاوولی. به نقل از کتاب اسطوره دولت، ترجمه پدالده موقن، نشر هرمس، تهران ۱۳۷۷، ص

xalvat.com

*



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

مورد صحبت می کند که گویا وی در آنجا حضور داشته و شاهد ماجرای درگیری بوده است.

جمله نویسنده در رابطه با این موضوع پر معنا و هدفدار است. او از «نهادینه» شدن صحبت می کند. در این جمله می توان چشم انداز حرکت جمهوری اسلامی را برای این گونه تاریخ نگاری به تصویر کشید و خاطر نشان ساخت که پس برای «نهادینه» نشدن این شیوه تاریخ سازی است که پاسخ به این کتاب، اهمیت پیدا می کند.

پاسخ به این کتاب فقط وظیفه کسانی نیست که روزی دستی در آتش داشتند. همه کسانی که ارزشها و دستاوردهای این جنبش را دیده اند باید این تحریف آشکار تاریخ را محکوم کنند. به خصوص موارد برجسته ای در این کتاب وجود دارند که باعث می شوند برخورد به آن به یکی از وظایف مهم همه وجدانهای بیدار و مدافعان حقوق بشر تبدیل شود. بعضی از این موارد را می توان برشمرد.

۱- استفاده از برگه های بازجویی، که در شرایط شکنجه و به کاربردن شیوه های مختلف غیر انسانی از زندانی گرفته شده، غیر قابل قبول اعلام شود.

۲- در این کتاب به شیوه مبتذل برای برخی از فعالان جنبش بازجوییهای ساخته شده که مربوط به زندگی خصوصی آنان است. دخالت وزارت اطلاعات و ساواک در امور خصوصی مردم باید محکوم شود.

۳- از آنجایی که از برگه های بازجویی بعضی از زندانیان علیه دیگری استفاده شده است و این افراد زنده نیستند تا از حقوق خود دفاع کنند؛ و نیز این موارد ربطی به تاریخ جنبش ندارد، ضروری است که مدافعان حقوق بشر این شیوه را محکوم کنند.

نویسنده کتاب، تاریخ را طوری سر هم بندی می کند که ابتدا نشان دهد زندانی همه حرفهایش را زده و همه چیز را لو داده است. اما در صفحات بعد سناریو نویس نتوانسته همه چیز را به هم بچسباند و لذا گوشه هایی از آن پرده کنار می رود. وقتی زندانی قرارهای سوخته یا اطلاعات سوخته را می گوید، نویسنده مذبحخانه با ساختن سناریوهای بی پایه مارک «لو دادن اطلاعات» به رفقا می چسباند. نمونه کامل این شیوه مبتذل در مورد رفقا مسعود احمد زاده، عباس مفتاحی، اعظم روحی آهنگران، بهروز دهقانی و ... به کار رفته است.

محمود نادری در نهایت، کار ساواک را «یافتن حقیقت» می داند. اما به این سوال جواب نداده است که یک چریک فدایی که در هنگام دستگیری به هیچ دنیای دیگری جز همین دنیا اعتقاد ندارد و قرص سیانوروش را می خورد تا زیر شکنجه اطلاعات ندهد، یعنی جانش را آگاهانه فدا می کند، چگونه می تواند دواطلبانه و بدون فشار و شکنجه «حقیقت» را در اختیار بازجویانش بگذارد؟ به طور طبیعی چگونه می شود به این بازجوییها آن گونه که نویسنده در صفحه ۲۰ می نویسد جنبه «روانشناختی» داد؟

انسان در حرکت به طور طبیعی می تواند اشتباهاتی مرتکب شود و خطا ناپذیر بودن، فقط در مورد کسانی صادق است که هیچ حرکتی نمی کنند. برای رهیافت شیوه های موثرتر همراه با تغییر و تحولات زمان و مکان، نقد رویدادهای گذشته امری لازم است تا بتوان با تکیه به دستاوردها و تجارب آن به ساختن امروز و آینده پرداخت. اما شیوه وزارت اطلاعات و هرکس که بدین شیوه صحنه بگذارد نقد نیست بلکه تحریف و ساختن یک تاریخ جعلی مبنی بر نیاز امروز حاکمان است.

نویسنده کتاب، در پیشگفتار، (صفحه ۲۰ و ۲۱) مبارزه مسلحانه در ایران را «تقلید» از انقلاب الجزایر و ... می داند. اما در مورد جنبش جهانی در آن زمان می نویسد: «این مبارزات از سوی جوانانی هدایت و رهبری می شد که نظم امپریالیستی را بر نمی تابیدند و می خواستند «طرحی نو در اندازند». کینه ورزی نویسنده نسبت به چریکهای فدایی خلق به حدی است که او دیدگاه خود نسبت به شرایط جهانی آن زمان را در مورد چریکهای فدایی خلق تعمیم نمی دهد و وقتی نوبت ایران می رسد آن را تقلید و وابسته بودن ارزیابی می کند و می نویسد: «مبارزه مسلحانه در ایران نیز با الهام و یا به عبارت صحیح تر با تقلید از این مبارزات آغاز شد.» و این گروهها «نوع و شیوه مبارزه مسلحانه را از آنان وام می گرفتند.»

در اینجا نویسنده به صراحت از رژیم شاه و سیستم ساواک دفاع کرده است. زیرا شاه هم تلاش می کرد که این مبارزان کمونیست که اساس

گونه «تاریخ نگاری» می نویسد: «چریکهای وابسته به تفکرات چپ مارکسیستی، باستان گرایی، قومیت گرایی و غرب گرایی نیز در عرصه تاریخنگاری کاملاً فعالند». و ادامه می دهد: «به عنوان نمونه انبوهی از خاطرات شخصیتهای مختلف در داخل و خارج از کشور تهیه، تدوین و منتشر شده است که نگاه غیر نقادانه به آنها، می تواند موجب شکل گیری تصاویر غیر واقعی در ذهن مخاطبان گردد.»

نویسندگان این موسسه آن طور که در پایگاه اینترنتی آن آمده است: عبدالله شهبازی، هدایت الله یهبودی کلهری، محمد نقی تقی پور، مظفر شاهدی، سید مصطفی تقوی مقدم، مهدی صلاح و سید علی علوی معرفی شده اند. اسم محمود نادری در بین نویسندگان موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نیست. در جستجوی اینترنتی هم هیچ مطلبی که نویسنده آن محمود نادری باشد، پیدا نمی شود. بنابراین محمود نادری یا یک اسم مستعار است و یا این کتاب اولین نوشته اوست که دومی بسیار بعید است.

بررسی پایگاههای اینترنتی وابسته به وزارت اطلاعات در رابطه با «تاریخ نگاری» نشان می دهد که تعداد دیگری از این گونه موسسات وجود دارند که به تحریف تاریخ سازمانهای سیاسی فعال در رژیم گذشته می پردازند.

سنگ پایه کتاب «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷- جلد اول» بر کتاب «نهیضت امام خمینی» نوشته سید حمید روحانی (زیارتی)، «شورشیان آرمانخواه» نوشته مازیار بهروز و ... استوار است.

اگر به مجموعه کتابها و نوع مطالب موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی دقت کنیم به این نتیجه می رسیم که کتاب چریکهای فدایی خلق ... تحریف تاریخ به سبک وزارت اطلاعات برای تحقق بخشیدن به اهداف جمهوری اسلامی است. از همین منظر در این کتاب به زحمت می توان از فضای شکنجه گاههای آن زمان مطلع شد. حتا جان باختن رفقا در زیر شکنجه را اینگونه گزارش می دهد: «خالشان ید شد و به بیمارستان برده شدند اما درمان موثر واقع نشد و مردند.»

برای مردمی که روزمره درگیر با سیستم سرکوبگری هستند و اگر پایشان به بیدادگاههای رژیم بیفتد برای آنها پرونده های «اخلاقی» از کشورهای وزارت اطلاعات بیرون می آید، کتاب «چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷» از نوع همین «پرونده سازیها» است. یکی از شیوه های وزارت اطلاعات در زندانبانهایش که با ساواک متفاوت است، این است که فرد دستگیر شده فقط برای دادن اطلاعات شکنجه نمی شود. بلکه همراه با شکنجه برای گرفتن اطلاعات، روح او را به زنجیر می کشند تا از او فرد دیگری بسازند. یعنی می خواهند او را از هویت خود جدا کنند و هویتی دیگر به او بدهند. به همین دلیل «سیستم توب سازی» که بسا جنبه تبارتاریخی از شکنجه کردن برای اطلاعات است توسط رژیم حاکم به کار رفته است. نویسنده این کتاب چون به رفقای رزمنده ما که طی آن سالها مبارزه کردند دسترسی ندارد با تاریخ جنبش فدایی چنین رفتاری می کند.

نویسنده کتاب، بازماندگان جنبش فدایی را به جدال می کشاند. طبق شیوه همیشگی وزارت اطلاعات با بازی میان شکافی که در بین فعالان سیاسی پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ به وجود آمده، آنها را به رو کردن ناگفته ها تشویق می کند. تا بتواند ناگفته هایی که خود ساخته و پرداخته است را واقعی جلوه دهد.

در صفحه ۶۴۶ کتاب در رابطه با نسبت دادن قتل فرزندان مادر شایگان در حمله ساواک به یکی از پایگاههای چریکهای فدایی خلق می نویسد: «حمید اشرف شجاعت آن را نداشت که با روایت صادفانه ی این واقعه در جزوه «پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران» این جنایت را به نام خود ثبت کند؛ اما اینک همه کسانی که او را «رفیق کبیر» می دانند باید شهامت آن را داشته باشند تا بدون لاپوشانی و توجیه، به نقد این روش بپردازند و از نهادینه شدن چنین جنایتهایی به نام انقلابی گری جلوگیری کنند.» با توجه به این که پاسخ به این دروغ آشکار را رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) در یک «نامه سرگشاده به خلقهای ایران به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۸۷ (۱ نوامبر ۲۰۰۸)» به زیبایی بیان کرده است، نیازی به پرداختن بیشتر به آن نیست. هر کسی می تواند ببیند که نویسنده طوری در این



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی



دانشگاه دیدم نظریات چپ او مشخص می شد و بهمن نیز از نظر روانی تحت تاثیر شخصیت او بود. می بینیم که خود این کتاب نیز اذعان می کند که شخصیت زهت دیگران و منجمله برادرش را تحت تاثیر قرار می دهد. از این رو نویسنده کتاب تلاش می کند تا شخصیت این رفیق برجسته را تخریب کند.

در صفحه ۵۸۷ در مورد این رفیق می نویسد: «زهت السادات روحی آهنگران چهره ای دوگانه است. چرا که هم در ازدواجهای تاکتیکی برای دیگران نقش داشته است و هم زندگی خود او، قربانی گسیختگی سازمانی شده است.»

نفوذ انکارناپذیر زهت السادات روحی آهنگران که دبیر ریاضی بود بر شاگردانش، برای مثال رفقا زهرا آقائبی قلهکی و زهره مدیر شانه چی آن چنان بود که نویسنده مجبور شده به آن اعتراف کند و بنویسد: «رفتار زهت روحی آهنگران موجب شیفتگی دانش آموزان مدرسه به آموزگارشان شده بود.»

پس از این اعتراف مرحله تخریب را شروع می کند و داستان را به گونه ای سرهم بندی می کند گویا علاقه این دو به زهت، محرومیت از محبت، مشکل خانوادگی بوده است. گویا سازمان با همه ریسکهایش و منجمله ریسک جانی، آژانس همسر یابی تاکتیکی و سازمان خیره ای برای تزریق محبت بوده است. در مورد رفیق زهرا آقائبی قلهکی اظهار نظر می کند که «از کمبود محبت و توجه در خانواده رنج می برد»

آیا در آن شرایط که قوانین دست و پاگیر شریعت امروزی در کار نبود، راههای آسان تری برای این زنان برای رهایی از مشکلاتشان وجود نداشت که مجبور شوند سلاح گرفتن را انتخاب کنند و جانشان را در رویارویی با دشمن از دست بدهند؟

محمود نادری تلاش می کند تا منطبق با نگرش زن ستیزی خود از شیرین معاضد و مرضیه احمدی اسکویی که در درگیری خیابانی در برابر چشم مردم با ماموران جنگیدند، تصویری به عنوان زنان معمولی نشان دهد.

در مورد مرضیه احمدی اسکویی که به عنوان یک چریک فدایی و یک روشنفکر برجسته شناخته شده است، او را انزوا طلب و بدبین به همه، معرفی می کند. مرضیه ای که در دانشگاه از عناصر فعال اعتصابهای دانشجویی دانشسرای عالی بود. او در اعتصابات اسفند ماه سال ۴۹ نقش رهبری داشت. بعد از تعطیلی دانشسرای عالی در خرداد سال ۵۰ در همین رابطه دستگیر شده و زیر فشار قرار گرفت و بعد از آزادی زیر کنترل مداوم بود. وی سپس به اسکو تبعید شد.

مرضیه احمدی اسکویی می نویسد: «من نمی خواهم با نویسنده زندگی کنم بلکه می خواهم قصه هایم را با زندگیم بنویسم.» وی با پیوستن به سازمان، علاوه بر نوشتن، در فعالیتهای سازمان به عنوان یک کادر شرکت فعال داشت. از وی داستانهایی مانند «دختران کولی» «خمسین مرگ» و نیز اشعار زیادی بر جای مانده است.

رفیق اشرف دهقانی در کتاب «حماسه مقاومت» در مورد شیرین معاضد می نویسد: «زحمت تایپ نوشته های مرا رفیق شیرین معاضد کشید. همچنان که آثار دیگری از سازمان در آن مقطع اغلب توسط او تایپ می

کارشان عدم وابستگی به قطبها بود را وابسته، جلوه دهد. شرایط ایران در آن زمان با دیکتاتوری عنان گسیخته چیز جدایی از شرایط کشورهای دیگر نبود که جوانان آن می خواستند «طرحی نو دراندازند». اتفاقاً شرایط دیکتاتوری ایران، فضا را حتا برای حرکتهایی که مبارزان و دانشجویان دیگر کشورها به صورت علنی می توانستند انجام بدهند به جوانان ایران نمی داد.

کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، از تمامی گزاره های مردسالارانه و ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی برای ارائه تصویر منفی از زنان فدایی استفاده کرده است.

محمود نادری با آوردن بخشهایی از برگه بازجویی در لابلای حرفهای خود، دروغهایی پشت هم ردیف می کند. معلوم نیست در مورد اسمی که به کار می برد و به آن رفرانس می دهد، نوشته ساواک مینا است یا نوشته زندانی و یا حرفهای نویسنده کتاب که در موارد بسیاری حرفهای خود را به حساب برگه های بازجویی می گذارد.

در کتاب وزارت اطلاعات به ویژه در مورد نقش زنان از این شیوه استفاده شده است. نویسنده نقش زنان را توجیه خانه های تیمی، کار تایپ و پلی کپی بر شمرده است. این نظر دقیقاً ناشی از دیدگاه مردسالارانه نویسنده است. چرا او نمی گوید برای شکل دادن به یک خانه تیمی، مردی که همراه رفیق زن است نقشی برای توجیه خانه ندارد. یا چنین دیدگاه مردسالارانه است که پیوستن آنها به مبارزه را دنباله روی از دیگری می داند. اگر دنباله روی بوده چرا نمی گوید که همه این کارها توسط رفقای مرد هم صورت گرفته است.

اکثریت مطلق زنانی که به سازمان چریکهای فدایی خلق پیوستند افرادی تحصیل کرده و یا دانشجو بودند. اگر خود را در شرایط ۴ دهه پیش قرار دهیم ورود زنان به جنبش چریکی و در کنار مردان در سنگر مبارزه عیله دیکتاتوری قرار گرفتن پدیده ای مهم و بی سابقه در ایران بود. این زنان افرادی بودند که می توانستند زندگی راحت داشته باشند و با بستن چشمهای خود به حوادث و رویدادها، زندگی کنند.

کتاب می خواهد وانمود کند که زنان به شمول مردان فدایی از دانش تئوریک برخوردار نبودند. مردان با «عشق» به اسلحه و زنان به عنوان موجوداتی درجه دوم و به دنبال مردان، وارد این جنبش شدند. هر کسی اگر شلاق به بدنش خورده باشد و یا رعب و وحشتی که ماموران ساواک برای شکار مردان و زنان مبارز راه انداخته بودند را دیده باشد، پوچی این حرف را می فهمد. در آن دوره مطالعه و داشتن کتاب، فرد را در ردیف کسانی قرار می داد که با دیگران فرق داشت. شناخت و دانش امری نسبی است. رزمندگان فدایی با دانش ترین و آگاه ترین افراد جامعه خود بودند. اگر گفته شود که دانش جامعه در کل محدود بود، یکی از علت های بزرگ آن ساختار دیکتاتوری حاکم بود و در نتیجه ایراد این امر به حافظان دیکتاتوری و استبداد در ایران بر می گردد. در آن زمان زنان فدایی از جمله آگاه ترین زنان بودند. البته انتخاب مبارزه در انحصار افراد ثورسین نیست. بر عکس، کشیدن زنان و مردان از اقشار متفاوت و نیز در سطحهای متفاوت به مبارزه هنر یک سازمان انقلابی است. بودن مادران در این سازمان نشان دهنده تاثیرگذاری این جنبش بوده است. اگر قبول کنیم که مبارزه با وضع موجود یک انتخاب است و این انتخاب از عهده هر کسی بر نمی آید پس وجود افراد گوناگون و در سطوح گوناگون خود دلیلی بر وجود پایگاه اجتماعی فدائیان بوده است.

از نگاه نویسنده کتاب کارهای انتشاراتی اهمیت ندارد. در حالی که همین کارها را رفقای مرد هم انجام می دادند و رفقای زن و مرد بستگی به توانایی خود مسئولیتهای مشترکی به عهده می گرفتند.

در صفحه ۷۰۳ کتاب، افسر اسادات حسینی را «دست و پا چلفتی» معرفی می کند و از قول یک زندانی دیگر او را فردی معرفی می کند که «تقریباً آگاهی تئوریک او نزدیک به صفر بود.»

در مورد زهت السادات روحی آهنگران در صفحه ۴۹۲ به نقل از بازجویی مرتضی ماهرویان نوشته شده است که: «در سال ۴۵ چندین بار او را در دانشگاه دیدم که اکثر اوقات نیز به اتفاق برادرش اصغر روحی آهنگران بود. او در اعتصابات دانشگاه شرکت می کرد و تقریباً در دانشگاه او را به این عنوان می شناختند. چندین بار که او را در سال ۴۵ به همراه برادرش در



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

شد. انجام این کار با توجه به امکانات موجود و لزوم شدید مخفی کاری واقعا دشوار بود. برای این که صدای تایپ به بیرون نرود شیرین با استفاده از لحاف و تشک، در گوشه ای از اتاق، اتاقکی درست کرده بود که تنها جا برای نشستن خودش (روی زمین) و تایپش را داشت. وزارت اطلاعات نمی تواند سطح این کار را پایین آورده و ذره ای از ارزش آن بکاهد. رفیق شیرین معاضد رفیقی بود که اسفند سال ۱۳۴۹ در ارتباط با رفیق حمید اشرف وارد کار مخفی شد و زندگی پربارش او را به یکی از ارزنده ترین رزمندگان فدایی تبدیل کرد.

همین حد هم که در مورد شیرین نوشته شده، یعنی ثبت رویدادها و فعالیت‌های سازمان، کار مهم و قابل ارزش است. اشرف دهقانی به تکثیر این کتاب توسط ابراهیم پوررضای خلیق اشاره می کند. ملاحظه می شود که در انتشارات سازمان هم زنان و هم مردان بستگی به توانایی آنان نقش داشته اند و تایپ کردن فقط کار زنان نبوده است

نویسنده کتاب در صفحه ۹۵، برای مخدوش کردن چهره اعظم روحی آهنگران می نویسد: «سرعت عمل قلهکی در تخلیه و ترک خانه چنان بود که حسادت اعظم روحی آهنگران را برانگیخت.»

وی در صفحه ۸۲۲، همه عقده های زن ستیزانه اش را یک جا خالی می کند و می نویسد: «نقش زنان در گروه کاملا تعریف شده و مشخص بود؛ در آغاز توجه خانه تیمی و سپس در صورت داشتن صلاحیت، مشارکت در عملیات دلدادگی خصوصا اگر به رابطه جنسی بینجامد امری مذموم و در حکم خیانت به گروه بود و خاطی مستحق مجازات مرگ.»

تمام تلاش نویسند در داستان سرایی اش این است که با استفاده از برگه های بازجویی، که صحت آن هم مورد تایید هیچ منبع مستقلی نیست، تاییدی بر گزاره ضد زن خود بیاورد و زنان فدایی را با فرومایگی تحقیر کند. فراموش نکرده ایم که در آن زمان، وقتی به پایگاههای سازمانهای انقلابی حمله می شد، مأموران ساواک در ردیف مدارکی که به دروغ اعلام می کردند که در پایگاه به دست آورده اند، «قرصهای ضد حاملگی» بود. در این کتاب در جایی رابطه عاطفی بین دو نفر را چنان موشکافانه می آورد و در جایی دیگر فقدان این رابطه را برجسته می کند.

جذب زنان به جنبش فدایی نه به خاطر زن بودنشان یا «توجیه خانه» بلکه به دلیل انتخاب مبارزه و قبول عواقب مبارزه از جانب آنان بود. این اصلی است که نویسند در برخورد به زنان نادیده می گیرد و بر عکس با وارونه جلوه دادن واقعیت مبارزه سترگ زنان فدایی را مخدوش می کند.

زنان فدایی مبارزاتی بودند که مرگ را به لرزه در آوردند. دستاورد شرکت وسیع زنان در جنبش مسلحانه، مداخله فعالانه بی شمار زنان در دوران انقلاب و جذب آنها در سازمانهای سیاسی بعد از انقلاب بود. طبیعی است وزارت اطلاعات آخوندها، کساتی را که دوشادوش مرگ و پیشاپیش مرگ، در لباس زنانه خود یا به عبارتی رستار یا هویت زنانه خویش برای تغییر شرایط به پا خاستند را بر نتابید و چنین بی شرمانه آنان را تحقیر کند.

زنان فدایی در جنبش چریکی فدایی خلق، نقش‌های جاودانه‌ای داشتند. از شرکت در عملیات مسلحانه، عضویت در کمیته مرکزی، رویارونی‌های مستقیم با ساواک، تحمل شکنجه و قرار گرفتن بر تیرک اعدام؛ نقش‌هایی که هیچ انگاره مردسالارانه‌ای نمی تواند آن را از تاریخ پاک کند.

یاد رفقا مهنوش ابراهیمی، پوران یدالهی، مرضیه احمدی اسکویی، معاضد (فطیلت کلام)، نزهت السادات روحی آهنگران، رفیق پروین فاطمی، پری ثابت، فاطمه حسن پور اصیل، فاطمه (شمسی) نهان، فاطمه افدرنیا، لادن آل آقا، مهوش حاتمی، عزت غروی، فریده غروی، زهره مدیرشانه چی، میترا بلبل صفت، مریم شاهی، مینا طالب زاده، نسترن آل آقا، رفیق گلرخ مهدوی، فاطمه حسینی ابرده، طاهره خرم، افسرالسادات حسینی، نادره احمد هاشمی، سیمین توکلی، اعظم روحی آهنگران، رفیق زهرا آقائینی قلهکی، فردوس آقا ابراهیمیان، رفیق صبا بیژن زاده، غزال (پریدخت) آیتی، سیمین پنجه شاهی، رفیق نسرين پنجه شاهی، رفیق رفعت معماران بناب، که با نقش خود در مبارزه مسلحانه طی سال‌های ۱۳۴۹ تا بهمن ۱۳۵۷، درس‌های مهمی به ما آموختند را گرامی می دارم و برای من همیشه آنان نمونه انسانیت، فداکاری، عشق و انتخاب آگاهانه خواهند بود.

نادیده گرفتن شرایط بازجویی و تحفیف شرایط فشار و شکنجه از شگردهای نویسنده کتاب است.

برای نمونه در مورد شهاب رضوی که یک روز بعد از دستگیری زیر شکنجه جان می بازد در صفحه ۵۹۲ می نویسد: «شهاب رضوی از ضرباتی که به او وارد شده بود؛ اظهار ناراحتی و درد می کند. او را برای درمان به بیمارستان شهربانی بردند. اما معالجات موثر واقع نگردید و در ۵۳/۳/۲۶ فوت کرد.

در مورد بهمن روحی آهنگران نوشته است که اعتراف وی باعث دستگیری و ضربه زدن به خانه های تیمی شده است. در حالی که در صفحه ۶۲۳ مجبور می شود به شکنجه اعتراف کند و می نویسد: «سببیت کمیته مشترک به هنگام دستگیری بهمن روحی آهنگران و شکنجه‌ی وی در مراحل مختلف بازجویی چنان بود که پاهای او سیاه شد. به همین علت او را به بیمارستان ۵۰۲ ارتش منتقل کردند و زیر عمل جراحی رفت.» معلوم نیست چطور این رفیق با تنی تکه تکه شده همراه اکیپهای گشتی برای شناسایی خانه های تیمی می رفته است؟

کساتی که روزهای پر شور انقلاب بهمن را به یاد دارند، دروغ محمود نادری که مدعی است «مردم همه دست در کار انقلاب و برچیدن بساط دیکتاتوری بودند، اقدامات چریکها آشکارا فرقه ای و اتزواجویانه بود»، کاملا آشکار است.

نویسنده کتاب بی شرمانه جنایاتی که توسط ساواک صورت گرفته است از شانه ساواک برداشته و به پای مبارزانی گذاشته که برای آرمانهای عدالت خواهانه خویش جانشان را فدا کردند. طبیعی است اگر وزارت اطلاعات مسئولیت رژیم پهلوی در کشتار فرزندان کشورمان را قبول کند، نمی تواند این گونه بی محابا سیمای جنبش فدایی را مخدوش کند.

نادری در صفحه ۸۳۰ می نویسد: «بنابراین، سلاح تقدیس گردید و این همان ضعف بنیادین چریکها بود که بر پایه آن خطاهای بی شماری را به قیمت نابود ساختن یک نسل مرتکب شدند.»

این اتهام بزرگی است که نسبت دادن آن به شکلی ناعادلانه فقط از دستگاه یک دیکتاتوری مذهبی بر می آید. در گرانگاه این برخورد، منافع مشترک دیکتاتورها (رژیم‌های دیکتاتوری شاه و جمهوری اسلامی) در یک طرف قرار دارد و در طرف مقابل آنها مبارزان و مظلومان قرار دارند.

در رژیم‌های دیکتاتوری وقتی عضوی از خانواده یا به میدان سیاست می گذارد، اعضای خانواده زیر فشار و سرکوبگری دستگاه اطلاعاتی قرار می گیرند. چیزی که در جمهوری اسلامی به خوبی دیده شده است. که چه طور یک خانواده از مادر سالخورده تا فرزندان کوچک همگی گرفتار پنجه‌های سرکوب می‌شوند. نگارنده این کتاب به جای محکوم کردن عاملان این نوع برخورد، برای سرکوب زنان و مردان مبارز، این موارد را هم به پای ضعف چریک‌ها و خانواده هایشان می گذارد.

در صفحه ۷۱۶ می نویسد که «عدم همراهی "توده" با مبارزه مسلحانه سهل است؛ بلکه نزدیک‌ترین افراد به اعضای متواری گروه بنا به هر دلیلی با ساواک و علیه فرد متواری همکاری می‌کردند.» وی برای نمونه در میان این بی‌شمار رزمندگان فدایی که در صفوف چریک‌های فدایی خلق فعال بودند به دو مورد اشاره می کند بدون آن که شرایط این موارد را تشریح کند.

نویسنده در مورد عضوگیری‌ها به شکلی تاریخ نگاری می‌کند که گویا این عضو گیری‌ها بر اثر فشار فامیلی و دوستی صورت گرفته است. در حالی که این طور نبود. مثلا من خودم در آن زمان یک دانش آموز بودم و برای وصل به سازمان تلاش می کردم. روزی که توانستم با خشایار سنجرى تماس بگیریم، این خود من بودم که مصرانه از او قرار خواستیم. به یاد دارم که رفقا خشایار سنجرى و اعظم روحی آهنگران از تمام خطراتی که یک مبارز را تهدید می‌کند، مثل زندان، شکنجه و اعدام برایم صحبت کردند. چرا که آنها نمی‌خواستند که من چشم بسته راهی را انتخاب کنم. بعد از حماسه سیاهکل، شور و شوق بسیاری در مدارس بین دانش آموزان وجود داشت. بر خلاف تیترو روزنامه‌های آن زمان که رزمندگان فدایی را «خرابکاران» می‌نامیدند، در بین دانش آموزانی که من با آنان در تماس بودم چریک‌های فدایی به اسطوره تبدیل شده بودند.

در همین‌جا لازم است به افشای دروغی نیز بپردازم که در صفحه ۵۶۲ کتاب، از قول بازجویی من به رفیق خشایار سنجرى نسبت داده‌اند. گفته

تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

به یاد آورم در فلان تاریخ بخصوص چه می‌کردم، فلان خبر را در چه حالی گرفتم و بازتاب این رویدادها بر من و دوستان همفکرم چه بود. خواندن کتاب نیزمورحزن آلودی بود از آن همه جان‌های ارزشمندی که در دو دهه در راه سرنگونی یک نظام سیاسی خودکامه به خاک افتاد تا رژیم خودکامه دیگری خشن تر و حق بجانب تر از نظام پیشین جایگزین آن شود.

هدف من از این مختصر بررسی درستی یا نادرستی اطلاعات ارائه شده در این کتاب نیست. چنین بررسی در توان کسانی است که بعنوان عضو یا هوادار فعال و نزدیک به جنبش چریکی آن دوران اطلاعات دقیق و صلاحیت لازم برای تشخیص سره از ناسره و تحلیل روایات این کتاب را دارند. ارزیابی سیاسی این جنبش نیز کاری است که دیگران از جمله معدود بازماندگان جنبش تا حدودی (هرچند نه بطور شایسته و بایسته) انجام داده‌اند. این مختصر صرفاً عکس العمل یک خواننده است که با کتاب و تحقیق تاریخی و اتیکت تحقیق چندان بیگانه نیست و در دوران اوج مبارزات فدائیان در ایران زندگی کرده و مانند هزاران هزار عدالت‌جوی دیگر، بدون آنکه معتقد به جنبش مسلحانه باشد، با علاقه و اعجاب مبارزات چریک‌های فدائی را دنبال می‌کرده.

اولین عکس‌العمل خواننده در مورد این کتاب این است که هدف از نوشتن آن چه بوده و آیا نویسندگان در این هزار صفحه تاریخ نگاری به هدف خود رسیده‌اند؟ پاسخ پرسش اول روشن تر و آسان تر است. باز نویسی مغرضانه رویدادهای سیاسی و روایات یک جانبه، خارج از متن تاریخی و تحریف ایده‌ها و وکاردارسی و رفتار اخلاقی شخصیت‌های سیاسی ای که در خاطره جمعی حرمت ویژه ای دارند شیوه متداول حکومت‌های خودکامه و ابزار مطلوب دستگاه‌های امنیتی در کشورهای استبداد زده است. اهل کتاب اهداف تاریخی نگاری دولتی را خوب می‌شناسند و بهمین جهت تاریخ نگاری دولتی هیچگاه در رسیدن به هدف مورد نظر موفق نیست. چون ولو اطلاعات نو و پنهان مانده ای را رو کند یا یک سر دروغ و تحریف تلقی می‌شود و یا حد اقل با تردید و سوء ظن خواننده روبرو می‌شود. و از آنجا که اسناد ارائه شده در تاریخ نگاری فرمایشی بعنوان مرجع قابل استفاده محققین جدی قرار نمی‌گیرد، تأثیر ماندنی نیز ندارد.

کتاب «چریک‌های فدائی خلق» پرسش کلیدی دیگری را نیز مطرح می‌کند، اینکه آیا می‌توان برای شناخت و درک واقعیات تاریخی یا شناخت روحیات و اخلاقیات انقلابیون یک دوره به تاریخ نویسی ای اعتماد کرد که بر مبنای اوراق بازجویی زیر شکنجه، و یا با استفاده از کیفر خواست‌ها، گزارشات مأموران و جاسوسان مراکز اطلاعاتی و نظامی شاهنشاهی و اعترافات بازجو شکنجه‌گر ساواک در دادگاه پس از انقلاب تنظیم شده؟ آیا می‌توان با استناد به مطالبی که بازجو شوندگان درباره هم‌زمان خود در تشکیلات، تبعاً برای بی‌اهمیت جلوه دادن نقش افراد دستگیر شده گفته‌اند یا با تکیه بر جزئیات طولانی و بی‌اهمیتی که آنان برای گریز از افشای مطالب مهم و مورد علاقه بازجویان ذکر کرده‌اند، و یا اطلاعات به اصطلاح «سوخته» ای که پس از طی مدت توافق شده در زیر شکنجه بیان داشته‌اند، به تحلیل روانی و رفتاری چریک‌ها و نتیجه‌گیری‌های سیاسی پرداخت؟ و با آنکه نمی‌توان از نویسندگان دستگاه‌های امنیتی انتظار استفاده از روش تحقیق علمی و توجه به اخلاقیات و اتیکت تحقیق را داشت معیناً حیرت آور است که در سرتاسر کتاب کوچکترین نشانه‌ای از تردید در درستی این اسناد برای تنظیم کنندگان این مجموعه به چشم نمی‌خورد.

کتاب «چریک‌های فدائی خلق»، کتاب موفق نیست. هدف مشخص دستگاه امنیتی حکومت از انتشار چنین کتابی مقابله و ضدیت با چپ سوسیالیستی است که همیشه آنرا رقیب سرسختی برای خود دیده و حتی در شرایط کنونی که با تمام قوا چپ را سرکوب و پراکنده کرده، کماکان از آن وحشت دارد و به تصور خود با «افشاء» و تحقیر شخصیت‌ها و سازمانهای آن قصد دارد از نفوذ افکار ترقی خواهانه چپ در میان جوانان بکاهد. اما کتاب نه تنها به این هدف کمک نمی‌کند، که در واقع به ضد خود تبدیل می‌شود چون به جوانانی که در دوران حکومت اسلامی بزرگ شده و تنها ذکر مصیبت‌های شهدای اسلامی به آنها خورنده شده، توجه می‌

شده است که گویا من در بازجویی خود گفته‌ام که خشایار "جائی که فاتح را کشته بودند نشان داد" و یا "جائی که نیک طبع را کشته بودند نشان داد". این سخنان دروغ محض می‌باشند و خود نمونه‌ای است که جعلی بودن بازجویی‌های مورد استناد نویسنده را کاملاً آشکار می‌کند.

کتاب نویس وزارت اطلاعات در صفحه ۷۲۱، جنبش فدایی را به دادگاه برده و همچون پیدادگاه‌های جمهوری اسلامی برای آنها جرم تراشیده و حکم کرده که جنبش مسلحانه «بدون کسب موفقیتی در خور، چنان که تبلیغ می‌شد و یا انتظار می‌رفت به خاموشی گرایید و پرونده آن بدون آن که نمره قبولی در جهت «ببرد با دیکتاتوری شاه» دریافت کرده باشد، بسته شد».

سوال از محمود نادری این است که اگر آن پرونده جنبش فدایی بسته شده، چرا دستگاه عریض و طویل وزارت اطلاعات با صرف بودجه‌های کلان و با زیر و رو کردن پرونده‌ها و با دست بردن در بازجویی‌ها و با تحریف حقایق این پرونده‌ها را در یک کتاب قطور، که جلد‌های بعدی آن هم در راه است، دو باره آنرا باز می‌کند؟

آیا این خود نشان دهنده این نیست که از نگاه مبارزان نسل کنونی، پرونده جنبش فدایی درس‌های بسیار برای آموختن دارد؟ و آیا تلاش وزارت اطلاعات برای مخدوش کردن سیمای یک جنبش اصیل، دلیل روشنی برای این که بگوئیم چریک‌های فدایی خلق نیروی موثر و مداخله‌گر در آن دوران بودند نیست؟

آذر ماه ۱۳۸۷

Zinat_mirhashemi@yahoo.fr

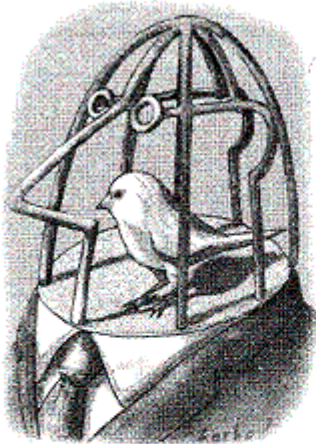
xalvat.com

کتاب «چریک‌های فدائی خلق»

سند محکومیت استبداد

هائده مغینی

کتاب «چریک‌های فدائی خلق» - از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ - را که توسط «موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» انتشار یافته، با توجه خاصی خواندم: اول از این جهت که مرا به فضای دهه‌های ۴۰ و ۵۰ دوران جوانی و دانشجویی و پس از آن باز گرداند. حسن ضیا ظریفی را در صحن دانشکده حقوق دانشگاه تهران بیادم آورد که همیشه با لباس مرتب با همراهان همیشگی در گوشه‌ای مشغول بحث و گفتگو بود. تنها بعدها بود که دانستم اتوریته آشکار آن جوان آراسته در میان دانشجویان که به نظر ما سال اولی‌ها بیخاطر اردبیت او بود از چه نشأت می‌گرفت. این دورانی بود که دست یافتن به نظام سیاسی انسانی تر آزادتر و عادلانه‌تر با آنکا به مدل‌های آن سوی مرزها چه آسان به نظر می‌رسید. خواندن گزارش‌های مبارز انقلابی و روایت هر درگیری و جان باختگی یا دستگیری چریک از فدائیان مرا به فضای آن دوران می‌برد و ذهن خود را میکاویدم تا



پرده ای دیگر از چشم بندی های "سربازان گمنام امام زمان"

محمد رضا شالگونی

"هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر چریده عالم دوام ما"
(حافظ)

چهره تاریخی چریک فدایی خلق در شرایطی در حافظه لایه های متری مردم ایران به عنوان یکی از نمادهای ایستادگی در مقابل استبداد و نابرابری ثبت شده، که اولاً مردم با تمام وجود از بیدار و خفقان رژیم شاهنشاهی رنج می بردند؛ ثانیاً هر مقاومت مردمی را در برابر آن می ستودند و ثالثاً از زنان و مردانی که نام "فدایی خلق" بر خود نهاده بودند، جز فداکاری بی ریا و سر سپردگی به انبوه لگدمل شذگان چیزی نمی دیدند. آنهایی که اکنون این نام نیک در حافظه مردم را خطری برای خود می بینند و آن را "اسطوره سازی دروغین و بیهوده" می نامند، قبل از هر چیز از دیدن چهره خود در آینه افکار عمومی وحشت دارند و می کوشند نسل جوان مبارزان آزادی و برابری را از شناختن نسب نامه شان محروم سازند.

کتابی که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی تحت عنوان "چریک های فدایی خلق، از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر کرده، به یک لحاظ، کار تبلیغاتی عجیب و سؤال برانگیزی است. زیرا این کتاب حجیم عملاً چیزی نیست جز معرفی چریک های فدایی خلق به روایت بازجویی ها و گزارشات ساواک شاهنشاهی. ظاهراً نویسنده یا نویسندگان کتاب چنان در لابلای پرونده های ساواک فرو رفته اند که خود عملاً به راوی

تاریخ چریک های فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

دهد که جوانانی با اندیشه ها و ارزشهای چپ سکولر در راه آزادی این مملکت مبارزه کرده و در این راه کشته شده اند. با این حال کتاب ارزش خواندن دارد. اولاً همانطور که اشاره شد با آنکه هدف نویسندگان بی اعتبار کردن چریکهای فدایی خلق، «انقلابیگری آنان از سر تفنن»، «آنتوتوریسم فدائیان»، «عضو گیری عجولانه»، «عشق به سلاح و دست زدن آنان به خشونت» بوده، کتاب ناخواسته تصویر دیگری از چریکها (و کمونیست ها و سوسیالیست ها بطور عام) و از پی آمدهای ناگزیر حکومت استبدادی ارائه می دهد. خواننده جوانی که سانسور رژیم مانع از شناخت تاریخ کشورش شده، می بیند که چریک ها تقریباً همگی دانشجو یا دانش آموخته دانشگاههای کشور در رشته های پزشکی، ریاضیات، مهندسی، حقوق، فلسفه و علوم و چند نفری شاگرد اول رشته های خود بوده اند (عباس مفتاحی، مصطفی شاعیان، عبدالکریم حاجیان سه پله). او از خود می پرسد چرا این جوانان روشنفکرو تحصیل کرده برای آزادی میهن شان و بهبود شرایط مردم محروم دست به اسلحه برده اند؟ اوراق بازجویی ها و گزارشات تجسس و دستگیری مبارزان در این کتاب بوضوح نشان می دهد بسیاری از کسانی که بعداً به چریکها می پیوندند ابتدا در مبارزات صنفی دانشجویی و در هسته های مطالعاتی برای افزایش دانش سیاسی و تاریخی خود و آشنایی با استراتژی ملت های دیگر برای آزادی از بندهای استعمار و استثمار گرد هم می آمدند. بسیاری از آنان صرفاً بخاطر داشتن کتاب بازداشت می شوند. آنها آرمان گرایان اراده گرایی بودند که امید داشتند با فدا کردن جان خود بر نومییدی حاکم بر فضای سیاسی کشور غلبه کنند و حمایت تعداد نسبتاً قابل توجهی از جوانان را نیز در تهران، تبریز، مشهد، قزوین، شیراز، در شهرهای شمالی و لرستان... که در صفحات این کتاب منعکس است، بدست آورند.

کتاب «چریک های فدایی خلق» را نمی توان سراسر دروغ دانست. بعضی از اطلاعات گردآوری شده ویا ابراز نظرهای نویسندگان امنیتی صرفنظر از نیت آشکار آن ها عاری از حقیقت نیست. اما هرچند جنبه هائی از آن درست باشد از جمله آنکه چریک ها بی توجه به واقعیات زمانی و مکانی و با الگو برداری از جنبش های امریکای لاتین توهم سرنگون کردن یک رژیم قهار را از طریق مبارزه مسلحانه داشته اند، اما بی اعتباری مورخ امنیتی حتی این واقعیت را بی ارزش می کند. خلاصه آنکه کتاب بیشتر خواننده را به تامل درباره عوارض فاجعه بار حکومت های خود کلامه فرا می خواند تا درستی یا نادرستی راه فدائی و اندیشه چپ. تبعاً چنین استنتاجی مورد نظر نویسنده (گان) کتاب نبوده.

بهمین سبب کتاب بیانگر واقعیت مهم تری است؛ اینکه نادانی حکومت گران نسبت به نتایج مخرب خودکامگی تا چه حد برای بقای خودشان زیان بار است. اینکه حکومت استبدادی و خفقان سیاسی چه هزینه مرگباری برای یک ملت دارد، اینکه وقتی راه هر فعالیت اعتراضی قانونی و مسالمت آمیز مسدود باشد، وقتی یک حکومت حتی حق آنرا به افراد نهد که چه نوع کتابی را بخوانند و صرف مطالعه کتابی که لوآنرا غیرمجاز می داند جرم سیاسی و مستوجب مجازات باشد، وقتی مخالفت خصومت تلقی شود و برای مقابله با آزادی خواهان و مخالفین از تهمت «در خدمت عناصر بیگانه» بودن و «توطئه برای بر هم زدن اساس حکومت» استفاده شود امکان مبارزه مسالمت آمیز از بین می رود، و واضح است که مسئولیت تشدید خشونت بر عهده رژیم استبدادی است. البته حکومت های خودکامه توان درس گرفتن از تاریخ و آموختن از تجارب اسلاف خود را ندارند. روشنفکران اما توان با زنگری خطاها و دست آوردهای گذشته و آموختن از تاریخ را دارند.

نکته آخر اینکه حال که اسناد ساواک در باره سازمانها و احزاب سیاسی غیر خودی یکی پس از دیگری منتشر می شود، باید دید آیا نوبت افشای اسناد مربوط به سازمانها و شخصیت های مذهبی و روحانیون در قدرت نیز می رسد، و یا باید در انتظار رژیم بعدی بود تا این اسناد را (اگر آنها را بکلی نایب نکرده باشند) منتشر سازد!

*

xalvat.com

تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

بی آن که چشمی به مقام و قدرت یا حتی پیروزی سریع داشته باشند، علیه دیکتاتوری خفه کننده شاهنشاهی برخاسته بودند و همه می دانستند که عمر چریک قاعدتاً نمی تواند طولانی باشد. چیزی که آنها را به مبارزه می‌کشاند، پیش از هر چیز نفرت از دیکتاتوری و امپریالیسم بود و سرسپردگی به عدالت خواهی و برابری طلبی. و با همین هویت بود که آنها در میان لایه های مترقی مردم شناخته شدند و ارج یافتند. علاوه بخش بزرگی از کسانی که خاطره جانفشانی آنها را به یاد دارند، هنوز زنده‌اند و صرف نظر از عقیده امروزی شان در باره شیوه مبارزه آنها، هم چنان یاد آنها را عزیز می‌دارند. به نظر من، مجاهدین خلق آن سال‌ها نیز، علی رغم این که هنوز نتوانسته بودند خود را از چنگ بعضی تعصبات مذهبی برهانند، در ذهنیت همان لایه‌های مترقی در همان رده قرار می‌گرفتند. برای از بین بردن این حقیقت است که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی ناگزیر شده به اسناد ساواک شاهنشاهی متوسل شود. آنها می‌گوشند اولاً بازجویی‌ها و گزارشات ساواک شاهنشاهی را به عنوان اسناد تاریخی معتبر جا بزنند؛ ثانیاً به کمک آنها نام و خاطره پرخرمت چریک های فدایی خلق و البته همه مبارزان کمونیست کشور ما علیه دیکتاتوری شاهنشاهی را در ذهن مردم خراب کنند و بالاخره، ثالثاً هر نوع اندیشه براندازی انقلابی و حتی تشکیلات انقلابی مخفی را بی اعتبار و بی حاصل نشان بدهند.

دو کلمه در باره اسناد ساواک و صاحبان کنونی آنها

نویسنده یا نویسندگان کتاب پیش بینی می‌کرده‌اند که اعتراض به اعتبار اسناد ساواک نخستین چالشی است که با آن روبرو خواهند شد. بنابراین دفاع از اعتبار این اسناد را نخستین وظیفه خود قرار داده‌اند (نگاه کنید به پیشگفتار کتاب، ص ۲۱ - ۲۰). و چکیده دفاعیه شان این است که هر چند مراحل اولیه هر بازجویی ممکن است گمراه کننده باشد، ولی بازجویی‌های تکمیلی و تفصیلی بعدی "حاوی اطلاعات دقیق و قابل اعتنایی است ... روحیات بازجویی شونده و یا دیگر افراد گروه و همچنین مناسبات بین آنها نیز در آنها بازتاب می‌یابد که به لحاظ روان شناختی بسیار حائز اهمیت است."

در باره این دفاعیه چه می‌شود گفت؟ هر نظری در باره نتیجه کار شکنجه گران، قبل از هر چیز باید یک نظر اخلاقی و انسانی باشد و گرنه ضرورتاً یک نظر شربرانه است. زیرا بی طرفی در باره شکنجه، با هر توجیهی که باشد، خواه نا خواه همدستی با شکنجه گران است. اما "سربرازان گمنام امام زمان" نمی‌توانند در باره کار اسلاف خودشان موضعی اخلاقی بگیرند و آن را محکوم کنند، زیرا چنین موضعی به طور گریزناپذیر به معنای محکومیت کار و کارکرد خودشان هم خواهد بود. تصادفی نیست که در تمام کتاب از توحش شکنجه گران ساواک و حتی از شکنجه تقریباً، سخنی به میان نمی‌آید. علاوه آنها می‌دانند که هر سخنی در باره شکنجه، لاف‌ل‌تا حدی، اولاً اعتبار اطلاعات موجود در اسناد ساواک را زیر سؤال خواهد برد؛ ثانیاً مقاومت و نیز حال و روز انسان‌های زیر شکنجه را در ذهن خواننده تداعی خواهد کرد. و این هر دو دقیقاً چیزهایی هستند که نویسندگان کتاب می‌خواهند از ذهن خواننده پاک کنند تا بتوانند به هدف های تبلیغاتی شان دست یابند. در عوض آنها وانمود می‌کنند که می‌خواهند در باره ارزش اطلاعاتی اسناد بازجویی‌ها، نظر به اصطلاح "کارشناسی" و ارزیابی تحلیلی ارائه بدهند. و با این نظر "کارشناسی" است که مخصوصاً تأکید دارند که اسناد بازجویی‌ها "به لحاظ روان شناختی بسیار حائز اهمیت است". لازم نیست آدم تجربه ای از بازجویی و شکنجه داشته باشد تا بداند که روان شناسی انسان زیر شکنجه نمی‌تواند قابل اتکا باشد. عموماً هر انسان زیر فشار و سرکوب نقابی به چهره دارد که به دقت می‌گوشد خویشتن خویش را پشت آن پنهان کند. حتی انسان‌هایی که در زیر شکنجه می‌شکندند، معمولاً خویشتن خویش را بروز نمی‌دهند، بلکه فقط نقاب شان را عوض می‌کنند. بعد از مرحله ای آنها ممکن است خویشتن خویش را حتی از خود نیز بیوشانند و یا برای همیشه آن را گم بکنند، اما آن را بروز نمی‌دهند؛ یا دقیقاً چون انسان‌هایی درهم شکسته‌اند، جرأت نمی‌کنند آن را بروز بدهند. شکنجه گران و همچنین ارباب (یا اربابان) آنها نیز می‌دانند که حتی شکسته ترین انسان‌ها انسان‌هایی نقابدار هستند و مکنونات شان را بروز نمی‌دهند. اما ناگزیرند آنها را یا همان نقاب شان بپذیرند و گرنه نمی‌توانند آرامش پیدا کنند. در

امانت دار ساواک تبدیل شده‌اند. گاهی به نظر می‌رسد آنها حتی برای نوشتن این کتاب جز پرونده‌های ساواک چیزی نخوانده‌اند و از دنیای فکری و اجتماعی مارکسیست های ایرانی دهه‌های چهل و پنجاه چیزی نمی‌دانند. مثلاً به این تکه نگاه کنید:

"در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی، اختلافات چین و شوروی از پرده بیرون افتاد. این اختلافات ظاهراً وجهی ایدئولوژیک داشتند. مانو، استالین، رهبر وقت حزب کمونیست شوروی را تجدید نظر طلب می‌خواند و متقابلاً خود نیز متهم می‌شد که ناسیونالیسم چینی را به لباس مارکسیستی در آورده و از این طریق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم را مورد حمله قرار داده است." (ص ۵۸)

این جملات آدم را به یاد حکایت آن مردی می‌اندازد که گفته بود "خسن و خسین دختران معاویه بودند که آنها را در مدینه گریگ خورد". کسی که فقط از درشت ترین تیره‌های تاریخ قرن بیستم خبر داشته باشد می‌داند که استالین سال‌ها پیش از آن که اختلافات چین و شوروی علنی شود، (در سال ۱۹۵۳) مرده بود و مانو با استالین دعوا نداشت؛ بلکه (لااقل در سطح بحث های ایدئولوژیک) به استالین زدایی در شوروی دوره خروشچف معترض بود و آن را یکی از مظاهر تجدید نظر طلبی رهبران شوروی می‌نامید.

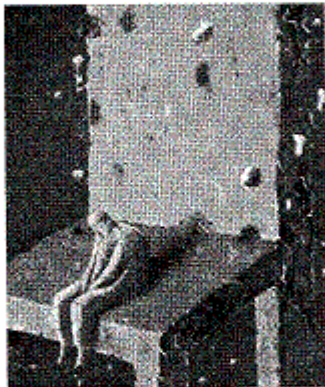
بنابراین خواننده کتاب با این سؤال ناگزیر روبرو می‌شود که این تکیه یک جانبه بر منابع ساواک برای چیست؟ آیا حکومت امام زمان با انبوه تاریخ نویسان و تاریخ پردازانش که از برکت پول نفت، شمارشان هم دائماً در حال افزایش است، جز منابع ساواک چیزی برای گفتن در باره چریک های فدایی خلق ندارد؟ چنین چیزی بسیار بعید می‌نماید. به نظر من، این کتاب نقش "اتش تپیه" را به عهده دارد که مواضع دشمن را می‌گوید تا بعداً تاریخ پردازان جیره خور با خیال راحت وارد عمل شوند. تصادفی نیست که پیشگفتار کتاب (در ص ۲۳) می‌گوید: "امید است این اثر که قطعاً آخرین روایت نخواهد بود، با توضیحات دیگرانی که خود در گوشه‌های از این جریان نقش ایفا نموده‌اند، تکمیل گردد."

فراموش نباید کرد که تاریخ نویسی (و نه فقط تاریخ نویسی سیاسی) همه جا و حتی در دموکراسی های لیبرالی، یکی از مهم ترین و ایدئولوژیک ترین محورهای پیکارهای سیاسی است. منتهی در دموکراسی های لیبرالی، در مقابل بوق و کرنای دستگاه های ایدئولوژیک حاکم، لااقل امکان تاریخ نویسی آنترانابو هم وجود دارد. مثلاً کسی که در امریکا مجال و توان جستجوی حقیقت را داشته باشد، آزادانه می‌تواند به کتابی مانند "تاریخ مردم ایالات متحده" (نوشته هاورد زین) مراجعه کند تا دریابد پشت صحنه پیکار تعطیل ناپذیر طبقه حاکم امریکا برای "دموکراسی گستر" چه خبری بوده است. اما در کشوری مانند ترکیه اگر کسی جرأت کند مثلاً به قتل عام ارمنی‌ها توسط "ترکان جوان" اشاره بکند، مجبور می‌شود جلای وطن کند، حتی اگر تنها برنده جایزه نوبل کشور در ادبیات باشد. و ما در ایران گرفتار حکومتی هستیم که در مقایسه با آن، حتی کمالیسم ترکیه چشم اندازی رویایی جلوه می‌کند. در جمهوری اسلامی کافی است کسی مثلاً زندگی نامه رسمی خمینی یا خامنه ای را زیر سؤال ببرد یا حتی اشاره‌ای به جنایات شیخ فضل الله نوری در سرکوب آزادی خواهان جنبش مشروطیت بکند، تا به طور کاملاً رسمی و قانونی، به اتهام توهین به مراجع، به شلاق و حبس طولانی محکوم شود. چنین حکومتی نه می‌تواند از تاریخ پردازی در باره بزرگ ترین و با نفوذ ترین جریان مارکسیستی یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر ایران، یعنی دهه ۵۷ - ۱۳۴۷ اجتناب کند و نه می‌تواند به روایت ساواک شاهنشاهی در باره آن اکتفا نماید. درز گیری تاریخ یکی از مهمترین وظایفی است که هر دیکتاتوری ایدئولوژیک در برابر خود قرار می‌دهد. بنابراین جمهوری اسلامی، نمی‌تواند به خلاء تبلیغاتی، مخصوصاً در حوزه تاریخ معاصر ایران تن در بدهد.

اما برسر تاریخ پردازی دلخواه جمهوری اسلامی در باره چریک های فدایی خلق فعلاً مانعی وجود دارد که باید از میان برداشته شود. هر نظری که درباره "مشی مسلحانه" دهه پیش از انقلاب داشته باشیم، به این حقیقت باید توجه کنیم که چریک های فدایی خلق و سایر گروه های مارکسیست هم سو با آن، عموماً جمع انسان های جان برکفی بودند که

تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

چند هزار زندانی سیاسی را قتل عام کنند. اینها همه قبلاً با حکم قطعی محکوم به حبس شده بودند و سال‌ها در زندان بودند و بنابراین نمی‌توانستند اقدامی علیه رژیم انجام بدهند؛ علاوه مصاحبه‌های بسیار کوتاهی که سرنوشت اینها را رقم میزد، غالباً در باره اعتقادات اینها بود و معمولاً به پرونده سیاسی فردی آنها ربطی نداشت. چرا آنها را کشتند؟ از رهبران رژیم تاکنون کسی جوابی نداده است، اما از حرفی که یک بار خمینی در باره اعدام شدگان به دست جمهوری اسلامی زده، می‌شود جواب آنها را حدس زد. او گفت "جمهوری اسلامی حتی یک انسان نکشته است، آنهایی که کشته شدند همه سبوع بودند". معنای این حرف بسیار روشن است: کسی که مخالف جمهوری اسلامی باشد، یعنی "ولی فقیه" تشخیص بدهد که او مخالف جمهوری اسلامی است یا "مصلحت نظام" ایجاب کند که او این کاره است، خود به خود از جرگه بشریت خارج میشود و به رده جانوران درنده سقوط می‌کند، حتی اگر دندانی برای دریدن نداشته باشد! وظیفه "سربازان گمنام امام زمان" که نویسندگان کتاب مورد بحث ما هستند، این است که از رعایای ولی فقیه بخواهند که "مصلحت نظام" را عین "مصلحت" خودشان بدانند. این "مصلحت" در کشور استبداد زده ما تاریخی طولانی دارد. قرن‌ها پیش سعدی در باره آن گفته است: "خلاف رأی سلطان رأی جستن/ به خون خویش باشد دست شستن. اگر خود روز را گوید شب است این/ بیاید گفتن اینک ماه و پروین".



انسان گرفتار در دست شکنجه‌گران معمولاً چه می‌کند؟

یکی از چشم‌گیرترین محورهای مورد تأکید نویسندگان کتاب "چریک‌های فدایی خلق..." که قاعدتاً نظر هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند، این است که (به قول خودشان) "اسطوره سازی‌های دروغین و بیپهوه را که اتفاقاً بیماری رایجی نیز هست" بشکنند. به عبارت دیگر، کتاب می‌کوشد به کمک اسناد ساواک، چهره چریک فدایی خلق را به عنوان یکی از شاخص‌ترین سمبل‌های ایستادگی و فداکاری در مقابل دیکتاتوری شاهنشاهی (که خود به طور ضمنی می‌پذیرد که در میان مردم سمبل بسیار جا افتاده‌ای هم هست) بی‌اعتبار سازد.

به نظر من هم، تاریخ نویسی علمی باید از اسطوره سازی بپرهیزد، اما بازشناختن اسطوره‌های مردمی و توضیح منشاء و دلیل شکل‌گیری آنها خود یکی از وظایف هر تاریخ نویسی علمی است. مردم ممکن است در شناخت افراد و جریان‌ها اشتباه کنند، اما بی‌دلیل قهرمان نمی‌سازند و هر کسی را بی‌دلیل نمی‌ستایند. اسطوره‌های مردمی تحت شرایط خاصی شکل می‌گیرند. قهرمانان مردمی بیان آرزوهای مردم و نماد کمال طلبی آنها هستند. چهره تاریخی چریک فدایی خلق در شرایطی در حافله لایه‌های مترقی مردم ایران به عنوان یکی از نمادهای ایستادگی در مقابل استبداد و نابرابری ثبت شده، که اولاً مردم با تمام وجود از بیداد و خفقان رژیم شاهنشاهی رنج می‌بردند؛ ثانیاً هر مقاومت مردمی را در برابر آن می‌ستودند و ثالثاً از زنان و مردانی که نام "فدایی خلق" بر خود نهاده بودند، جز فداکاری بی‌ریا و سرسپردگی به انبوه لگدمال شدگان چیزی نمی‌

دنیای سرکوب شده، سرکوب گران نیز نقاب به چهره دارند، نقابی که پشت آن نگرانی و ناتوانی شان را پنهان می‌کنند. در غالب موارد (ولی البته نه همیشه، و روی این "نه همیشه" تأکید دارم) یا شکنجه می‌توان اطلاعات مشخصی را از فرد زیر شکنجه بیرون کشید، ولی هرگز نمی‌توان به دنیای درونی او راه یافت. زیرا با افزایش شکنجه، دنیای نه توی روان شناسی قربانی شکنجه پر پیچ‌تر و تو-در-تو تر می‌شود. اگر جز این بود، کشورهای که مبارزات مردم توانسته است شکنجه را در آنها از حالت روتین خارج سازد و (لااقل در سطح رسمی به عنوان جنایت معرفی کند) می‌بایست از نظر اطلاعاتی آسیب پذیرتر از کشورهای بودند که شکنجه در آنها یک قاعده است. اما می‌دانیم که چنین نیست. شکنجه فقط به لحاظ اخلاقی محکوم نیست، به لحاظ عملی نیز ناکارآمد است.

اما مسأله مهم تر نه ارزش اطلاعات موجود در اسناد ساواک، بلکه استفاده گزینشی از این اسناد است. در حال حاضر، اطلاعات موجود در این اسناد فقط و فقط برای دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی قابل استفاده است. یعنی کلید آنها در دست "سربازان گمنام امام زمان" است و آنها هستند که تصمیم می‌گیرند چه چیزی را منتشر یا مخفی کنند یا حتی چه چیزی را از بین ببرند یا به اسناد موجود بیفزایند. و تا جمهوری اسلامی پا برجاست آمیدی به نجات این اسناد از دست این کلید داران بهشت وجود ندارد. تصادفی نیست که آنها از میان انبوه عظیم لوراق بازجویی‌های ساواک چیزهایی را منتشر می‌کنند و طوری منتشر می‌کنند که به کارشان آید. حقیقت تاریخی از نظر اینها تا حدی اعتبار دارد که "مصلحت نظام" را به مخاطره نیندازد، بلکه حتماً تقویت کند. با این معیار، طبیعی است که آنها به خود حق می‌دهند که همه اسناد تاریخی، و از جمله اسناد ساواک را دستکاری کنند. فراموش نکرده ایم که آنها با اسناد "لانه جاسوسی" چه کردند؛ یا با انبوه مدارک و شاهدان رشته پایان ناپذیر قتل‌های زنجیره‌ای و غیر زنجیره‌ای چه کردند. پرونده‌های ساواک نیز همیشه در دست آنها نشان دهنده ضعف، فساد و بیرحمی علاج ناپذیر کمونیست‌ها، مجاهدین، ملی‌گراها، لیبرال‌ها و حتی مسلمانان غیر مقلد "آقا" خواهد بود و گواه رشادت، مظلومیت و شهادت طلبی پیروان "روحانیت مبارز". این "نظام" تا بوده چنین بوده و تا هست چنین خواهد بود. حقیقت این است که "مصلحت نظام" معیار بسیار کشداری است. اگر بنا به "مصلحت نظام" می‌شود (به قول خمینی) حتی نماز و روزه را موقتاً تعطیل کرد، چرا نشود حقیقت‌های زمینی را برای همیشه نادیده گرفت. دستکاری در اسناد ساواک که چیزی نیست، می‌شود حتی قانون اساسی خود جمهوری اسلامی را در صورتی که "جریان آن مخالف مصالح اسلام" باشد، تعطیل یا به طور کامل وارونه کرد. مثلاً اصل سی و هشتم این قانون می‌گوید: "هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود." اما همه می‌دانیم که شکنجه در زندان‌های سیاسی جمهوری اسلامی در تمام دوره موجودیت این رژیم یک قاعده جا افتاده بوده است؟ تردیدی نمی‌توان داشت که عمل جمهوری اسلامی درست وارونه اصل یاد شده قانون اساسی خود آن است. ولی با معیار طلایی "مصلحت نظام" این تناقض نیز قابل حل است: اصل سی و هشتم قانون اساسی هنگامی نوشته شد که هنوز فضای انقلاب داغ بود و "مصلحت" ایجاب می‌کرد که به مردم تضمین داده شود که برخلاف رژیم شاهنشاهی، در حکومت امام زمان از شکنجه خبری نخواهد بود؛ اما وقتی خر ولایت از پل گذشت و مخصوصاً مردم متوجه شدند که چه کلاه گشادی سرشان رفته، شرایط عوض شده بود، و این بار "مصلحت نظام" ایجاب می‌کرد که چنان شکنجه و کشتاری راه بیندازند که (به قول منتظری در نامه معروف اش به خمینی) "روی ساواک شاه را سفید" کنند. از نظر جمهوری اسلامی هیچ قانون مدون و حتی فراتر از آن، هیچ آیه و حدیثی که راهنمای مردم به تشخیص "مصلحت نظام" باشد، وجود ندارد. "مصلحت نظام" هر آن چیزی است که در نهایت یک نفر، یعنی "ولی فقیه" تشخیص می‌دهد و وقتی او تصمیم اش را گرفت، "مصلحت نظام" می‌شود عین "مصالح اسلام". مثلاً در تابستان ۱۳۶۷ "ولی فقیه" تصمیم گرفت که در عرض چند هفته



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

دیدند، آنهایی که اکنون این نام نیک در حافظه مردم را خطری برای خود می بینند و آن را "اسطوره سازی دروغین و بیهوده" می نامند، قبل از هر چیز از دیدن چهره خود در آیینه افکار عمومی وحشت دارند و می کوشند تسل جوان مبارزان آزادی و برابری را از شناختن نسب نامشان محروم سازند.

اما ببینیم منظور نویسندگان کتاب از "اسطوره سازی دروغین" چیست؟ نخست آنها تصویری خیالی از مقاومت (که باب طبع انقلابی گری ساتنی ماتتال هم می تواند باشد) می پردازند، تا با شکستن آن نشان بدهند که چریک های فدایی خلق همه به محض دستگیری، یک دیگر را لو می دادند. مقدمه چینی آنها (در پیشگفتار کتاب، ص ۲۱) چنین است: "باید برای این پرسش، پاسخی شایسته بیابیم که چرا پس از هر دستگیری، خانه های امن به سرعت تخلیه می شدند و یا ضربه ای دیگر به گروه وارد می گردید؟" منظور حضرات این است که اگر چریک ها در بازجویی مقاومت می کردند، خانه های امن بعد از هر دستگیری تخلیه یا کشف نمی شدند. در این جا آنها عمداً تصویری از مقاومت القاه می کنند که ربطی به زندگی واقعی ندارد. برای روشن شدن مسأله باید تصویری واقعی از رفتار انسان مبارز گرفتار در دست شکنجه گران داشته باشیم.

مهم ترین مسأله هر مبارز گرفتار در زیر شکنجه این است که هیچ اطلاعاتی به بازجو ندهد و در عین حال تا می تواند از شکنجه بگریزد یا لاقلاً از شدت و تمرکز آن بکاهد. این کار صرفاً با سکوت در مقابل سؤالات بازجو پیش نمی رود، بلکه او ناگزیر است برای متقاعد یا خسته کردن بازجو، جواب های انحرافی زیادی را سرهم کند. بازجویی جایی برای بیان مواضع سیاسی نیست. فرد زیر بازجویی نه تنها می کوشد اطلاعاتی به بازجو ندهد، بلکه غالباً سعی می کند هویت سیاسی و اعتقادات خود را نیز پنهان کند. و برای این منظور گاهی مجبور می شود خود را حتی طرفدار رژیم جا بزند. اما بازجویی غالباً از صفر شروع نمی شود و بازجو اطلاعاتی از فرد زیر بازجویی دارد که با تکیه بر آنها می خواهد اطلاعات بیشتری به دست بیاورد. اطلاعات موجود در دست بازجو، در کنار شکنجه، اهرم دیگری است برای فشار بر فرد زیر بازجویی و هر چه میزان این اطلاعات بیشتر باشد، کور کردن جریان بازجویی برای فرد دشوارتر می گردد. زیرا بازجویی روی سؤالات مشخص تری کانونی می شود و بنابراین شدت و تمرکز شکنجه افزایش می یابد. مشکل اصلی فرد مقاوم سؤالات کلی بازجو نیست، بلکه سؤالات مشخص اوست، زیرا طفره رفتن از پاسخ به دومی ها بسیار دشوارتر از اولی هاست. سرهم بندی کردن جواب های انحرافی نیز در مقابل سؤالات مشخص بسیار دشوارتر است.

در بازجویی افراد مرتبط با مبارزه مسلحانه فضای بازجویی و شکنجه آشکارا خشن تر است. حتی در مواردی که بازجو اطلاعات مشخصی در باره فرد زیر بازجویی ندارد، از او اطلاعات مشخصی می خواهد، زیرا فرض بر این گذاشته می شود که او قراری با رفقای خود دارد و در خانه امنی زندگی می کند. و از آنجا که قرارهای اعضای تیم های مسلح کوتاه مدت هستند، هر فرد مرتبط با مبارزه مسلحانه، از همان ساعات و حتی لحظات اول بازجویی با دو سؤال مشخص زمان دار روبرو می شود و بازجو با استفاده از هر شکنجه ممکن می کوشد در همان ۲۴ یا ۴۸ ساعت اول، قرار و آدرس خانه امن را از او بیرون بکشد. و تلاش اصلی مبارز زیر بازجویی سوزاندن این اطلاعات حیاتی است، زیرا از این طریق است که او می تواند رفقای خود را از خطر آبی نجات بدهد. مقاومت در زیر شکنجه بی امان متمرکز روی یک یا دو سؤال در چند روز اول بازجویی واقعاً طلاق فرساست، بنابراین فرد زیر بازجویی غالباً تلاش می کند با سرهم کردن قرارهای من در آوردی، تداوم و تمرکز شکنجه را بشکند.

با توجه به نکات ساده ای که یادآوری کردم،

xalvat.com

ناگزیر به چند نتیجه می رسیم:

۱- اوراق بازجویی بسیاری از افراد دستگیر شده در یک نظام دیکتاتوری می تواند حاوی بخش های غلط اتنازی باشد که ظاهراً نشان دهنده ضعف یا سازشکاری فرد زیر بازجویی است. در این بخش ها خواهید دید که فرد زیر بازجویی آدرس خانه ای، تاریخ قراری یا اسم و مشخصات رفیقی را به بازجو می دهد یا حتی با لحن تأیید آمیزی از رهبر یا رهبران رژیم سخن

می گوید. این بخش ها ممکن است تصویر کاملاً واژگونه ای از فرد زیر بازجویی به دست بدهند. برای به دست آوردن تصویر درستی از بازجویی فرد مورد نظر، باید به همه اوراق بازجویی او دست یافت. با دست یابی به همه اوراق بازجویی ممکن است دریابید که هیچ یک از آن اطلاعات در آن تاریخ معین هیچ ارزشی نداشته اند، یا هویت سیاسی او در آغاز برای بازجو ناشناخته بوده و او برای گریز از دست دشمن حتی خود را طرفدار رژیم جا زده اما بعداً با معلوم شدن هویت سیاسی واقعی اش، مقاومت تحسین انگیزی انجام داده است. مثلاً نویسندگان کتاب مورد بحث ما، ظاهراً برای خراب کردن نام عباس سورکی (که انصافاً یکی از درخشان ترین چهره های مقاومت در زندان های رژیم ستم شاهی بود) تکه ای از سپاسگزاری او از "تیمسار معظم ریاست سازمان امنیت" را (در ص ۶۴) آورده اند، که گویا سورکی هنگام آزادی از زندان در یکی از دستگیری های قبلی اش در سال ۱۳۳۹ نوشته است! تردیدی نباید کرد که عباس سورکی آن نامه سیاسی را برای پوشاندن هویت واقعی اش و ادامه مبارزه فدائیکارانهای که می شناسیم، نوشته بوده. عباسی را که من می شناختم (و خیلی های دیگر که می توانند شهادت بدهند) یک پارچه آتش بود و کنار آمدن با دشمن برایش نامسکن و (حتی فکر می کنم) تصور ناپذیر بود.

۲- در اوراق بازجویی ها هر اطلاعات داده شده توسط فرد زیر بازجویی، ضرورتاً به معنای اطلاعات تازه برای بازجو، در تاریخ نوشته شدن ورقه مربوطه نیست. ممکن است فرد زیر بازجویی صرفاً دارد اطلاعاتی را تأیید می کند که می داند قبلاً (از طریق اعترافات دیگران یا اسناد کشف شده توسط رژیم) به دست بازجو افتاده است و انکار آنها را بی فایده می داند. برای بی بردن به واقعیت ماجرا، باید به کل اوراق بازجویی و حتی گاهی به اوراق بازجویی سایر افراد هم پرونده دست یافت و تاریخ نوشته شدن هر ورقه بازجویی را به دقت مورد توجه قرار داد. در اوراق آخرین جلسات بازجویی هر فردی ممکن است با کروکی روابط افراد مختلف، فهرستی از نام ها، "تک نویسی"ها در باره افراد مختلف، یا تاریخچه شکل گیری گروه روبرو بشویم؛ ولی از هیچ یک از اینها نمی شود نتیجه گرفت که فرد مورد نظر در تاریخ نوشتن این اوراق داشته اطلاعات تازه یا با ارزشی به بازجو می داده است. فقط با دسترسی به کل اوراق بازجویی هر فرد و مقایسه آنها با بازجویی های افراد هم پرونده او می توان به تصور درستی از بازجویی او دست یافت.

۳- قرارها، آدرس ها یا اسامی نوشته شده در اوراق بازجویی (به ویژه در پرونده افراد مرتبط با گروه های مسلح) را ضرورتاً نباید اطلاعات واقعی به حساب آورد. ممکن است آنها جواب های انحرافی باشند که فرد زیر شکنجه برای سوزاندن تاریخ قرارها و اطلاعات واقعی اش به بازجو داده است.

۴- اعضای گروه های درگیر در مبارزه مسلحانه معمولاً می توانستند بعد از سوزاندن زمان معینی، آدرس خانه تیمی را بگویند، زیرا فرض بر این بود که اعضای تیم در فاصله زمانی مقرر حتماً خانه مزبور را تخلیه خواهند کرد. بنابراین توجه به تاریخ یا آدرس قرار داده شده در اوراق بازجویی اهمیت بسیار زیادی دارد.

۵- نظر منفی یا انتقادی بیان شده در اوراق بازجویی در باره افراد مختلف، ضرورتاً نظر واقعی فرد زیر بازجویی در باره آن افراد نیست، بلکه ممکن است برای منحرف کردن ذهن بازجو و پنهان کردن اهمیت واقعی فرد مورد نظر بیان شده باشد.

۶- نباید انتظار داشت که اوراق بازجویی یا گزارشات بازجویان به مقامات بالا، فضای بازجویی و شکنجه را منعکس کنند. شکنجه گران معمولاً سند کتبی از کارهای خود به جا نمی گذارند. مثلاً نمونه جالب در همین کتاب "چریک های فدایی خلق..." یکی از اوراق بازجویی علی اکبر صفائی فراهانی است که عکس آن را نیز در آخر کتاب آورده اند. در اول صفحه سؤالی که از او می شود چنین است: "آقای علی اکبر صفائی فراهانی لطفاً آخرین وضعیت دوستان خود در کوهستان (جنگل) و قرار الحاق بعدی به آنها و هر گونه اطلاعات دیگری که در مورد مسیر این افراد دارید با ترسیم کروکی و مشخص کردن مسیر مرقوم فرمائید". آیا فضای بازجویی از فرمانده عملیات سياهکل این قدر مؤدبانه بوده است؟!

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

xalvat.com



خواندن مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق ، ناسازگاری این شیوه مبارزه با شرایط خاص ایران باشد ، باید دید معیار آنها برای این ارزیابی چیست؟ آیا می شود مبارزه مسلحانه "فدائیان اسلام" و "هیات های مؤتلفه اسلامی" را با به ته و چه چه ، مبارزه اصیل برآمده از دل مردم معرفی کرد و در همان حال مبارزه چریک های فدایی خلق را تقلیدی و وارداتی دانست؟ بحث در باره شرایط زمانی متفاوت نیز تز تئوریک حضرات را بی اعتبارتر خواهد کرد. مثلاً مبارزه مسلحانه "فدائیان اسلام" به دوره ای تعلق دارد که فضای سیاسی نسبتاً بازی وجود داشت و راه مبارزه سیاسی به ویژه برای جریان های مذهبی نه تنها باز بود ، بلکه دربار پهلوی از ترس جنبش توده گیر چپ و مبارزات دکتر مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ، با دستگاه روحانیت در ائتلافی همه جانبه بود. اما چیزی که در آن شرایط ، "فدائیان اسلام" و حامیان روحانی شان را به وحشت می انداخت ، چشم انداز گسترش جنبش طبقاتی کارگران و دهقانان و تقویت جنبش عمومی آزادی خواهانه و ضد امپریالیستی مردم ایران بود. ترس از باختن در میدان مبارزات سیاسی توده ای بود که آنها را به سوی اقدامات مسلحانه می کشاند. و درست به همین دلیل ، اقدامات آنها به دقیق ترین معنای کلمه "تروریستی" بود.

۲- و در پایان کتاب ، خواننده با این پاراگراف روبرو می شود:

"در ماه ها و حتی روزهایی پایانی رژیم پهلوی آنان کودکانه بر خواست های خود پای می فشردند. روز ۱۹ بهمن ، در حالی که همه افشار جامعه در تأیید و حمایت دولت مهندس بازرگان راهپیمایی گسترده ای انجام دادند، چریک های فدایی در گوشه ای از زمین چمن دانشگاه تهران گردهم آمده بودند تا واقعه سیاهکل را گرامی بدارند. روز شنبه ۲۱ بهمن ، در حالی که زرد خورد بین مردم و همافران از یک سو ، و افراد گارد شاهنشاهی از سوی دیگر ، از نیمه های شب گذشته آغاز شده بود ؛ و مردم به سرعت مسلح می شدند ... چریک های فدایی خلق در تنهایی مطلق ، در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران ، در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند ، شعار می دادند: "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" !"

اما این یک دروغ گویلی است. خوشبختانه شاهدان عینی آن روزهایی حساس بهمن ۱۳۵۷ هنوز آن قدر زیادند و مستندات صوتی و تصویری آن حوادث چنان انبوه است که هر تلاشی برای وارونه نشان دادن حقایق مربوط به آن روزها، قبل از همه چهره رسوای خود "سربازان گمنام امام زمان" را به نمایش می گذارد. حقیقت این است که شعار سیاهکل در آن روزها ، قبل از هر چیز دعوت به قیام مسلحانه توده ای بود ، چیزی که انبوه مردم آن را می خواستند و روحانیت از ترس اقتادن سلاح به دست مردم ، با آن مخالفت می کرد. درگیری مسلحانه میان همافران و گارد شاهنشاهی حادثه ای بود که کاملاً خارج از کنترل طرفداران خمینی صورت گرفت و

نمونه هایی از تاریخ نویسی رسوای "سربازان گمنام امام زمان"

سند سازی دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی برای خراب کردن چهره چریک های فدایی خلق چنان رذیلاانه و در عین حال ناشیانه است که پرداختن به نک نک موارد آن ، یقیناً خواننده این یادداشت را فرسوده خواهد کرد. من در اینجا فقط به چند نمونه اشاره می کنم.

الف - تلاش برای بی اهمیت نشان دادن جنبش فدایی. یکی از چشم گیر ترین تلاش های نویسندگان کتاب این است که جنبش فدایی را یک جریان سیاسی بی اهمیت و بی ریشه در جامعه ایران نشان بدهند که در مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی اصلاً به حساب نمی آمد. فقط به دو نمونه زیر از آغاز و پایان کتاب توجه کنید:

۱ - پیشگفتار کتاب با این جملات که ظاهراً تز تئوریک پایه ای نویسندگان کتاب را بیان می کنند ، شروع می شود:

"اگر بتوان چند عملیات نظامی و یا درگیری های مسلحانه ای که بین مأمورین ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری با اعضاء سازمان های مسلح و مخفی را که در خلال سال های ۱۳۵۷ - ۱۳۴۹ روی داد جنبش مسلحانه" نامید ، باید چرایی پیدایش این جنبش را در متن مبارزات مردم در برخی کشورها، علیه اشغالگران و یا حاکمان مستبد و دیکتاتور خود جستجو کرد. به عبارت دیگر می توان ترجمان دیگری از این سخن منسوب به خلیل ملکی که "ما مارکسیسم را انتخاب نکردیم بلکه مارکسیسم ما را انتخاب کرد" ، به دست داد. یعنی انتخاب مشی مسلحانه به عنوان یگانه و یا مؤثرترین راه برای فائق آمدن بر دیکتاتوری شاه پیش از آن که انتخابی آگاهانه و از سر ناگزیری باشد ، رفتاری کاملاً تقلیدی بود که جاذبه های آن این تقلید را پنهان نگاه داشت."

اولاً جریانی را که در یکی از خشن ترین دوره های سرکوب و اختناق یکی از خشن ترین دیکتاتوری های جهان ، توانست به مدت یک دهه تداوم تشکیلاتی و عملیاتی خود را حفظ کند و در میان بخش بزرگی از لایه های مترقی کشور، به ویژه جوانان تحصیل کرده ، جاذبه انکار ناپذیری داشته باشد و در گرماگرم انقلاب و یکی - دو سال اول بعد از قیام ، به بزرگ ترین جریان سیاسی غیر مذهبی کشور تبدیل شود ، نمی شود جریانی بی اهمیت و وارداتی قلمداد کرد. برای روشن شدن مسأله کافی است جنبش فدایی را با دو جریان مسلحانه مذهبی که سوگلی روحانیت حاکم محسوب می شوند و تاریخ پردازان جیره خور رژیم در ستایش شان کتاب ها پرداخته اند ، مقایسه کرد. منظوم "فدائیان اسلام" و "هیات های مؤتلفه اسلامی" هستند. هر دو گروه از چتر حمایتی بخشی از دستگاه مذهب و از کمک های مالی شبکه های سنتی بازاریان مذهبی برخوردار بودند و در مقایسه با دهه پیش از انقلاب (یعنی دوره فعالیت چریک های فدایی خلق) در شرایط سیاسی به مراتب باثباتی فعالیت می کردند و البته که هر دو پدیده های غیر وارداتی بودند و در ارتباط با سنتی ترین لایه های اجتماعی زمان خود. اما می دانیم که هر دو به سرعت متلاشی شدند. مخصوصاً "هیات های مؤتلفه اسلامی" که باقی مانده هایش هنوز به تاریخ مبارزه مسلحانه گروه شان می نازند و از برکت آن در نظام ولایتی به امتیازات بی حسابی دست یافته اند ، گروهی بود که فقط توانست به یک اقدام مسلحانه واحد دست بزند و در فردای ترور حسنعلی منصور ، دهها نفرشان دستگیر شدند و تمام شبکه شان از هم پاشید.

ثانیاً معلوم نیست دلیل نویسندگان کتاب در وارداتی و تقلیدی معرفی کردن مبارزه مسلحانه چریک های فدایی خلق ، مارکسیسم آنهاست یا نامناسب بودن مبارزه مسلحانه با شرایط خاص ایران. اگر مارکسیسم را علی رغم ریشه های عمیق اش در تاریخ یک صد سال اخیر ایران و نفوذ غیر قابل انکار آن در مهم ترین جنبش های زحمتکش این کشور ، وارداتی بدانید ، با همان معیار باید خیلی چیزهای دیگر را هم وارداتی بدانید. آیا می شود اتومبیل های بنز ضدگلوله صد در صد وارداتی سوار شد؛ مطالب عهد بوقی "حوزه های علمیه" را به کمک تکنولوژی الکترونیک صد در صد وارداتی آموزش داد و برای رخنه کردن به خصوصی ترین بخش زندگی مردم از وسائل جاسوسی الکترونیک صد در صد وارداتی استفاده کرد ؛ و در همان حال جهانی ترین اندیشه انقلابی دوران معاصر را پدیده ای وارداتی قلمداد کرد؟! اما اگر دلیل نویسندگان کتاب ، در تقلیدی



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

نه، دلیل فتنی نداشتند، اما انگیزه نیرومند برای دروغ پردازی، چرا. زیرا اعلام این که دو کودک معصوم با آتش "حافظان جزیره ثبات" (عنوانی که به همتایان "سربازان گمنام امام زمان" در رژیم شاهنشاهی داده می شد) بر قتل رسیده اند، برای چهره بزرگ کرده رژیم، ضربه بسیار مخربی بود؛ و برعکس نسبت دادن قتل آن دو کودک معصوم به "گمونیست بیرحمی" که در آن هنگام شاخص ترین چهره شورش علیه رژیم شاهنشاهی محسوب می شد، دست "حافظان جزیره ثبات" را در قلع و قمع مخالفان رژیم بازتر می کرد. پس می بینیم که حتی اگر از نظر حقوقی نیز به ماجرا نگاه کنیم، قاعدتاً بار اتهام باید بر دوش ماموران ساواک باشد نه حمید اشرف. اما برای نویسندگان کتاب همه این ها بی معناست. چرا؟ به خاطر این که نسبت به ماموران ساواک احساس "حمیت رسته ای" دارند. زیرا اگر اصل برائت ماموران امنیتی زیر سؤال برود، زیر پای خودشان نیز خالی می شود. پرونده قتل های زنجیره ای و مشابهات بی پایان آن را به یاد بیاورید که اگر اعتبار روایت خود حضرات زیر سؤال برود، "ستون خیمه" ولایت می خوابد.

ضمناً به یاد بیاورید که مادر شایگان (فاطمه سعیدی) که سی و چند سال این ادعای ساواک را افشاء کرده، بعد از انتشار این کتاب رسوا، بار دیگر با دقت و صراحت تمام عوض شدن روایت های مختلف ساواک در باره شهادت فرزندانش را بازگو می کند. بنا به شهادت مادر، ساواکی ها قبلاً می گفته اند که بچه ها در "درگیری متقابل" کشته شده اند و چند روز بعد از ماجرا بود که آن روایت رسوا را جعل کردند. "سربازان گمنام امام زمان" باید توضیح بدهند که چرا روایت ساواک را بر روایت زن مبارزی که چهار فرزندش را در مبارزه با رژیم شاهنشاهی از دست داده و خود در آن رژیم ماه ها زیر شکنجه بوده و سال ها زندان کشیده، ترجیح می دهند؟

۲- در باره اعظم روحی آهنگران (در ص ۶۲۰ - ۶۱۴) طوری گزارشات را چیده اند که گویی او بعد از دستگیری کاملاً با بازجویان همکاری کرده، همه قرارهای اش را گفته و حتی در مواردی داوطلبانه پیشنهاداتی برای دستگیری رفقایش به آنها داده است. اما بعد از خواندن همه مطالب، خواننده در می ماند که اگر او همه چیز را گفته، چرا هیچ کس دستگیر نشده؟ نویسندگان کتاب خود می گویند: "به گزارش مندرج در اسناد، اعظم روحی همچنین در روزهای چهارم، پنجم و ششم مرداد ماه، طی ساعات مختلف به محل های قرار در جاهای مختلف برده شد که ظاهراً هیچ کدام از آنها برای کمیته مشترک نتیجه ای در بر نداشت". آیا این نشان نمی دهد که همه قرارهایی که اعظم روحی آهنگران می داده، قرارهای انحرافی برای سوزاندن اطلاعاتش بوده است؟ اما حقیقت این است که نویسندگان کتاب می دانند که اگر دو کلمه صریح در باره مقاومت زنی که بعد از گذراندن چهارده ماه در زیر شکنجه و بازجویی، تیرباران شده است، بنویسند، بسیاری از رشته های شان در باره چریک های فدایی خلق پنبه خواهد شد.

۳- در باره دستگیری حبیب مومنی با نقل گزارش ساواک گفته می شود که او در حین دستگیری زخمی شده و بعداً در بیمارستان در گذشته است. و بعد یادآوری می کنند که "مومنی پیش از مرگ، در حالی که دوره نقاهت خود را سپری می کرد؛ آدرس خانه تیمی خود را در قلعه حسن خان، پلاک ۲۶۷ که به اتفاق دو نفر دیگر اجاره کرده بود، در اختیار مامورین گذاشت. وقتی مامورین به آن خانه مراجعه کردند؛ آنجا را تخلیه شده یافتند". خواننده این سطور می ماند که آیا حبیب مومنی داوطلبانه آدرس خانه را به ماموران داده یا زیر شکنجه؟ نویسندگان کتاب با آوردن قید "در حالی که دوره نقاهت خود را سپری می کرد"، اصرار دارند نشان بدهند که او داوطلبانه اطلاعات خود را داده است. اما آیا عجیب نیست کسی که در حین دستگیری دست به اسلحه برده و با ساواکی ها جنگیده، داوطلبانه اطلاعاتش را به آنها بدهد؟ قراین نشان می دهد که او زیر شکنجه آدرس خانه تیمی را به بازجویان داده است، و خالی بودن خانه نشان می دهد که او بعد از سوزاندن زمان کافی، آدرس را داده، و بنابراین به احتمال زیاد با تن زخمی زیر شکنجه قرار داشته و شاید هم زیر شکنجه جان داده یا لاقل در نتیجه شکنجه حالش خراب شده و بعداً در بیمارستان جان باخته است. اما "سربازان گمنام امام زمان" مجبورند حتی چاله -

اتصافاً نقش سازمان فدایی و سایر نیروهای چپ در تبدیل آن درگیری به قیام ۲۲ بهمن بسیار چشم گیر بود. و خمینی و نزدیکان او نه تنها قبل از قیام (که علی رغم مخالفت آنها، از پایین مشتعل شد) بلکه حتی بعد از آن نیز ناراحتی خود را از افتادن سلاح به دست مردم به هیچ وجه پنهان نمی کردند، ناجایی که دو - سه شب بعد از قیام، هاشمی رفسنجانی ضمن سخنانی در تلویزیون سراسری، افتادن سلاح به دست مردم را توطئه امریکا قلمداد کرد.

xalvat.com

ب- ادعاهای بی سند. نویسندگان کتاب برای سند سازی علیه چریک های فدایی خلق از هیچ تقلبی روی گردان نبوده اند. اما گاهی این کار را چنان ناشیانه انجام داده اند که رد تقلب حتی در کتابی که خود سرهم بندی کرده اند، پیداست. به عنوان نمونه فقط به چند مورد زیر توجه کنید:

۱- ادعا می شود (در ص ۶۴۵) که حمید اشرف وقتی در زیر آتش نیروهای امنیتی می خواسته از خانه تیمی در تهران نو فرار کند، "در آخرین لحظات پیش از فرار، ارژنگ و ناصر شایگان شام آسیبی را با شلیک گلوله هایی به سرشان کشت؛ تا مبادا "زنده" گرفتار شوند؛ از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتد".



اما آنها در باره راوی و شاهد این ماجرا چیزی نمی گویند. حتی در روایت خودشان آمده است که حمید اشرف تنها فردی بوده که از آن خانه جان به در می برد. و باز خود آنها (در ص ۶۴۶) می گویند که "حمید اشرف شجاعت آن را نداشت که با روایت صادقانه این واقعه در جزوه "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در ایران"، این جنایت را به نام خود ثبت کند". یعنی می پذیرند که حمید اشرف منکر قتل آن دو کودک بوده است. ناچار باید بپذیریم که اگر هاتف غیبی حقیقت ماجرا را به "سربازان گمنام امام زمان" خبر نداده باشد، آنها به استناد گزارش ماموران ساواک چنین جنایتی را به حمید اشرف نسبت می دهند. اما همه قراین حاکی از آن است خود ماموران ساواک نیز ندیده اند که حمید اشرف آن دو کودک معصوم را کشته است. چون ظاهراً آنها هنگامی بر سر جنازه آن دو کودک رسیده اند که حمید اشرف فرار کرده بوده و آنها (حتی اگر با هالوگری تمام فرض کنیم که منافعی در تحریف ماجرا نداشته اند، باید لاقل بپذیریم که) حدس زده اند که او قاتل آنها بوده است. یعنی روشن است که صحت قتل شاهد عینی نداشته، بلکه تنها مبتنی روایت، حدس و ارزوایی ماموران امنیتی رژیم شاهنشاهی است، یعنی دقیقاً همان کسانی که خانه را زیر آتش گرفته و لاقل چهار نفر را کشته بودند. آیا آنها دلیلی داشتند که ارژنگ و ناصر شایگان زیر رگبار گلوله های خود آنها کشته نشده اند؟

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

جوله‌های گزارش ساواک را صاف کنند تا معلوم نشود چریک فدایی خلق با تن زخمی در زیر شکنجه ساواک دلیرانه مقاومت کرده و اطلاعاتش را سوزانده است.

۴ - در باره دستگیری مسعود احمدزاده (در ص ۴۰۰ - ۳۹۶) نویسندگان کتاب ادعا می‌کنند که او تلفن خانه چنگیز قبادی و "هم‌چنین دو منزل دیگر را که مشترکاً با عباس مفتاحی ... داشتند در همان بازجویی های اولیه فاش می‌سازد". اما خود اعتراف می‌کنند که همه خانه‌ها تخلیه شده بودند. علی‌رغم این، با پیش کشیدن بحثی در باره مفهوم "خیانت"، که وظیفه آن صرفاً ایجاد فضایی مناسب برای چسباندن عنوان "خیانت" به مسعود احمدزاده است، می‌گویند اگر لو دادن خانه و قرار خیانت باشد، "در این صورت احمدزاده نیز خود خائن می‌باشد؛ زیرا وی در پنجمین جلسه بازجویی که در تاریخ ۱۰ / ۵ / ۵۰ انجام شد؛ شماره تلفن منزل چنگیز قبادی را فاش می‌سازد". صرف نظر از هر نظری که در باره "خیانت" نامیدن ضعف در زیر شکنجه داشته باشیم (که من خودم به تجربه شناخت از بسیاری از افراد در چهل سال گذشته، مترادف دانستن "ضعف" در زیر شکنجه را با "خیانت" اشتباه می‌دانم)، از همین گزارش نویسندگان کتاب، با قطعیت می‌توان دریافت که مسعود احمدزاده همه اطلاعاتش را سوزانده بود. زیرا هیچ کس از طریق کشف خانه های یاد شده دستگیر نمی‌شود. همین تاریخ بازجویی یاد شده گواه روشنی است که او یک هفته تمام زیر خشن‌ترین انواع شکنجه چیزی نگفته، در حالی که احتمالاً می‌توانست ۴۸ ساعت بعد، آدرس خانه قبادی را بدهد. اما "سربازان گمنام امام زمان" می‌دانند که اگر نتوانند چهره مبارزی مانند مسعود احمدزاده، یعنی یکی از درخشان‌ترین افراد چریک های فدایی خلق را خراب کنند، تمام پروژه شان در سرهم بندی کردن این کتاب ۹۰۰ صفحه ای برباد رفته است.

همین جا باید یادآوری کنم که نا آنجا که من می‌دانم همه فدائیان زنده مانده از دستگیر شدگان سال ۱۳۵۰ که خود نیز مقاومت‌های دلیرانه‌ای کرده بودند، مقاومت مسعود احمدزاده در زیر شکنجه را نه خوب، بلکه درخشان توصیف می‌کردند. بعد از تمام شدن بازجویی ها و پیش از شروع دادگاه، بازجویان (با هر طرحی که در نظر داشته‌اند) غالب فدائیان دستگیر شده در تابستان ۵۰ را برای مدتی در لوین به یک اتاق واحد فرستاده بودند. در آنجا مسعود احمدزاده پیش‌نهاد کرده بود که همه بازجویی های شان را بی کم و کاست، در جمع بازگو کنند و به ارزیابی جمعی بگذارند و خود قبل از همه، جریان بازجویی اش را بازگو کرده بود. آیا کسی که کوچک ترین ضعفی در بازجویی داشته باشد، با چنین جرأتی می‌تواند در مقابل همه هم‌پروندهای هایش بازجویی خود را بازگو کند؟ شهرت مسعود احمدزاده در میان چریک های فدایی خلق فقط به خاطر نقش برجسته اش در پرداختن تئوری مبارزه مسلحانه نبود، مقاومت درخشان او در زیر شکنجه بود که آن را تکمیل کرد و از او چهره ای حماسی ساخت.

۵ - گزارش نویسندگان کتاب در باره بهروز دهقانی نیز یکی از سند سازی های ردیالانه آنهاست. بهروز دهقانی هنگام دستگیری، مسلحانه مقاومت می‌کند و در زیر شکنجه بی آن که اطلاعاتی بدهد، به شهادت می‌رسد. اما بیان سراسر چنین حقیقتی می‌تواند پروژه نویسندگان کتاب را خراب کند، بنابراین آنها سعی می‌کنند به خواننده القاء کنند که حتی او نیز کسانی را لو داده است. با نقل گزارش ساواک (ص ۳۵۳)، می‌گویند او اعتراف می‌کند که رابط شبکه تبریز با تهران بوده و آدرس خانه امن خود را نیز می‌دهد. اما در مراجعه به خانه معلوم می‌شود که خانه تخلیه شده است. و نیز می‌گویند که او به داشتن خانهای مشترک با اصغر عرب هریسی نیز اقرار می‌کند، ولی آن خانه نیز تخلیه می‌شود. به این ترتیب، نویسندگان کتاب می‌گویند بهروز دهقانی آدرس دو خانه امنی را که می‌دانسته به بازجویان می‌دهد، بی آن که در باره تاریخ دادن این آدرس، یعنی مهم ترین نکته، چیزی گفته باشند. اما تخلیه شدن هردو خانه نشان می‌دهد که بهروز دهقانی در زیر شکنجه قرار های خود را سوزانده است. و شکنجه چنان وحشیانه بوده که "چند روز بعد بهروز دهقانی در بیمارستان زندان فوت میکنند... و گزارش پزشکی قانونی از معاینه جسد، قساوت ساواک را اندکی نمایان می‌سازد". می‌بینید! آنها حتی از "قساوت ساواک" نیز یاد می‌کنند (چیزی که در سراسر این

کتاب ۹۰۰ صفحه ای بسیار نادر است)، اما از تاریخ دادن آدرس خانه‌ها توسط بهروز دهقانی چیزی نمی‌گویند. در خانه اول، در میان چیزهای به جا مانده، ماموران امنیتی نامه رمزی پیدا می‌کنند که از طریق آن به سر قرار حمید توکلی می‌روند و او را دستگیر می‌کنند و در مورد خانه دوم، بعد از تخلیه خانه، اصغر عرب هریسی، تحت تأثیر توصیه غیر عاقلانه دو تن از رفقاییش برای گرفتن ودیعه به بنگاه معاملاتی مراجعه می‌کند و دستگیر می‌شود. در واقع گزارش طوری چیده شده که دستگیری حمید توکلی و اصغر عرب هریسی نتیجه اعتراف بهروز دهقانی قلمداد شود. حتی اگر روایت خود کتاب از ماجرا را بپذیریم، بی هیچ تردید می‌توان گفت که هر دو دستگیری، در نتیجه اشتباه و سهل انگاری رفقای بی‌انفاق می‌افتد که قرار بوده خانه را تخلیه کنند و رد پای از خود بر جای نگذارند.

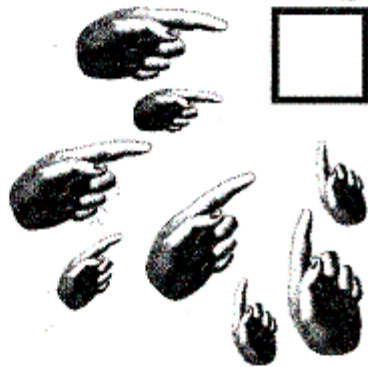
۶ - در کل کتاب فقط دو بار (در ص ۵۴۰ و ۶۷۶) نام حبیب برادران خسروشاهی به میان می‌آید و در پایان کتاب (ص ۸۵۹) نیز عکسی از او، در هر دو بار از اطلاعاتی صحبت می‌شود که گویا او به بازجویان داده است. بنابراین خواننده کتاب اگر اطلاعی در باره حبیب برادران خسروشاهی نداشته باشد، قاعدتاً گمان می‌کند که او کسی بوده که جز اطلاعاتی که در بازجویی داده، چیز قابل ذکری در باره اش وجود ندارد. اما می‌دانیم که حبیب برادران خسروشاهی برای سوزاندن اطلاعاتش، بازجویان را سر یک قرار انحرافی برد و در آنجا با استفاده از فرص، دلاورانه خودش را زیر انهمویلی انداخت و جان باخت. بی تردید او یکی از عاشقان پاک‌باخته ای بود که نام شان "بر جریده عالم" ثبت است و در تاریخ پیکارهای آزادی زحمتکشان این کشور باقی خواهد ماند. اما نویسندگان کتاب نیاز داشته اند تصویر فوری وارونه ای از او بپردازند، زیرا گفتن حقیقت در باره او به طرح شان آسیب می‌زند. و جالب این است که علی‌رغم همه دستکاری ها باز هم از متن خود کتاب روشن است که از طریق "اطلاعات" داده شده از طرف او چیزی به دردخوری عاید ساواک نشده است

ج - تلاش برای وابسته نشان دادن چریک های فدایی خلق. یکی از مشخصات بارز چریک های فدایی خلق استقلال نظری و سیاسی آنها از قطب های جهانی بود و ضمناً یکی از دلایل محبوبیت آنها در بین مردم نیز همین بود. بنابراین طبیعی است که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی نمی‌تواند از سند سازی در این زمینه خود داری کند. آنها ادعا می‌کنند (ص ۶۴۴ - ۶۴۲) که چریک های فدایی از دولت ها و سازمان های سیاسی کشورهای دیگر کمک های مالی و تدارکاتی دریافت می‌کردند که "این دولت ها و سازمان ها عبارت بودند از لیبی، یمن جنوبی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جناح جرح حبش)، جبهه خلق برای آزادی عمان" و باز ادعا می‌کنند که گویا حمید اشرف در نامه ای به رابطه با اتحاد شوروی و کمک های آن اشاره کرده است. اولاً باید دید منابع این ادعاها چقدر قابل اتکاء است و واقعیت ماجرا چه بوده است؛ ثانیاً گرفتن کمک از سازمان های انقلابی و مردمی هم‌رزم در کشورهای دیگر نه تنها کار بدی نیست، بلکه گاهی از لوازم اجتناب ناپذیر هر نوع مبارزه مردمی، مترقی و انقلابی است. محکوم کردن پشتیبانی جنبش های مترقی کشورهای مختلف از هم دیگر، جز محکوم کردن همبستگی بین المللی زحمتکشان معنای دیگری ندارد. و حتی محکوم کردن هر نوع رابطه ای با هر دولتی و تحت هر شرایطی نیز می‌تواند به امکان بقا و گسترش جنبش های انقلابی مردمی آسیب بزند. هر رابطه ای با هر دولتی و تحت هر شرایطی ضرورتاً به وابستگی نمی‌انجامد. نگاهی به تاریخ همین دو سده اخیر جهان جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد که بسیاری از جنبش های رهایی بخش مردم در مناطق مختلف جهان بدون بهره برداری از اختلافات و تضاد منافع دولت ها نمی‌توانستند به نتیجه برسند. ثالثاً با توجه به سیاست ها و موضع گیری های چریک های فدایی خلق که علناً اعلام شده اند و قابل بررسی هم هستند، با قطعیت می‌توانیم بگوئیم که آنها هرگز به هیچ قدرتی امتیاز ندادند و همیشه از استقلال نظری و سیاسی خود پاسداری کردند. و باز با قطعیت می‌توان گفت که دقیقاً کنار گذاشته شدن این خط استقلال چریک های فدایی خلق از قدرت های دیگر توسط "اکثریت" سازمان فدایی در دوره بعد از انقلاب بود که به فاجعه پیروی آنها از سیاست اتحاد شوروی در حمایت از جمهوری اسلامی

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

کلام آخر

این نوشته طولانی تر از آن شد که می خواستم ، بی آن که توانسته باشم به بسیاری از آن چه در نظر داشتیم در باره سند سازی های رذیلتانه نویسندگان کتاب اشاره کنم. حقیقت این است که اشاره ای کوتاه حتی به مهم ترین موارد تحریفات اینها به نوشته ای حجیم تر از خود کتاب نیاز دارد. اما شاید بهترین معرف همان مؤسسه رسوایی است که آن را منتشر کرده است. هدف "مطالعات و پژوهش های سیاسی" دستگاه ولایت، بنا به تعریف، کشتن حقیقت است؛ نه تنها در این مورد، بلکه همیشه و همه جا. خط راهنمای "سربازان گمنام امام زمان" در "مطالعات" شان مثلاً از جنس همان رهنمودی است که خاصه ای در ماجرای "قتل های زنجیره ای" به آنها داد. او علناً از منبر نماز جمعه گفت این کار جمهوری اسلامی نیست، بلکه حتماً دست عناصر نفوذی بیگانه و مخصوصاً اسرائیل را باید در این قضیه پیدا کرد. در راستای آن رهنمود بود که با چیز خور کردن سعید امامی، او را در رأس "محفل نفوذی خودسر"ی نشانند که با اسرائیل در ارتباط بوده، و بعد با دادن یک پیچ صد و هشتاد درجه ای به مسأله، به جای عاملان و آمران آن قتل ها، افسانه کنندگان و دادخواهان آنها را به زندان فرستادند. بنابراین تردیدی نباید داشت که وظیفه "مطالعات و پژوهش های سیاسی" نه تنها کشتن حقیقت است، بلکه در بسیاری از موارد، حقیقت درست وارونه آن چیزی است که آنها تبلیغ می کنند. و فکر می کنم اکثریت قاطع مردم ایران نیز



xalvat.com

به تجربه این را دریافته اند و هرچیزی را که مورد تأکید دستگاه های تبلیغاتی جمهوری اسلامی باشد، با تردید و سوء ظن می نگرند. انتشارات دستگاه های اطلاعاتی حکومت امام زمان همان نقش و وظیفه ای را در فضای سیاسی ایران امروز دارند که انتشارات دستگاه های اطلاعاتی رژیم شاهنشاهی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت و کتاب "چریک های فدایی خلق ... همان گونه رسوا خواهد بود که کتاب هایی مانند "سیر کمونیسم در ایران" و "کتاب سیاه در باره سازمان نظامی ..." در آن روزهای تاریخ ایران.

در باره نقش فعالان مذهبی طرفدار روحانیت و فعالان چپ در مبارزه با دیکتاتوری شاهنشاهی، با قطعیت می توان گفت که حقیقت درست وارونه آن چیزی است که تاریخ پردازان جمهوری اسلامی تصویر می کنند. مثلاً اگر مبارزات سیاسی سازمان یافته علیه سلطان دوم پهلوی را در یک دوره ۳۵ ساله، یعنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵ که نخستین حرکت های تودمائی منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ آغاز گردید، در نظر بگیریم، به جرأت می توان گفت که میانگین نسبت فعالان مذهبی طرفدار روحانیت به فعالان چپ در تشکل های سیاسی مخفی و علنی و مخصوصاً در زندان های سیاسی به مراتب کمتر بود. و اگر مقایسه ای میان چریک های فدایی خلق و گروه های هم سوی آنها با فعالان مذهبی طرفدار روحانیت در دهه پیش از انقلاب صورت بگیرد، نتیجه آشکارا گویاتر خواهد بود. حقیقت این است که چریک های فدایی خلق و هم سویشان آنها (و نیز مجاهدین خلق) جسورانه ترین مبارزه علیه دیکتاتوری را در دهه پیش از انقلاب سازمان

انجامید. رابعاً اگر چریک های فدایی خلق را صرفاً به خاطر تماس با بعضی سازمان های سیاسی و دولت ها، وابسته بدانیم، باید بپذیریم که "حضرت امام خمینی" آشکاراً از آنها وابسته تر بود. همه آنهايي که حوادث آن سال ها را به خاطر دارند، می دانند که در آن سال ها سید محمود دعایی در رادیو بغداد برنامه ای داشت به نام "تاریخ مبارزات روحانیت در ایران". و با توجه به رابطه دعایی با خمینی، مسلم است که آن برنامه در رادیوی رسمی رژیم یعنی، حتی اگر با راهنمایی خمینی صورت نگرفته باشد، بدون اطلاع و تأیید او نمی توانست باشد. اگر چریک های فدایی خلق چنان برنامه ای در رادیو بغداد می داشتند، آیا اکنون آوازه گران جمهوری اسلامی آن را به عنوان سندی متقن برای وابستگی آنها غلم نمی کردند؟! و یک سند خنده دار: نویسندگان کتاب که برای خراب کردن چریک های فدایی خلق به هر خس و خاشاکی متوسل شده اند، سندی هم در مورد وابستگی بیژن جزنی به اسرائیل پیدا کرده اند. آنها از میان اتبوه گزارشات ساواک در باره بیژن جزنی، عمداً سندی را بیرون کشیده اند که می گوید مادر بیژن جزنی "اخیراً با یک تکتیسین اسرائیلی که مدتی قبل به ایران آمده و مدتها در زندان سازمان امنیت بود ازدواج کرده است و اخیراً پسر شوهر این خانم که جوانی ۲۰ ساله به نام رونالد است چند روزی است از اسرائیل به ایران آمده تا در ایران مشغول کار شود" (ص ۳۰). می بینید که شوهر مادر جزنی چنان پدیده عجیبی بوده که حتی در رژیم شاه (لاید به اتهام جاسوسی برای اسرائیل) زندانی بوده است. اما نویسندگان کتاب که فکر می کنند ممکن است خواننده کاملاً متوجه اتهام جاسوسی ناپدری بیژن جزنی نشده باشد، در زیر نویس همان صفحه چنین اضافه می کنند: "گیرنده این گزارش که فاقد تاریخ و شماره می باشد، "ریاست اداره مستقل هشتم" است. وظایف این اداره فعالیت در زمینه ضد جاسوسی بود" می بینید؟ آنها حتی در جایی که نمی خواهند باصراحت ادعایی را مطرح کنند، سندی علم می کنند که القای شبهه کنند. کشف این "سند" آدم را به یاد آن مثل معروف می اندازد که "حتی یک مو هم که از خرس بکنی غنیمت است!"

۵ - بهره برداری تبلیغاتی در باره تصفیه های درون سازمانی چریک های فدایی خلق. نویسندگان کتاب با بهره برداری از بعضی شایعات و روایات، به مواردی از تصفیه های خونی درون سازمانی در میان چریک های فدایی خلق (در ص ۵۴۱ - ۵۳۲) اشاره می کنند. اولاً اگر چنین جنایاتی واقعا اتفاق افتاده باشد، صرف نظر از این که آمران و عاملان آنها چه کسانی بوده اند و توجه شان برای ارتکاب چنین جنایاتی هر چه بوده، مسلماً باید محکوم شود. ثانیاً در انتساب چنین اتهاماتی، حتی به بد نام ترین افراد، باید با دقت و مسؤولیت اخلاقی حرف زد. ثالثاً این شایعات را قبلاً هم شنیده ایم ولی در باره هیچ یک از آنها تاکنون خبر، شاهد یا مدرک قابل اتکایی به دست نیامده است. و به همین دلیل است که من هم چنان ترجیح می دهم آنها را "شایعات" بنامم. یکی از افرادی را که ادعا می شود تصفیه شده، من شخصاً می شناختم. یا احمد افشار نیا من در زندان عادل آباد شیراز آشنا شدم، هر چند مدت زیادی با هم نبودیم، ولی خاطره های خوشی از او دارم؛ رفیق نازنینی بود. جوان آذری بلندقدی بود و بچه ها به شوخی لقب "اوزون احمد" به او داده بودند. بعد از قیام و ظاهراً بعد از حرف های بهمین نادری (یا "تهرانی" بازجوی معروف ساواک) یکی از رفقای من که ضمناً هم پرونده ای او هم بود، به من گفت چنین حرف هایی در باره احمد زده می شود و مدتی هم دنبال ماجرا را گرفتم. اما تا آنجا که به یاد دارم، به نتیجه ای نرسید. حتی نویسندگان کتاب نیز علی رغم تلاش برای بهره برداری از ماجرا، در مورد احمد افشار نیا و همه موارد دیگر با تردید صحبت می کنند. این تردید آنها را حتی در مورد ادعای مهدی فتاوی در باره قتل عبدالله پنجه شاهی که گویا توسط احمد غلامیان لنگرودی و سیامک اسدیان به اتهام داشتن رابطه جنسی با ادنا ثابت، صورت گرفته، نیز می شود (در ص ۸۱۷ - ۸۲۰) مشاهده کرد. مجموعه همین آشفتگی ها در روایت های مختلف و نبود قراین و مدارک قابل اتکاء نشان می دهد که حتی اگر مواردی از این نوع تیه کاری ها صورت گرفته باشد، با تصمیم فرد یا افراد بسیار محدودی بوده و فعالان سازمان از آنها بی خبر بوده اند، و گرنه چنین خبرهایی حتماً در بازجویی ها و روابط سازمانی درز می کرد.

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی



موتور کوچکی که

موتور بزرگ را به حرکت در آورد

خسرو پارسا

xalvat.com

کتاب چریکهای فدایی خلق از انتشارات «مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» با انتشار پاره‌ای از اسناد ساواک مجموعه‌ای را به دست می‌دهد که برخی از نکات آن برای مبارزان ایرانی آموزنده است. این کتاب نه تنها اخبار و گزارش‌ها بلکه تحلیل‌های ساواک را منعکس می‌کند. اگر این کتاب مستقیماً توسط ساواک منتشر می‌شد کم‌تر می‌شد به آن ایراد گرفت چون هدف مستقیم و آشکار آن تخطئه‌ی کامل همه نوع مبارزه و مبارزین و تجلیل از ساواک می‌بود و کسانی که آن را می‌خواندند می‌دانستند چگونه آن را تحلیل کنند. نکته اما این‌جاست که کتاب را مؤسسه‌ی یادشده پس از ۳۰ سال بررسی منتشر کرده است اما دقیقاً همان اهداف دوگانه — تخطئه‌ی کامل مبارزه و مبارزین، و تجلیل از ساواک — را دنبال می‌کند. این تنها ایراد نیست چون می‌توانیم فرض کنیم که کتاب ۳۰ سال پیش نوشته شده و اکنون انتشار یافته است. اما اشکال این است که کتاب واقعاً در زمان حال نوشته شده و گویی آن‌چه در طول این ۳۰ سال گذشته روشن شده است هیچ تغییری، نه در نحوه‌ی بررسی گزارش‌ها و نه در تجزیه و تحلیل‌ها به دست نداده است. در این صورت این تأخیر ۳۰ ساله برای چیست؟ مگر نمی‌شد اسناد و گزارش‌ها را مانند اسناد «لانه‌ی جاسوسی» زودتر از این‌ها دست‌چین کرد و هرچه را مناسب بود به چاپ رساند و بقیه را در بایگانی نگاه داشت تا هر زمان بر حسب اقتضای موقعیت یکی از آن‌ها را «رو» کرد. مگر این‌ها — اسناد ساواک — نیز از نظر مردم ایران «محرمانه» هستند؟ چرا؟

وزارت خارجه انگلیس به‌طورادواری برای «روشن‌شدن» تاریخ، برخی از اسناد گذشته را در دسترس همگان قرار می‌دهد. در آمریکا نیز مطابق قانون Freedom of Information Act برخی از اسناد گذشته با سانسورهای آشکار علنی می‌شوند. انتشار این اسناد در پاره‌ای از موارد مفید بوده است. ولی تنها خوش‌باوران تصور می‌کنند که این‌ها کل مدارک موجودند. خود انتشاردهندگان نیز چنین ادعائی ندارند و در بسیاری از موارد به خودداری از انتشار پاره‌ای اسناد به بهانه‌ی مغایرت با منافع ملی و یا حفظ هویت

دادند. در شکنجه گاه‌ها و زندان‌های دیکتاتوری نیز محکم‌ترین و بی‌گیرترین ایستادگی‌ها متعلق به همین‌ها بود. دریافتان دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی با این حقیقت، خود چنانیت دیگری است که رسوایی بیشتری برای رژیم به بار خواهد آورد. بگذارید طنز زیبای حافظ را به یادتان بیاورم که در اشاره به بساط ریاکاری همین دین سالاران می‌گوید:

"ترسم که بهره‌ای نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ زاب حرام ما"

آذر ۱۳۸۷

پس نوشت:

عجیب تر از خود کتاب "چریک‌های فدایی خلق... نقدی است که فرخ نگهدار (به تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۷) در باره آن نوشته است. از چند انتقاد بی‌خاصیت آن چنانی و چند یادآوری ظاهراً دانشمندانه در باره ضعف‌های فنی و تحقیقی کتاب که بگذریم، او آب تپه‌بری پر سر آن ریخته و با صراحت شگفت‌آوری آن را تأیید کرده است. مثلاً به این عبارات نگاه کنید:

"کتاب "چریک‌های فدایی خلق" محصول مطالعه و واشکافی دهها هزار صفحه سند و مطلب و نیز انبوهی از تلاش‌ها و تجسس‌ها و تحلیل‌ها برای بازیافت حلقه‌های گم شده‌ی رویدادهاست. نکته قابل ملاحظه در کار پژوهشگر آنست که او، جز در چند مورد معین که پائین تر به آنها خواهم پرداخت، ساختار ارزشی ذهن خود را مبنای بازنگاری رویدادها قرار نداده است. من با خواندن کتاب قانع شدم که شخص وی — به انگیزه‌های وزارت مطبوع وی نمی‌پردازم — به انگیزه رد یا اثبات صحت ایدئولوژی اسلامی، با حقانیت اندیشه مارکسیستی، یا طرز فکر لیبرالی، دست به قلم نبرده است. مجاب نیستم که او رویدادها را پس از عبور از منشور بستگی‌ها و تعلقات حزبی و سیاسی خود، گزین کرده و کنار هم چیده است."

"کسانی چون من که خود در دهساله قبل از انقلاب از دور و نزدیک شریک یا شاهد فراز و نشیب‌ها، شور و شوق‌ها و رنج‌ها و زجرهای فدائیان برای زنده نگاه داشتن سازمان خود بودیم، یادماندها و خاطره‌های تلخ و شیرین ایام جوانی‌مان با اکثر روایات آقای نادری ناهمساز نیست. بسیاری از گزارش‌های کتاب، با روایاتی که من خود شاهد آن بوده‌ام، و نیز با روایاتی که از نبردهای فدائیان با ساواک و دستگاه سرکوب در زندان‌ها نقل می‌شد تطابق دارد. گزارش‌های مربوط به ضعف و قوت دستگیرشدگان در زیربازجویی‌ها و در جریان شکنجه‌ها تقریباً همان‌هاست که ما در سال‌های قبل از انقلاب می‌دانستیم."

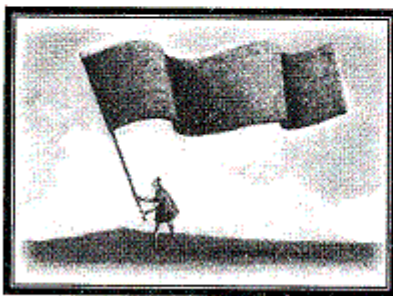
"آقای نادری از تحلیل و تفسیر رویدادها و ناوری پیرامون عملکرد چریک‌ها عمدتاً اجتناب کرده است. کتاب مواد خام فراوان فراهم آورده که می‌توان از درون آن جهاتی از تصویر عمومی حرکت فدائیان را بازسازی کرد و علل عمومی فراز و فرود آنان را باز شناخت. کتاب آقای نادری اطلاعات فراوان برای صاحب نظران و تحلیل گران و ارزش گذاران آینده گرد آورده است."

برای من انگیزه نویسندگان کتاب کاملاً قابل فهم است؛ اما باید اعتراف کنم که انگیزه فرخ نگهدار را در این همراهی با آنها به درستی نمی‌فهمم. آیا تلاش او برای توجیه پادویی‌هایش در تقویت "خط امام" در یکی از سرنوشت سازترین و خونین‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران، او را به آنجا کشانده که حتی نسبت به دوستان و رفقای پیشین خودش نیز که برخاک افتاده اند، احساس کینه و دشمنی می‌کند؟!



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

«پژوهش» بدین ترتیب ضد خود و ضد اهداف خود شده است. آقای ثابتی به طعنه از ساواک «۵ میلیون» نفری سخن می گفت ولی نتوانست در سازمانهای مبارز نفوذ کند. ولی «پژوهش» از مورد خاصی سخن می گوید که ساواک به طور غیر مستقیم راهی پیدا کرده بود که از خلال برخی از تحولات می توانست یک مورد خاص از حرکت یک گروه را ردیابی کند و سپس با ذوقی شگفت انگیز می گوید که ساواک بدین طریق در سازمان «نفوذ» کرده بود و به زودی ممکن بود رهبری سازمان را به دست گیرد! این قدر حقارت! این قدر ذوق کردن برای ساواک چرا؟ نصیریانها و مقدمها هنگام مدیریت ساواک آرزوی نفوذ را به گور بردند ولی اکنون متوجه می شویم اگر مبارزه ادامه می یافت ساواک رهبری آن را به دست می گرفت. پس چه خوب شد ادامه نیافت!



xalvat.com

به نظر من کمتر دورانی را در تاریخ ایران می توان یافت که پس از یک دوران افول چندساله - مثل سالهای پس از کودتا - مردم ایران طی سالهای متمادی علیه رژیم دیکتاتوری حاکم به این شدت و با تمام وجود صادقانه مبارزه کرده باشند. از سالهای پایانی دهه سی، مبارزین ایرانی به شکل های مختلف و با باورها و ایدئولوژی های متفاوت، و هر بخش در حد خود، تلاش های فراوان کردند. به روش های مسالمت جویانه یا قهرآمیز و با باورهای ملی گرایانه، مذهبی یا سوسیالیستی. همه ی این مبارزات تأثیرات خود را داشته اند. همه ی این ها در به وجود آوردن جوی فراگیر علیه رژیم شاه مؤثر بوده اند. اما به باور من آن چه وجدان عمومی را در نهایت به طور آگاهانه و نیز ناخودآگاه به تلاطم و حرکت درآورد مبارزات مسلحانه بود. مبارزه ی مسلحانه خود به طور مستقیم همه گیر نشد و نمی توانست هم بشود. اثر مبارزات مسلحانه به صورت غیر مستقیم بود. همه ی مردم را وادار به برگرفتن سلاح نکرد و نمی توانست هم بکند ولی آن ها را دگرگون کرد، زیر و رو کرد، کمک کرد تا مردم به ماهیت رژیم شاه آگاه شوند، آماده کرد تا هنگامی که شرایط دیگر در کشور، از لحاظ سیاسی و اقتصادی ملتهب شود، و تا هنگامی که شرایط جهانی مساعد شود، ناگهان مبارزه عمومی و توده ای شود. این نه یک معجزه بلکه فراهم آمدن شرایطی بود که مردم دیگر رژیم حاکم را نمی خواستند، در فراهم آمدن این شرایط، حتی به باور مبارزینی که خود در جرگه ی مبارزین مسلح نبودند، مبارزات قهرمانانه و برانگیزاننده ی قهرآمیز اساسی ترین نقش را در آماده سازی و بیداری وجدان عمومی داشت. این موتور کوچکی بود که نقش اساسی را در حرکت موتور بزرگ بازی کرده بود. به نظر من این اثبات غیرمستقیم این تئوری، نه به طریق توده ای شدن مبارزه مسلحانه، بلکه از طریق توده ای شدن نفس مبارزه بود.

در سال ۵۶، درست زمانی که مبارزه ی مسلحانه پس از یک دوران حماسی از نفس افتاده بود، مبارزه به نحوی دیگر آغاز و همه گیر شد. در آن زمان هنوز کسانی که امروز همه چیز را به نام خود می شمارند وجود خارجی قابل اعتنایی نداشتند. هیچ کس در آن زمان و نه در این زمان نمی توانست ادعا کند که کسانی که بعداً به حرکت پیوستند و رهبری آن را به دست گرفتند، در ایجاد آن نقش چندانی داشتند. روشنفکران و دانشگاهیان در یک جو سوسیالیستی، عمدتاً مارکسیستی و چپی و نیز تا حد قابل ملاحظه تحت تأثیر گرایش های مجاهدینی و شریعتی بودند که

منابع معترف هستند. اما آیا مؤسسه که اسناد دشمنان یعنی ساواک و یا «لانه ی جاسوسی» را در اختیار دارد نیز به خاطر منافع ملی است که آن ها را دستچین می کند. در این صورت باید دید منافع ملی به چه چیزی اشاره دارد.

البته این تنها «مؤسسه ی مطالعات» نیست که چنین روش انتخابی را دارد. در بحث های درون جناحی و حتی در بحث های اپوزیسیون خودی نیز این روش فطره چکانی فرصت طلبانه را شاهدیم. بر حسب نوع بحث ها ناگهان «سندی» یا «تلمه ای» رو می شود. این سند تابه حال کجا بود؟ چرا مخفی بود؟ و چرا اکنون مخفی بودن آن ضروری نیست؟ چه کسی تصمیم می گیرد؟ فقط فرصت طلبان می توانند جواب بدهند. از این جالب تر «تهدید به افشاء اسناد» است. اگر چنین و چنان نشود اسنادی را فاش خواهیم کرد! این شیوه مدینه پناهی رایجی شده است برای پیشبرد اهداف. اگر تو سندی بر علیه رو کنی من هم اسنادی علیه تو فاش خواهم کرد!

بنابراین باید دید چه نیازی «مؤسسه ی مطالعات» را واداشته است تا در این مقطع زمانی اسناد ۴۰-۳۰ سال پیش را به طور انتخابی منتشر کند. مخاطبان آن چه کسانی و چه نسلی هستند؟ هواداران مبارزه مسلحانه ی دهه ها پیش که آن را مربوط به گذشته می دانند، یا آن ها که به هر حال به عنوان نقادان گذشته عمدتاً بی خطر شده اند، یا دیگران؟

در سراسر کتابی که به عنوان نتیجه ی یک پژوهش ارائه می شود حتی یک نکته ی مثبت در مورد یکی از مبارزین صدیق هم وجود ندارد! هیچ بحثی در مورد شرایط آن زمانی ایران و جهان و راه های مختلف مبارزه که در پیش بوده است به میان نمی آید. عده ای جوان بی تجربه که هیچ یک به «آکادمی علوم مارکسیستی» هم نرفته بودند ناگهان به رغم خواست مردم اسلحه به دست می گیرند، عده ای را می کشند و خود کشته می شوند.

ساواک میرا از هر بدرفتاری و اعمال شکنجه ای، صرفاً با هوشیاری و مراقبت و سازمان دهی همه را به دام می اندازد. ثابتی، اگر زنده باشد، از این تجلیل قطعاً شاد خواهد شد.

معیار مبارز بودن یا اعتقاد، نه تمامیت زندگی افراد، بلکه میزان مقاومت در زندان بی شکنجه - کدام شکنجه؟! - تلقی می شود. جان فشانی ها و کوشش های حماسی ماجراجویی تلقی می شود و الی آخر.

هدف نوشته ی حاضر دفاع از مبارزه ی مسلحانه ی دهه ی پنجاه نیست - کاری که پیش تر به آن پرداخته شده است - همین طور هیچ سخنی از بی نقص بودن مبارزات و مبارزین آن روزگار در میان نیست. این انتقادات نیز در جاهای دیگر و در زمان خود مطرح شده اند. هدف بر ملا کردن انگیزه و ماهیت «پژوهشی» است که ایجاد انفعال را نشانه رفته است و در هم آهنگی با سایر انتشارات «مؤسسه» هر نوع مبارزه را نفی و لو ت می کند. در جمع، همه ی انواع مبارزه، همه ی مبارزان - البته به ویژه مبارزان مسلح - نادرست و تابه کار بوده اند، که طبعاً مصداق آن فقط گذشته نیست. مبارزه انسان ها را منحرف می کند به فکر کار و کاسبی خود باشید.

فایده ی این کتاب مشخص شدن برخی از حوادث و اتفاقاتی است که در جریان دستگیری ها مؤثر بوده است. شاید برخی از نکات ناروشن گذشته را توضیحات کتاب روشن کند، شاید - ولی حتی به همین نکات هم چقدر می توان اعتماد کرد؟ گزارش های ساواکی های مزدوری که دست آوردهای خود را ضرورتاً بزرگ نمائی می کرده اند یا «اعتراف» های گرفته شده در زیر شکنجه که به طور گزینشی مطرح می شوند چه قدر می تواند مورد اتکاء باشد. این ها را کسانی که در کوران وقایع روزمره بوده اند می توانند روشن کنند. جوان امروزی که، بدون اطلاع از گذشته، در این گزارش ها می خواند که مردم به مبارزین حمله و آن ها را دستگیر می کردند باید به این نتیجه برسد که یا مردم از رژیم شاه و وضع موجود راضی بودند و مبارزین ضرورتاً عده ای شرور بودند - یعنی دقیقاً همان چیزی که هر ساواکی می گفت. و بنابراین به این نتیجه برسد که نه تنها مبارزین مسلح بلکه اساساً همه ی آن ها که علیه شاه به هر طریقی مبارزه می کردند عوامل خارجی ضد مردمی بودند - یعنی باز همان چیزی که هر ساواکی می گفت. یا این که به این نتیجه برسد که عده ای این نوع گزارش ها دروغین و درعین حال انتخابی است! فکر می کنم همه ی کسانی که فکر نمی کنند مبارزات از کودتای ۲۸ مرداد به بعد در مراحل مختلف و نیز در جریان مبارزه ی مسلحانه به رغم خواست مردم بوده است به این نتیجه برسند که شق دوم درست است.



تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

حرکت را آغاز کردند. حرکتی که رو به توده‌های شدن بود. و شاید- و به نظر من قطعاً- اگر حمایت جهانی از شاه هم دچار نوسان شد، تا اندازه‌ای به همین دلیل و از ترس همین گرایش‌ها بود و برای انحراف آن- موتور کوچک هنگامی داشت از نفس می‌افتاد که موتور بزرگ آغاز به حرکت کرده بود. حرکتی که در رشد و ادامه‌ی خود به‌راستی اعجاب‌انگیز شد و بساط سلطنت را برچید.

xalvat.com

به گفته‌ی احمد شاملو:

نگاه کن

چه بزرگوارانه در پای تو سر نهاد

آن که مرگاش میلاد پُرهباهای هزار شهزاده بود

نگاه کن

به آن‌ها که معتقدند این حرکت اعجاب‌انگیز یک معجزه‌ی الهی بود در قالب تفکر آن‌ها نمی‌توان ایراد گرفت. به کسانی که معتقدند این حرکت در نتیجه‌ی ارشادات آن‌ها بوده است هم - باز در قالب تفکر آن‌ها- نمی‌توان ایراد گرفت. به ساواکی‌ها و سلطنت طلبانی هم که از کشته و اسیر شدن مبارزین مسلح ذوق می‌کردند- و می‌کنند- ولی توضیحی ندارند که چه شد که ناگهان ملتی که «مطرفدار رژیم» بود به حرکت درآمد نیز ایرادی نیست. روی سخن اما با آن‌هایی است که با دیدن حرکت میلیونی مردم در جریان انقلاب، و مقایسه‌ی آن با حرکات قبلی ضرورتاً محدود گروه‌های کوچک مبارز، به جای این‌که بدانند و خوش‌حال باشند که خود و هم‌گامان‌شان چه نقش اساسی و عظیمی در ایجاد آن داشته، ناگهان شکست طلبانه مرعوب شدند و به این نتیجه رسیدند که مبارزه‌ی واقعی این است و نه آن‌چه ما می‌کرده‌ایم!

هیچ چیز دردناک‌تر از تفکر مطلق‌گرایانی نیست که نمی‌توانند مسائل را در عرض هم ببینند. هنگام اوج مبارزات مسلحانه، مطلق‌گرایان هر نوع مبارزه‌ی دیگر را کلاً نفی می‌کردند. به نظر آن‌ها همه نه تنها باید مبارزات مسلحانه را تأیید می‌کردند بلکه هر مبارز غیرمسلحی را ممانشات‌گر، ناچیز و ناتوان- و حتی خائن- تلقی می‌کردند. و حال که حرکت توده‌ای میلیونی آغاز شده بود با همان طرز تفکر مطلق‌گرایانه، به این نتیجه می‌رسیدند که مبارزه این است و نه آن‌چه ما می‌کردیم! این مسئله، مطلق‌گرائی، که بیان عمومی حزب فقط حزب الله و نظائر آن است، هم در گذشته از مصیبت‌های جامعه ما بوده است و هم اکنون. اگر گذشته را نمی‌توان تغییر داد، لااقل درس‌هایی از آن می‌توان گرفت. امروز شاید شواهدی از درس‌آموزی به چشم بخورد ولی من هنوز آن را بزرگ‌ترین نقیصه می‌دانم. و اگر این عیب را در همه‌ی گرایش‌ها می‌بینم آن‌قدر تعجب نمی‌کنم که در میان سوسیالیست‌ها، کسانی که قاعدتاً اندیشه را برخاسته از شرایط اجتماعی می‌دانند، به وجود طبقات و قشرهای مختلف باور دارند، ولی می‌دانند که حتی در جامعه‌ی بی‌طبقه یک‌سان‌نگری نه محقق شدنی است و نه مطلوب.

* * *

اما با تمامی این احوال، پرسش مهمی هنوز به قوت خود باقی است: با آن‌چه در گذشته رخ داد چه باید کرد؟ وجه انقلابی مبارزان را برجسته کنیم و آن‌ها را به حساب خطاهای اجتناب‌ناپذیر ایشان بگذاریم که در شرایط سختی پیکار می‌کردند؟ یا نه، هیچ‌کدام از این خطاها را فراموش نکنیم و آن‌چه را که تاریخاً اجتناب‌ناپذیر بوده از آن‌چه که می‌توانسته رخ ندهد جدا سازیم؟ چنین موضع‌گیری بی‌گمان جدید نیست. در هر بزنگاه تاریخی با این موضوع روبه‌رو بوده و خواهیم بود. و همواره هم در این مورد دو گرایش عمده با هم جدال می‌کنند: گرایشی که می‌کوشد با فراموشی تاریخی خود دیگران را نیز به فراموشی بکشاند و گرایشی دیگری که گرچه اتسان‌ها را وارث شرایط تاریخی می‌داند ولی درعین‌حال به انسان به عنوان عامل مداخله‌گر اهمیت می‌دهد و هرگز نقش او را در آفرینش امر نو فراموش نمی‌کند. تاریخ سازمان فدایی‌ها نیز از این امر جدایی‌ناپذیر است. بی‌هیچ تردیدی، شرایط تاریخی و اجتماعی جامعه‌ای که فداییان در آن بالیده و به پیکار روی آوردند مَهر خود را بر شکل مبارزه و خصوصیات مبارزان کوبیده بود. از مناسبات درونی و اخلاقیات حاکم بر خانه‌های تیمی

آرش شماره‌ی ۱۰۲

تا نگرش سائترالیستی حاکم بر تشکیلات، همه و همه بار آن شرایط تاریخی و اجتماعی را بر دوش داشتند. عده‌ی نه‌چندان قلیلی از انقلابیون آن‌سال‌ها وظیفه‌ی خود می‌دانستند که این رسوبات دیرپا را از ذهن خود بزایند و با خودآگاهی در این امر پای می‌فردند. اما طبعاً گستره‌ی موفقیت آنان در این امر محصور به محدودیت‌های شخصی و ظرف تاریخی بود که چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی با آن روبه‌رو شده بودند. مبارزه‌ی مخفی در شرایط پلیسی موجب رفتارهایی ناهنجار شده بود که نه تنها مطلقاً قابل دفاع نیست بلکه کاملاً محکوم است. اتفاقاتی مانند ترورهای درون‌سازمانی که به نظر می‌رسد برخی جنبه‌ی انتقام‌گیری یا ایجاد ارباب برای تنبه دیگران داشته است یادآور روش‌های حکامی است که انقلابیون قصد مبارزه با آن‌ها را داشتند. این حکم نه تنها امروز با روشن‌تر شدن نکته‌هایی صادق است بلکه در همان زمان گذشته هم با همه‌ی کمبود فاکت‌ها از طرف عده‌ی که انقلاب را برای استقرار آزادی و عدالت می‌خواستند و نه قدرت‌طلبی مطرح شده بود امروز نیز باید گفت تنها در صورتی می‌شد از بروز چنین رفتارهایی جلوگیری کرد که آگاهی پیشرفته‌ای در همه‌ی افراد، یا لااقل در افراد مؤثرتر، به رعایت موازین دمکراتیک وجود می‌داشت. متأسفانه در جامعه‌ی ایران در گذشته این آگاهی فراگیر نبوده است و آثار این کمبود را در سازمان‌های مبارز آن دوران هم می‌بینیم. آیا می‌توان امیدوار بود که افزایش این آگاهی هم در شمار دست‌آوردهای مبارزات گذشته درآمده باشد؟ امیدوارم جواب آینده مثبت باشد.



عدم وابستگی:

مشخصه بارز جریان فدائی

بهروز خلیق

محمود نادری نویسنده کتاب "چریکهای فدائی خلق، از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷" تحت عنوان تاریخ نگاری، در موارد عدیده ای برای جنبش فدائی پرونده ساخته است. انهم از روی اسناد ساواک. از جمله پرونده هائی که برای جنبش فدائی ساخته است، وابستگی است. در حالیکه یکی از مشخصه های بارز و برجسته جریان فدائی عدم وابستگی آن بوده است.

محمود نادری در فصل "مشئ مسلحانه در بوته نقد" نوشته است که: "اگر چه دوران حمید اشرف صرفتظفر از گستردگی عملیات نظامی با پدیده هائی چون حاکمیت استالینیسیم بر سازمان همراه گردید؛ اما، بسیار نکوهیده تر از استالینیسیم، وابستگی مالی چریکها به دولتهای بیگانه بود. این وابستگی در دوران حمید اشرف شکل گرفت و مشروعیت یافت." دلیل اصلی ادعای نویسنده در وابستگی جریان فدائی نامه ای است که به گفته محمود نادری از جانب حمید اشرف به اشرف دهقانی نوشته شده است. در این نامه آمده است: " صد هزار آفیش امپریالیستی رسید و به موقع هم رسید." دلیل دیگر او این است که اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور در تماس با رابط اتحاد شوروی با درخواست اطلاعاتی از ارتش ایران روبرو می شوند و آن را به حمید اشرف منتقل می کنند و او به اشرف دهقانی می گوید که به رابط اطلاع دهند که: " فعلا چند نفر از افسران وظیفه را در اختیار داریم. آنها می توانند در حد خودشان اطلاعاتی به ما بدهند و بدون آنکه خودشان بدانند مشغولیم. ما هرگز به آنان نخواهیم گفت که این اطلاعات را برای چه مرجعی می خواهیم چون ممکن است آنها خودشان را جاسوس تلقی کنند و کار خراب شود ولی فعلا مطمئن هستیم که این اطلاعات را برای خودمان می خواهیم و ما هم آن را برای شما خواهیم

تاریخ چریکهای فدائی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

فرستاد. منتها به بگوئید چه چیزهای خاصی مورد احتیاج شما است تا روی آن اقدام کنیم."

مستندات نویسنده کتاب، نامهای است که بعد از ضربات اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۵ در روزنامه کیهان و اطلاعات چاپ شده و در پرونده ساواک موجود است.

محمود نادری اولین کسی نیست که بر پایه آن نامه انگ وابستگی را به جریان فدائی می زند. آنزمان ساواک با انتشار نامه ها، جریان فدائی را وابسته اعلام کرد و بعد از انقلاب هم بارها از جانب افراد جمهوری اسلامی از جمله حمید روحانی(نویسنده کتاب "نهضت امام خمینی") بر پایه آن نامه ها اتهام وابستگی به جریان فدائی زده اند.

کارگزاران جمهوری اسلامی بازجویی ها و نامه هائی را که در پرونده های ساواک است، حقیقت محض پنداشته و حتی به خود زحمت مراجعه به منابع دیگر را ندادند. در حالیکه ابتدا باید صحت و سقم نامه ها مورد بررسی قرار گیرد و مشخص شود که نامه ها تا چه حد واقعی است و تا چه اندازه ای ساختگی؟ جالب این جا است زمانی که پای افرادی به میان می آید که قبلا از انقلاب در زندان بودند و بعد از انقلاب در راس قدرت قرار گرفتند، پرونده های ساواک بی اعتبار قلمداد می شود ولی در مورد نیروهای ایزدیسویون با اعتبار.

xalvat.com

مناسبات با اتحاد شوروی

در زمینه ارتباط سازمان با اتحاد شوروی در آن دوره اطلاعات چندانی در دسترس نیست. تنها اطلاع موجود در کتاب "سوسیالیسم و انقلاب ساده پندارانه" است که در آن آقای ماسالی جریان تماس با اتحاد شوروی را توضیح داده است. به گفته او رهبران سازمان به رابطین سازمان در خارج از کشور دستور داده بودند که محرمانه با شوروی تماس بگیرند. آقای ماسالی می گوید: "تا آنجائی که من در جریان این تماس بودم، شوروی به بهانه های مختلف از کمک های مالی و تسلیحاتی و پشتیبانی سیاسی و غیره امتناع می کرد، ولی در عین حال سعی می کردند روابط را با وعده های مبهم حفظ کنند. تاکتیک آنها این بود که در این سازمان نفوذ کنند و اطلاعات همه جانبه ای از سیاستها و ترکیب رهبری و ساختار تشکیلاتی سازمان بدست آورند. هم چنین می خواستند که از طریق سازمان از ارتش و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران اطلاعاتی بدست آورند. و برای اینکه سازمان را در عمل انجام شده ای قرار بدهند، پیشنهاد کرده بودند که مرکزیت سازمان تلگرام تبریکی به مناسبت انقلاب اکتبر به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مخابره کند تا به اصطلاح زمینه ملاقات در مسکو و دریافت کمکهای مختلف مورد بررسی قرار گیرد." آقای ماسالی برخورد رفیق حمید اشرف را نسبت به درخواستهای اتحاد شوروی چنین توضیح می دهد: "ما ضمن امتناع از ابتکار، نگرانی خود را از استمرار این تماس برای رهبری سازمان گزارش کردیم. در پاسخی که حمید اشرف به ما نوشته بود از این رفتار و مطالبات شوروی سخت برآشفته شده بود و نوشت: به آنها بگوئید ما جاسوس نیستیم ... (کتاب سوسیالیسم و انقلاب ساده پندارانه" نوشته متوجه صالحی - حسن ماسالی).

توضیحات آقای ماسالی نشان می دهد پاسخ حمید اشرف نسبت به درخواستهای اتحاد شوروی منفی بوده و ادعاهای محمود نادری، اتهامی بیش نیست.

جریان مستقل

جریان فدائی برآمده از متن جریان روشنفکری و جنبش دانشجویی جامعه ما بود. جنبشی بود که می خواست طرح نو در بیندازد نه اینکه از این و یا آن قطب دنباله روی کند. هر دو جریان تشکیل دهنده جنبش فدائی از چنین خصیصه ای برخوردار بودند.

در دهه ۴۰ و ۵۰ اختلاف شوروی و چین اوج گرفته و با تشدید اختلافات بین آندو، جنبش کمونیستی جهانی دو پاره شده بود. چپ ایران نیز از این شکاف تاثیر پذیرفت و به دو جریان تقسیم شد: طرفداران شوروی و مدافعین چین. طیف اول که به عنوان "خط یک" گفته می شد عمدتا توده ایها را در بر می گرفت. طیف دوم طرفداران چین(پروچینی ها) بودند که به آنها "خط سه" می گفتند.

جریان فدائی از ابتدا مستقل از دو طیف چپ ایران و دو قطب جهانی کمونیست حرکت کرد و بر استقلال خود از آنها پای فشرد و خط جدیدی را در درون چپ ایران شکل داد که به آن "خط دو" می گفتند. ما در آن سالها شاهد این تفکیک هم در زندانها و هم در سطح جامعه بودیم. این استقلال هم در حوزه نظری و هم در قلمرو عمل وجود داشت. فدائیان نه تحلیلهای خط سه را در مورد ایران و جهان قبول داشتند و نه نگاه حزب توده ایران را.

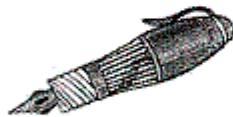
برای جریان فدائی استقلال از قطبهای جهانی یک ارزش بود و همواره آن را پاس می داشت. بر همین پایه هم از ابتدا روی پای خود ایستاد و امکانات ضرور برای تداوم مبارزه را با جانفشانی و فداکاری فراهم آورد.

محمود نادری به عبت با یک نقل قول از نامه ای که در پرونده های ساواک موجود است، می خواهد جریان فدائی را وابسته قلمداد کند. در حالیکه وابستگی یک جریان به یک قطب، یک شبه و با برقراری یک ارتباط به وجود نمی آید. این امر به چگونگی شکل گیری جریان سیاسی، دیدگاهها و برنامه های آن بستگی دارد. نحوه شکل گیری جریان فدائی و دیدگاههای آن تماما در مغایرت با وابستگی به این و یا آن قطب بود. لذا ادعای وابستگی اتهامی بیش نیست. تنها ارگانها و عناصر امنیتی به جهت کینه و خصومتی که نسبت به ایزدیسویون دارند، می توانند چنین تهمتی را به جریان فدائی بزنند.

✱

حماسه ی سیاهکل،

کابوسی برای ارتجاع



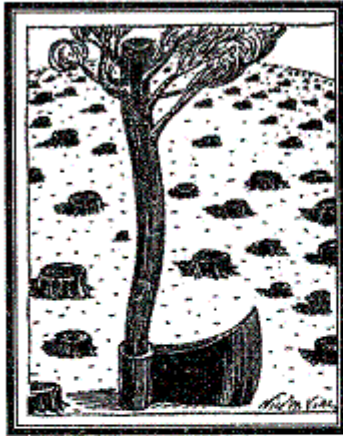
مهدی سامع

هتاک و هزینه گزینیهای ماموران وزارت اطلاعات در مورد رفقای که با غرور اخلاقی و سودای استقلال، آزادی و برابری، هشیارانه و آگاهانه به میدان آمدند تا شرایط را نه تفسیر که تغییر دهند، بدون حد و مرز است.

مقدمه

در بهار ۱۳۸۷ کتابی با عنوان چریکهای فدائی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷ (جلد اول) که نویسنده آن محمود نادری معرفی شده توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی انتشار یافت. این موسسه کتابهای دیگری نیز در مورد سایر جریانهای سیاسی فعال طی دوران پیش و پس از به قدرت رسیدن خمینی منتشر کرده است. دسترسی این موسسه به بایگانی «مرکز استاد انقلاب اسلامی» و بازجوییهای زندانیان سیاسی در دوران رژیم گذشته جای تردیدی باقی نمیگذارد که این موسسه یکی از نهادهای امنیتی رژیم ایران است که از یک طرف با وزارت اطلاعات در ارتباط بوده و از طرف دیگر همچون همه نهادها و ارگانهای امنیتی رسمی و موازی زیر نظر دفتر حاشیه ای است. در مورد محمود نادری که یک اسم مستعار است حدس و گمان زیاد است. محمود نادری هر فردی که باشد و هر گذشته ای که داشته باشد، در این حقیقت که

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی



سابقه

پس از حماسه و رستاخیز سیاهکل، خمینی که در آن زمان در ایزدشهر بود در پاسخ به نامه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ مسئول اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ نوشت: «باید حادثه سازی‌ها و شایعه پردازی‌هایی را که در ممالک اسلامی برای تحکیم اساس حکومت استعماری است بررسی دقیق کنید. نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل...» (۶)

موضع خمینی آن قدر ننگین بود که وقتی این پیام در همان زمان در نشریه «اسلام مکتب مبارز» از گان اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا با به چاپ رسید جمله «نظیر حوادث ترکیه و حادثه سیاهکل» حذف شد. (۷) سالها پیش کتابی در سه جلد با عنوان «نهضت امام خمینی» به وسیله سید حمید روحانی (زیارتی) نوشته و توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به ریاست سید روح الله حسینیان منتشر شد. در این کتاب همه‌ی نیروها و شخصیت‌های سیاسی که وابسته به جریان خاص خمینی نبوده‌اند مورد تهمت و افتراهای گوناگون قرار گرفته‌اند. در بخش مربوط به جنبش مسلحانه طی سالهای قبل از بهمن ۱۳۵۷ بیش از ۱۰۰ صفحه به «چریکهای فدایی خلق» اختصاص داده شده است. در مورد نامه جعلی که به فدایی شهید رفیق حمید اشرف نسبت داده شده در کتاب نهضت امام خمینی به تفصیل قلمفرسایی شده است. تمامی مطالب این بخش از کتاب «نهضت امام خمینی» به جز مواردی محدود در کتاب «چریکهای فدایی...» درج شده است.

در کتاب «نهضت امام خمینی» نوشته شده: «از شگردها و تاکتیک‌های جهانخوازان غرب و شرق برای رویارویی با جنبش‌های اسلامی، پدیدآوردن جنبش‌ها و حرکت‌های ساختگی و وابسته به ابرقدرتها و یا رخته در جنبش‌های اصیل و به بیراهه کشاندن آن بود.» (۸) نویسنده سپس نتیجه می‌گیرد که: «چنان که در ایران نیز شماری جوان نا آگاه و فریب خورده را در سیاهکل قربانی کردند تا انگلیس و شوروی بتوانند با بهره‌گیری از آن به آمریکا همدار دهند که اگر سهم آنان را از منافع سرشار خلیج فارس نادیده بگیرند، می‌توانند گرفتاری‌ها و رویدادهای گوناگونی در گوشه و کنار ایران بر ضد آمریکا پدید آورند.» (۹)

سید حمید روحانی (زیارتی) برای آن که حرف خود را ثابت کند یک دروغ را سرهمبندی می‌کند و می‌نویسد: «در یکی از خانه‌های تیمی چریک‌ها، که اعضای بلند پایه در آن می‌زیستند عکس برزف را به دیوار زده بودند.» (۱۰)

در سالهای دهه ۶۰ و در اوج کشتار و اسارت رهبران، اعضا و هواداران نیروهای سیاسی مخالف حکومت، نشریه «پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» طی یک سلسله مقالات متوالی تحت عنوان «بررسی انقلاب اسلامی ایران» حماسه سیاهکل را «نقطه ضعف، نه نقطه قوت» تعریف می‌کند که به نظر تئوری پردازان این نهاد سرکوبگر «مبارزه

نویسنده و یا نویسندگان کتاب از مزدبگیران نهادهای امنیتی و در خدمت یک موسسه امنیتی وابسته به وزارت اطلاعات و زیر کنترل و نظارت دفتر ولی فقیه است، تردیدی باقی نمی‌گذارد.

چندی پس از انتشار این کتاب ولی فقیه نظام در دیدار وزیر، مسئولان و جمعی از کارکنان وزارت اطلاعات با گزاره گویی از «ذهنیت بسیار خوب مردم از مجموعه وزارت اطلاعات برخلاف بیم و هراس همراه با نفرت مردم از دستگاه اطلاعاتی رژیم طاغوت» (۱) صحبت کرد و توصیه کرد که: «از فن آوری‌های نوین در زمینه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری» (۲) بهره‌گیری کنند. نکته جالب در حرف‌های خامنه‌ای این نیست که در مورد وزارت اطلاعات ولایتش که یکی از منفورترین نهادها در تاریخ بشر است دروغ می‌گوید. نکته جالب در این است که موسسه‌های امنیتی جمهوری اسلامی وقتی می‌خواهند به شیوه نرم‌افزاری یا مخالفان خود مقابله کنند به اسنادی تکیه مطلق می‌کنند که در دستگاه اطلاعاتی به قول خامنه‌ای «رژیم طاغوت» تهیه شده است.

در مرداد سال ۱۳۸۶ من در یادداشتی با عنوان «شیوه ضد انسانی اعتراف علیه خود» در مورد روش نرم‌افزاری و یا گفتمان‌سازی وزارت اطلاعات نوشتم: «هدف اصلی دستگاه امنیتی از پخش اعتراف علیه خود زندانیان سیاسی و عقیدتی اولاً تبلیغ «شکست پذیری» و رواج گفتمان «عدم امکان مقاومت» و دوماً استفاده از اعترافات در مناسبات دیپلماتیک است.» (۳) در همان مقاله نوشتم: «وقتی بازجویان وزارت اطلاعات زندانیان سیاسی را شکنجه می‌کنند می‌گویند که هرکس وارد سرازیری اوین می‌شود، ایمانش بر باد می‌رود و وقتی با آزار و اذیت موفق به درهم شکستن یک زندانی و آوردن او پشت صفحه تلویزیون می‌شوند می‌گویند زندان «فرست» برای «فکر کردن» است.» (۴) و در مورد کتاب‌ها و برنامه‌های تلویزیونی تاکید کردم که: «دستگاه‌های امنیتی رژیم کتاب‌های گوناگون در مورد تاریخ جنبش و زندگی فعالان سیاسی تحت پوشش‌های مختلف منتشر کرده و یا سریال‌های تلویزیونی با هدف مخدوش کردن چهره مخالفان نظام پخش کرده‌اند. چند روز قبل از پخش برنامه «به اسم دموکراسی» سریالی تحت عنوان «گرگ‌ها» علیه سازمان مجاهدین خلق در چند نوبت پخش شد. اخیراً کتابی به نام «شکنجه گران» در ایران منتشر شده که در آن ضمن چاپ اعترافات دو تن از بازجویان ساواک شاه در آن به بررسی عملکرد دستگاه‌های امنیتی رژیم گذشته پرداخته شده است. در این گونه کتاب‌ها با تحریف، دروغ پردازی و استفاده مخدوش و گزینشی از اسناد ساواک، از زندانیان سیاسی گروه‌های طرفدار خمینی چهره مثبت و در مورد زندانیان سیاسی دیگر گروه‌ها یا سکوت شده و یا چهره منفی از آنان ارایه می‌شود.» (۵)

کتاب چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ یکی از تلاش‌های نرم‌افزاری و یا گفتمان‌سازی وزارت اطلاعات است که با در دست داشتن انحصاری اسناد و مدارک و بنابراین جعل سند و سند سازی به تحریف تاریخ می‌پردازد تا این گفتمان را رایج کند که مبارزه در دوران حکومت گذشته در انحصار خمینی و طرفداران او بوده و دیگر نیروهای سیاسی «توطئه بیگانه» و یا «وابسته به بیگانه» و یا «واداده و دور از مردم» بوده‌اند. این دقیقاً نظر خمینی قبل از رسیدن به قدرت بود و همه‌ی تلاش‌های نرم‌افزاری وزارت اطلاعات همزمان با استفاده از روش سخت‌افزاری (سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام) به کرسی نشاندن حرف خمینی در جهت ادامه حاکمیت استبدادی-مذهبی است. بدیهی است که این شیوه نهادهای امنیتی رژیم برای نیروهای مترقی و آزادیخواه که یا خود مورد شیوه سخت‌افزاری و نرم‌افزاری رژیم و دستگاه‌های سرکوبگر امنیتی قرار گرفته و یا از طریق مطالعه خاطرات زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی یا مشاهده برنامه‌های مشتمل‌کننده «اعتراف علیه خود» و یا نوشته‌های شکنجه گران بدنام در کیهان حسین شریعتمداری به این طرز کار آشنایی دارند، کاربردی نداشته و ندارد و نتیجه معکوس به دنبال خواهد داشت.

قبل از این که به اقصای هدف وزارت اطلاعات در مورد کتاب مورد بحث بپردازم مروری کوتاه به سابقه ضدیت خمینی و دارودسته او با چریک‌های فدایی خلق را لازم می‌دانم.

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

برخوردها خود را تسلیم نیروی رژیم نمودند و هر آن چه را که در باره گروه و اعضای آن می دانستند به مأمورین منتقل کردند و تعدادی هم پس از دستگیری متغیر گردیده و با اعلام انزجار از گروه و اعلام وفاداری به سلطنت و شخص شاه، با تنظیم ندامتنامه و قول همکاری با ساواک مورد عفو ملوکانه قرار گرفتند. و در خاتمه باید گفت مساله کمونیست بودن با در نظر گرفتن روحیه مذهبی مردم و خاطرات تلخ خبیاتها و اعمال کمونیستها در نهضت جنگل به میرزا کوچک خان و مردم آن نواحی و سایر علل، گروه سیاهکل را با شکست مواجه ساخت. (۲۰)

نویسنده کتاب «شکنجه گران می گویند»، برای تأیید ادعایش به خوانندگان توصیه می کند که به جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی مراجعه کنند.

او برای وابسته دانستن جنبش فدایی می نویسد: «این گروه برای به دست آوردن سلاح نمایندگانی را به عراق فرستادند تا از کمکهای رژیم بعث که به ظاهر آندیشه براندازی رژیم در سر داشت برخوردار گردد.» (۲۱)

از صفحه ۱۸۵ این کتاب گزارش سومین و چهارمین جلسه دادگاه با تیتراژ «سازمان چریکی به عنوان تصفیه اعضای خود را نابود می کرد»، به چاپ رسیده که این بخش از حرفهای تهرانی در زمان برگزاری دادگاه منتشر نشده است.

تهرانی در مورد چریکهای فدایی می گوید: «مواردی وجود دارد که به نظر من این انقلابیون پاک باخته باید ... برای ملت ایران روشن نمایند.

۱- سازمان چریکهای فدایی خلق با لیبی، یمن جنوبی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (جناح چرخ حبش که مورد حمایت شوروی است)، جبهه خلق برای آزادی عمان، ارتباط داشته است و امکاناتی از طریق این کشورها و جبهه های مذکور برای سازمان..... فراهم می شده است که باید این سازمان در صورتی که ملت ایران را مجاز به دانستن این روابط می داند نسبت به تعیین ارتباط خود با هر یک از آنان و سایر مسایل اشاره کند.

۲- تعدادی از اعضای سازمان در جریان جنگهای ظفار، فلسطین و همچنین انفجارات خانههای تیمی که به علت اشتباهات تاکتیکی خود اعضا روی می داده و یا شلیک اشتباهی اعضا به یکدیگر در خانههای امن به شهادت رسیده اند. اگر وضع این گونه افراد تا کنون به خانواده هایشان اطلاع داده نشده، بهتر است هرچه زودتر در این مورد اقدام کنند.

۳- در نامه ای که در سال ۵۴ از طریق کادر رهبری گروه از داخل کشور، برای کادری خارج از کشور فرستاده شده و این نامه در سوابق ساواک موجود می باشد، صرف نظر از مسایل مختلف درون گروهی دو نکته حائز اهمیت دارد.

الف: تعدادی از اعضای سازمان در ارتباط با ترک کردن خانههای امن و یا به اتهام خیانت به سازمان، مورد تصفیه گروهی واقع و کشته شده اند. منجمله دو نفر که به وسیله یکی از اعضای سازمان به نام مستعار خسرو از بین رفته و یک نفر هم که سازمان را ترک کرده و در شهرستانی به کار عادی پرداخته بود، ولی به همین علت کشته شده است. علاوه بر این، تصفیههای دیگری نیز به دنبال ضربت سال ۵۵ در سازمان به عمل آمده که از نظر احترام به خانواده های این افراد که هم اکنون نیز چشم به راه فرزندانانشان هستند، انسانیت حکم می کند که وضع و مشخصات این افراد اعلام شود.

ب: کشوری که در نامه به نام مستعار (کشتی) از او اسم برده شده، در ارتباط با کادری خارج از کشور از آنها خواسته بود که اطلاعاتی در مورد نیروی هوایی ایران به وسیله اعضای سازمان داخل کشور برای آنان تهیه شود. تا آنجا که به خاطر دارم جوابی که به وسیله شورای سازمان و یا افرادی که در این زمینه اتخاذ تصمیم می کردند در رابطه با این خواسته چنین بوده است: «به دوستان کشتی بگویید که ما افسری در نیروی هوایی نداریم، ولی عده ای از درجه داران و به طور کلی پرسنل این نیرو با سازمان در ارتباط می باشند که این افراد جاسوس نیستند، ولی حاضرند در رابطه با سازمان این کار را انجام دهند، شما موارد مورد نیاز آنها را به ما اطلاع دهید تا اقدام نمائیم.»

صرف نظر از این که اصولاً میهن مقدم است یا سازمانی که انسان عضو آن است و یا این که اعضای سازمان جاسوس نیستند ولی حاضرند به خاطر

مسلحانه، نه استراتژی، نه تاکتیک، تقلید جاهلانه» بوده است. (۱۱)

نویسندگان مقاله نتیجه می گیرند که: «ما معتقدیم که این سازمان مبتکر ترور مسلحانه بوده و نه مبارزه مسلحانه. سرقت بانکها، ترور اشخاص و انفجار اماکن که این سازمان به موارد متعدد آن افتخار می کند، مصادیق عینی تروریسم و خرابکاری است که سارقین مسلح و اشخاص بزهکار نیز از عهده انجام آن بر می آیند و لازم نیست آن گونه که سازمان چریکهای فدایی بارها بر آن تأکید نموده است با مطالعه طولانی آثار مارکس، لنین و ... صورت پذیرد.» (۱۲)

و این که فعالیت سازمان در جهت «ترویج فرهنگ مادی گری مارکسیسم که جز انحراف سیاسی، اجتماعی و اخلاقی برای جوانان ما، فایده دیگری نداشت.» (۱۳) و نتیجه دیگر «ایجاد سدهای انحرافی در مقابل نهضت اسلامی مردم ایران که خود ناشی از تشدید جو خفقان، به هدر دادن نیروها و ترویج فرهنگ مادی گری بود و در پایان مبارزه مسلحانه جز نابودی مدعیان آن چه نتیجه دیگری به بار آورد؟» (۱۴)

پاسداران استبداد در تحلیل رابطه جنبش فدایی با قیام روزهای ۲۱ و ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ می نویسند «جنبش تبدیل به توده ای (مردمی) شد ولی نه لزوماً با نبرد مسلحانه، بلکه با فذرت خدا که در خشم خلق تجلی یافت. پایه های قدرت ضد خدا را فرو ریخت. البته بدیهی است که اگر طاغوت بیش از آن سخت جانی می کرد، نبرد مسلحانه مردمی آن هم به رهبری امام خمینی، نه به رهبری سازمان چریکهای فدایی خلق، کار رژیم را یکسره می کرد.» (۱۵)

در بهار سال ۱۳۸۰ کتاب هشتم از مجموعه کتابهایی به نام «چپ در ایران به روایت اسناد ساواک» در مورد «چریکهای فدایی خلق» از سوی «مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات» منتشر شد. در این کتاب نیز گفتمان «بوچ بودن» مبارزه چریکهای فدایی خلق (۱۶) و بی ایمانی برجسته ترین مبارزان آن زمان ترویج می شود. بی پایه بودن بسیاری از اسناد مندرج در این کتاب با مراجعه به صفحه ۸۱ که در آن در مورد شهادت رفیق کبیر حمید اشرف با استناد به اسناد ساواک نوشته شده: «در مردادماه سال ۱۳۵۳ پس از نفوذ اطلاعاتی ساواک در سازمان و شناسایی خانه امن» آنان در درگیری کشته شد، کاملاً روشن می شود. این سند سازی توسط وزارت اطلاعات در حالی صورت گرفته که روز ۸ تیر سال ۱۳۵۵ که رفیق حمید اشرف به شهادت رسید، روزنامه های عصر تهران به خاطر نشر گزارش درگیری در مهرآباد جنوبی ۹ بار تجدید چاپ شدند.

درسال ۱۳۸۶ کتابی با عنوان «شکنجه گران می گویند» توسط «موزه عبرت» (۱۷) منشر شد. نویسنده کتاب در توضیح روش تحقیق خود می نویسد: «در این کتاب اعترافات تهرانی و آرش، مندرج در روزنامه ها محور کار قرار گرفته و از آن روی که گستردگی اظهارات موجب عدم ثبت و ضبط تمامی مطالب توسط گزارشگران گردیده، بخشی از موارد به جای مانده از میان اعترافات مکتوب آنان و بخشی دیگر با مساعدت آقای بلوریان، از میان مصاحبه های بلویزیونی شان موجود در آرشیو صدا و سیما تا مین گردیده است.» (۱۸)

تا صفحه ۱۰۴ این کتاب هر آن چه در مورد شکنجه گفته شده مربوط به جریان مذهبی مرتبط با خمینی است، بهمن نادری پور (تهرانی) می گوید: «من ۱۲ سال با گروههای کمونیستی در این مملکت نمی خواهم بگویم مقابله کردم ولی از کارهایشان اطلاع دارم، از خدمتها و خیانتهایشان اطلاع دارم.» (۱۹)

از این جا مساله «خیانت» توسط تهرانی استارت می خورد. از صفحه ۱۶۷ گزارش دومین جلسه دادگاه چاپ شده است. بسیاری از مطالب این بخش در روزنامه های آن زمان و یا تلویزیون منعکس نشده است. اما نویسنده کتاب بر اساس اظهارات تهرانی در مورد سیاهکل، در زیرنویس صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶ کتبه نظر خود را برملا می کند و می نویسد: «از آن جا که گروه سیاهکل در بین مردم پایگاهی نداشت و حساب خود را از مردم جدا کرده بود، در هر نقطه که با مردم روبرو می شد چند عضو خود را از دست می داد. زیرا مردم به آنها حمله کرده و آنان را دستگیر و پس از ضرب و شتم به نیروهای انتظامی تحویل می دادند. از طرفی اعضای این گروه به علت نداشتن یک برنامه منسجم و عدم آمادگی لازم برای یک مبارزه چریکی، تعدادی از اعضای آن در برخورد با اولین موانع از گروه بریده و در موقعیت مناسب فرار را بر قرار ترجیح می دادند و آن عده که ماندند با اولین

تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

در ابتدای کتاب نوشته شده: «آیا می‌توان به اسناد اطلاعاتی، خصوصاً به بازجویی‌هایی که متهم در شرایط خاص آنها را نگاشته است اعتماد نمود؟ پاسخ ما به این پرسش مثبت است.» (۲۳) و در ادامه نوشته شده: «در این کتاب تلاش شده است تا از میان مجموعه اسناد پراکنده‌ای که عموماً بر بازجویی‌ها مبتنی است، نقشی از سیمای چریک‌های فدایی تصویر گردد.» (۲۴)

صرف نظر از این که کوشش نویسندگان کتاب این است که تصویر روشنی از «شرایط خاص»، یعنی شرایط شکنجه که اسناد مورد استفاده آنان در آن شرایط تولید شده ارایه ندهند، تاریخ نگاری یا تکیه بر اسنادی که محصول کار بازجویان است و مأموران امنیتی جمهوری اسلامی نیز بسته به نیاز برای تحریف تاریخ در همان اسناد دست برده‌اند و یا جعل سند کرده اند، فقط از عهده رژی می‌آید که می‌خواهد تاریخ خود ساخته‌اش را تاریخ همه‌ی مردم معرفی کند.

هر دانشجوی کم اطلاع رشته تاریخ نگاری هم می‌داند که تکیه صرف به «مجموعه اسناد پراکنده» آن هم اسناد بازجویی که در استفاده از آن هیچ نهاد بی‌طرفی نظارت نمی‌کند، نه تاریخ نگاری که تحریف تاریخ است.

اگر نویسندگان کتاب ذره‌ای شرافت یک محقق نسبتاً بی طرف را می‌داشتند باید حداقل تعادل را در اسناد به مدارک رعایت می‌کردند و برای نمونه در مورد ادعاهای خود به اسناد جنبش پیش‌تاز فدایی هم می‌پرداختند. برخی از این اسناد به قرار زیر است:

در خرداد سال ۱۳۵۰ رفیق مسعود احمدزاده در مقدمه اثر ارزنده‌اش، «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» حماسه سپاهکل را تاجایی که اطلاع داشت بررسی می‌کند. پس از ضربات سال ۱۳۵۰ رفیق حمید اشرف مقاله «تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه» را می‌نویسد. در سال ۱۳۵۱ فدایی شهید رفیق بیژن جزئی طی دو نوشته، تاریخچه گروه یک و گروه دو را به میزانی که اطلاع داشت به ثبت می‌رساند. رفیق حمید اشرف در مقاله دیگری با عنوان «جمع‌بندی سه ساله» که در سال ۱۳۵۴ منتشر شد، تاریخچه مختصری از چریک‌های فدایی خلق را در اختیار عموم قرار می‌دهد. علاوه بر این‌ها طی آن سالها، ۷ شماره نشریه نبرد خلق، تعداد زیادی نشریات داخلی، تعداد زیادی اعلامیه و کتاب از جانب جنبش فدایی منتشر شده که روشنگر بسیاری از حقایق مربوط به این جنبش است. هیچ یک از اسناد فوق مورد توجه نویسندگان کتاب قرار نگرفته و تنها از دهها گزارش از درگیری‌های حماسی چریک‌ها و جریان محاکمه‌ها که در روزنامه‌های دولتی انعکاس پیدا کرده نویسندگان وزارت اطلاعات در این کتاب در مواردی از این مدارک استفاده کرده‌اند که بتوانند آن را علیه رزمندگان فدایی به کار گیرند. نویسندگان کتاب که به شکل بسیار رذیلتانه رزمندگان دلیر سپاهکل و به ویژه فدایی شهید رفیق علی اکبر صفایی فراهانی را به خاطر این که حاضر نشد به سوی افراد غیر نظامی شلیک کند را «تسلیم» طلب معرفی می‌کنند، حتی از چاپ کامل گزارش ارتش در مورد درگیری‌های مربوط به حماسه سپاهکل خودداری می‌کنند و تنها در چند مورد که به سود هدفشان است، به گزارش ارتش اشاره می‌شود.

کتاب به رسانه‌های دولتی آن زمان در مورد دستگیری‌ها، محاکمه‌ها، اعدام‌ها و درگیری‌های خیابانی اشاره‌های بسیار کم دارد. نویسندگان کتاب تا آن جا که نواسته‌اند به جایگاه واقعی جنبش فدایی در رفتار و واکنش‌های دشمن نپرداخته و یا آن را ناچیز جلوه داده‌اند.

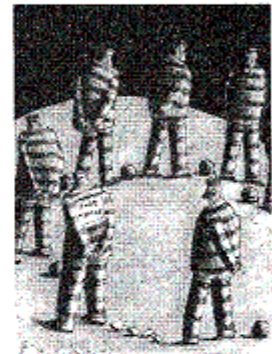
برای مثال گزارش درگیری حماسی فدایی شهید رفیق احمد زبیرم که در همان زمان در روزنامه کیهان منتشر شد و نشان دهنده اوج جانباختگی، عشق به مردم بود، اساساً نادیده گرفته شده و در مقابل در صفحه ۳۰۲ و ۴۶۱ با جعل بازجویی‌ها به تحقیر رفیق ارزنده احمد زبیرم می‌پردازد.

نمونه دیگر در مورد فدایی شهید رفیق حسن نوروزی است. در کتاب به شکل بسیار سخیفانه این رفیق برجسته مورد بدترین دشنام‌ها، آن هم با اسناد به بازجویی‌ها قرار می‌گیرد. نویسندگان کتاب حتی برای آن که به نوشته خود به طور سطحی هم رنگ و لعاب تحقیق یزنند به اعلامیه سازمان در مورد این رفیق که در شماره ۴ نبرد خلق که در مرداد ماه ۱۳۵۳ انتشار یافت و در دسترس همگان هست هیچ اشاره نمی‌کنند.

سازمان جاسوسی کنند، چه فرقی بین جاسوسی و خیانت به کشور دارد و همه شاید بازی با لغات باشد. من فکر می‌کنم ملت ایران نیز علاقمند باشند که بفهمند (کشتی) چیست؟ و چه ارتباطی با سازمان... داشته و این ارتباط اطلاعاتی در مورد دادن خبر از وضع نیروی هوایی و سایر مسایل مورد نظر اکنون در چه مرحله‌ای است؟... مهم نیست این کشور چه نامی دارد، نفس عمل در رابطه با مسایل ملی قبیح است.» (۲۲)

البته این ادعاها در زمان محاکمه تهرانی در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی انتشار بیرونی پیدا نکرده و اصولاً به حرف‌های کسی که خود به شکنجه و سرکوب اعتراف می‌کند و همزمان خود تحت فشار و شکنجه است، نمی‌توان علیه دیگران استناد کرد، با این حال اگر این اعترافات در همان زمان انتشار علنی پیدا می‌کرد، به دروغ‌هایش پاسخ داده می‌شد.

کتاب چریک‌های فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ ترکیبی از منابعی است که در بالا بدان پرداختیم. در این کتاب دروغ‌های بزرگ به وسیله بعضی از واقعیت‌های کوچک رنگ آمیزی شده تا نظر خمینی که مبارزه در دوران حکومت گذشته در انحصار خمینی و طرفداران او بوده و دیگر نیروهای سیاسی «توطئه بیگانه» و یا «وابسته به بیگانه» و یا «واداده و دور از مردم» بوده‌اند را به خوانندگان کتاب حفته کنند.



آیا این کتاب یک تحقیق است؟

یک اثر تحقیقی در مورد یک جریان سیاسی باید شرایط عینی و ذهنی داخلی و بین‌المللی در به وجود آمدن آن جریان سیاسی و تاثیر آن بر رویدادهای جامعه را با توجه به منابع متعدد مورد بررسی قرار دهد. در این بررسی منابع خود آن جریان سیاسی و پس از آن واکنش‌های رقیب‌های آن جریان و سپس منابع دشمن مورد استفاده قرار گیرد. تاثیر جریان سیاسی بر پیرامون خود باید با فاکت‌های مشخص و مستند مورد توجه قرار گیرد و بالاخره باید از آن جریان سیاسی در کلیت خود به مثابه یک ارگانسیم زنده یک ارزیابی جامع ارایه داد. از آن جا که هر ارگانسیم زنده و به خصوص یک جریان سیاسی که در شکل و محتوا جدید باشد دارای سوخت و ساز، جذب و دفع، قوت و ضعف و... است، بنابراین یک تحقیق علمی پیرامون آن جریان باید همه‌ی جنبه‌های حیات آن را مورد بررسی قرار داده و سرانجام نقشی که آن جریان در دوران مورد بررسی در تحولات سیاسی ایفا کرده (پیشرو یا ارتجاعی) تعیین شود. در کتاب مورد بحث به هیچ یک از موارد برشمرده فوق عمل نشده و لاجرم نمی‌توان عنوان تحقیق به آن داد. همچنین باید برای هرکسی که بخواهد این اثر را نقد کند، امکان مساوی در دستیابی به مدارک مورد استناد وجود داشته باشد و بالاخره هر فرد حقیقی یا حقوقی که در یک اثر تحقیقی مورد تهمت و افترا قرار گرفته باید امکان مراجعه به یک دادگاه بی طرف را داشته باشد. بدیهی است که در جمهوری اسلامی نه امکان دسترسی آزاد به مدارکی که مأموران امنیتی علیه مخالفان خود به کار می‌برند وجود دارد و نه دادگاه بی طرفی وجود دارد که بتوان به آن مراجعه کرد و از همین منظر می‌توان نتیجه گرفت که نوشته‌ای که از جانب رژیم ایران علیه نیروهای مخالف نظام منتشر می‌شود فاقد اعتبار است.



تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

برای وزارت اطلاعات سند معتبر، بازجویی است و برای همین می‌نویسند: «بنابراین کاملاً آشکار است که آن چه جزئی در مورد سابقه گروه در تاریخ سی ساله می‌نویسد، با آن چه در بازجویی گفته است، نمی‌خواند» (۲۵) در اینجا مأموران امنیتی اصل را بر بازجویی می‌دانند و لابد از این که فدایی شهید رفیق بیژن جزئی در بازجویی «صداقت» نشان نداده بسیار آشفته خاطر شده‌اند.

اما در همین جمله بی‌مایه بودن کتاب از نظر تحقیقی روشن می‌شود. چرا که رفیق بیژن جزئی در مورد تاریخچه گروه جزئی-ظریفی که تا قبل از بهار سال ۱۳۵۰ گروه یک یا گروه جنگل و یا گروه سیاهکل هم نامیده می‌شود، مقاله جداگانه‌ای دارد که با تاریخ سی ساله متفاوت است.

از همین قماش در مورد بازجویی‌های فدایی شهید رفیق غفور حسن‌پور نوشته شده که: «بازجویی‌های حسن پور بسیار مغشوش، پراکنده و خالی از دقت در بیان تاریخ رویدادها و ذکر اسامی است. ولی به هر جهت تنها ماخذ در روشن ساختن دوره فترتی است که با دستگیری افراد موثر و خروج صفایی و صفاری آغاز می‌گردد و با بازگشت صفایی از اردن پایان می‌یابد.» (۲۶)

خود همین جمله نشان می‌دهد که اسناد بازجویی به هیچ وجه برای تاریخ نگاری قابل استفاده نیست. اما نکته مهم‌تر در این مورد این است که نویسندگان کتاب نمی‌خواهند در مورد همین دوره از تاریخ گروه سیاهکل به اسناد جنبش فدایی مراجعه کنند.

نمونه دیگر در مورد دستگیری رفقا مشعوف کلاتری، محمد چوپانزاده و مجید کیانزاد است که با وجود آن که در مورد چگونگی لو رفتن و نحوه دستگیری آنان بارها و منجمله رفیق جزئی در تاریخچه گروه یک به آن پرداخته و در زیر نویس صفحه ۱۳۲ کتاب هم به نوشته رفیق جزئی اشاره شده، با این حال در کتاب نوشته شده که: «چگونگی لو رفتن این سه تن و نحوه دستگیری آنان در حالابای از ابهام پیچیده شده است.» (۲۷) این «ابهام» پراکتی به ویژه از نوع «پیچیده» آن بی دلیل نیست. نویسندگان کتاب غرض‌ورزانه می‌خواهند اعتبار نوشته‌ها و اسنادی که از طرف جنبش پیشتاز فدایی و یا فعالان آن منتشر شده را با زدن مارک «ابهام» بی اعتبار کنند.

در همین زمینه نویسندگان کتاب از این که فدایی شهید رفیق نزهت السادات روحی آهنگران در اولین باری که دستگیر می‌شود «زیرکانه کوشیده است تا اطلاعات مربوط به روابط تشکیلاتی خود را به محاق براند» (۲۸) طلبکارانه برخورد می‌کنند و علیرغم سو استفاده و یکجانبه نگری، از نوشته‌های رفیق شهید مصطفی شماعیان، آن جا که اظهار نظر این رفیق را خلاف هدف خود می‌بینند آن را «خلاف گویی» (۲۹) ارزیابی می‌کنند. نویسندگان کتاب با استناد و یا بدون استناد به بازجویی‌ها به شکل بیمارگونه سیمای نکبت‌بار و زن ستیز خود را با بی‌شرمانه‌ترین دروغ‌ها به زبانی که در صفوف جنبش فدایی فعالیت کرده‌اند به نمایش گذاشته‌اند به شکلی که می‌توان گفت این کتاب نمونه کاملی برای شناخت یک نظام زن ستیز است که حتی قدرت تحمل مداخله‌گری زنان در دورانی که مربوط به حاکمیت آنان نیست را هم ندارد. نویسندگان کتاب با پلشتی تلاش کرده‌اند تا پژواک پیکارهای برجسته‌ترین زنان کشور ما در طی آن سال‌ها را محو کنند. در این کتاب حتی یک نمونه از داوری مثبت در مورد زنان فدایی وجود ندارد.

در این کتاب از این که یکی از رفقا «در تمامی درس‌ها مشکل داشت و مردود شد» (۳۰) صحبت شده ولی در مورد این که بسیاری از چریک‌های فدایی خلق، برای مثال رفقا حسن پور، فاضلی، مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، عبدالکریم حاجیان سه پله، اسدالله مفتاحی، چنگیز قبادی، مهرنوش ابراهیمی و... در دوران تحصیل دانشگاهی از برجسته‌ترین دانشجویان در زمینه درسی بوده‌اند حرفی زده نمی‌شود. در باره این که رفیق مسعود احمدزاده مترجم یکی از مشگلترین و پیچیده‌ترین آثار فردیک انگلس به فارسی بوده، سکوت می‌شود. در مورد این که رفقا اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی از نمایندگان محبوب سندیکای فلزکار مکاتبیک بوده‌اند سکوت می‌شود و یا از این که در صفوف جنبش فدایی روشنفکران و نویسندگان برجسته‌ای هم‌چون رفقا امیر پرویز پویان، بهروز دهقانی، مرضیه احمدی اسکویی، علیرضا نابدل و... بوده‌اند، اصلاً

صحنی نمی‌شود و حتی برای تأثیر گذاری در ذهن خوانندگان کتاب که گویا نیروهای جنبش فدایی بی سواد بوده‌اند، غلط‌های املائی بعضی از بازجویی‌های منتسب به رفقا در پراتز تصحیح شده است. یک اثر تحقیقی به طور نسبی بی طرف در مورد ترکیب نیروهای چریک‌های فدایی خلق باید آمار درستی از موقعیت اجتماعی فعالان آن ارائه دهد. اما از آن جا که هدف این کتاب آرایه یک تصویر واقعی از جنبش پیشتاز فدایی نیست، در این مورد هم سکوت شده است.

کتاب اطلاعات درستی از نحوه دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ ارائه نمی‌دهند. از رستاخیز سیاهکل تا زمستان سال ۱۳۵۰ ساواک و اطلاعات شهربانی به طور جداگانه و در مواردی در رقابت با هم عمل می‌کردند. بسیاری از دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ توسط اطلاعات شهربانی صورت گرفت که در کتاب کار ساواک اعلام شده است. نویسندگان کتاب این نکته بسیار مهم را آگاهانه نادیده می‌گیرند تا موقعیت واقعی جنبش مسلحانه به طور عام و چریک‌های فدایی خلق به طور خاص را نشان ندهند. در حقیقت ایجاد «کمیته مشترک» در اواخر سال ۱۳۵۰ یکی از علایم تثبیت موقعیت جنبش پیشتاز فدایی و ناتوانی دشمن در نابودی آن بود. در مقابل نویسندگان کتاب طی یک داستانسرایبی بی سر و ته به «نفوذ» دشمن در صفوف جنبش فدایی می‌پردازند تا نتیجه بگیرند که «دور نبود که اعضای رهبری یکس از منابع ساواک تعیین گردند.» (۳۱) این اظهار نظر اوج فرومایگی وزارت اطلاعات یک نظام منفور و فرتوتی است که در دوران حیات خود همواره با حقیقت در ستیز بوده است.

در این که هر دشمنی می‌کوشد که در صفوف نیروهای مخالف نفوذ کند جای هیچ گونه تردیدی نیست. به همانگونه که مخالفان یک رژیم دیکتاتوری هم تلاش می‌کنند که در صفوف نیروهای دشمن نفوذ کنند. این یک قانون عام و خدشه‌ناپذیر است. نفوذ همراه با تعقیب و مراقبت کنترل تلفن ابزارهایی هستند که برای ضربه زدن به جنبش به کار می‌روند. در شرایطی که جنبش پیشتاز فدایی علیرغم فضای اختناق و سرکوب با استقبال نیروهای پیشتاز و نخبگان جامعه قرار گرفته بود، طبیعی بود که ساواک کوشش کند تعدادی از عوامل خود را وارد صفوف جنبش کند. نویسندگان کتاب که به همه‌ی اسناد ساواک و بازجویی‌ها و گزارش‌های مربوط به تعقیب و مراقبت دسترسی داشته‌اند تنها یک مورد پیدا کرده‌اند که یک منبع ساواک در سال ۱۳۵۴ با یکی از هواداران علنی جنبش فدایی در ارتباط بوده است. اگر آن چه در کتاب نوشته شده را واقعی بدانیم، این سطح از نفوذ، آن هم در شرایطی که جنبش فدایی نفوذ گسترده‌ای در جامعه داشت مساله غیر طبیعی نیست. اما ردالت نویسندگان کتاب آن جا بروز می‌کند که گویا این امکان وجود داشت که منابع بدین گونه ارزیابی می‌کنند که گویا این امکان وجود داشت که منابع ساواک در رهبری سازمان قرار گیرند. در حالی که خصلت مبارزه و شکل سازماندهی جنبش که مسلتم‌تر پرداخت حداکثر هزینه بود، چنین امکانی را برای نفوذ به عمق جنبش فراهم نمی‌کرد و مهم‌تر این که در واقعیت نیز چریک‌های فدایی خلق توانستند از دوران سخت سالهای ۱۳۵۵ تا بهمن ۱۳۵۷ علیرغم تور پلیسی گسترده و تعقیب و مراقبت‌های ممتد عبور کرده و دشمن را برای نابودی جنبش فدایی ناکام کنند.

نمونه دیگری که نشان می‌دهد این کتاب ارزش تحقیقی ندارد در مورد ترکیب شرکت کنندگان در جلسه ۱۱ شهریور ۱۳۴۹ است.

هر تحقیق به طور نسبی علمی و بی طرفانه در مورد یک جریان سیاسی باید در مورد جلسات مهم آن جریان، ترکیب شرکت کنندگان و تصمیمات آن با دقت برخورد کند.

کتاب مورد بحث در مورد شرکت کنندگان در جلسه ۱۱ شهریور ۱۳۴۹ در هفت حوض در که از رفقای شهید «صفایی فراهانی، جلیل انفرادی، رحیم سمایی، مهدی اسحاقی، هادی بنده خدا لنگرودی، عباس دانش بهزادی، حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد» (ص ۱۵۹) نام می‌برد و در ادامه نوشته شده که: «دانسته نیست ملاقات آخر حسن پور با صفایی فراهانی در هفت حوض در که، چه زمانی روی داده است؟ آیا منظور او همان نشست روز یازدهم شهریور ماه است؟» (۳۲)

در کتاب نهضت امام خمینی در این مورد از رفقای شهید «غفور حسن پور، محمد صفاری اشثیانی، علی اکبر صفایی فراهانی، حمید اشرف، محمد

تاریخ چریک‌های فدایی خلق، به روایت شکنجه‌گران اسلامی

صادق فاضلی، سیف دلیل صفایی، اسکندر صادقی نژاد و محمد رحیم سمایی» نام می‌برد. (۳۳)

هر دو کتاب بر اساس بازجویی‌ها نوشته شده و در این مورد دو ترکیب مختلف اعلام می‌شود. وقتی کتاب‌هایی بر پایه تحریف، دروغ‌گویی و سند سازی نوشته شود، وقتی هدف انکار یک جریان نیرومند سیاسی باشد، طبیعی است که در مورد چنین نکاتی با ولنگاری در شکل و حقه بازی در محتوا برخورد شود.

نویسندگان کتاب در موارد بسیار و برای پیشبرد اهداف خود، سند سازی می‌کنند و در اسناد ساواک دست می‌برند و یا از اسنادی استفاده می‌کنند که ساواک برای پیشبرد امر مشخصی آن را تولید کرده است. در این گونه سند سازی‌ها سعی شده تا با دقت و بر اساس بعضی از نکات واقعی، نکته‌های مورد نظر گنجانده شود. اما در این سند سازی‌ها بالاخره دم خروس از جایی بیرون می‌زند و تولید کنندگان سند را رسوا می‌سازد.

برای نمونه استاد به نامه‌های جعلی است که به فدایی شهید رفیق حمید اشرف نسبت داده می‌شود. به این نامه‌ها در کتابهای «نهضت امام خمینی» و «شکنجه‌گران می‌گویند» هم تأکید خاصی شده به شکلی که می‌توان گفت موضوع محوری این کتاب‌ها از نظر سیاسی همین نامه‌ها است. این نامه‌ها قبل از شهادت رفیق حمید اشرف در روزنامه‌های صبح و عصر به تاریخهای ۲۹ اردیبهشت و اول خرداد ۱۳۵۵ به همراه کلیشه دستخط چاپ شد. در خرداد ۱۳۵۵ در زندان کمیته مشترک متن چاپ شده این نامه‌ها را به تعدادی از زندانیان وابسته به جنبش فدایی و منجمله به من نشان دادند. به یاد دارم که هرکسی که نامه را خوانده بود اعتبار آن را زیر سوال می‌برد. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران طی اعلامیه‌ای به تاریخ ۲ خرداد ۱۳۵۵ این نامه‌ها را جعلی اعلام کرد. متن این اعلامیه در شماره ۷ نبرد خلق به چاپ رسید. در این اعلامیه گفته شده: «کارشناسان سازمان امنیت برای سرپوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق، چند نامه جعلی را در جریان عصر تهران به نام اسناد سازمان ما به چاپ رسانده‌اند و به اصطلاح برده از اسرار ما برداشته‌اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می‌کردند، امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می‌کنند و می‌کوشند با جعل سند و دروغ باقی افکار عمومی را فریب دهند. البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه‌ها را در نگاه اول متوجه می‌شوند. ولی برای روشن‌تر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است، اشاره می‌کنیم. ... آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیست‌ها بیگانه‌اند، در این کار خود موفق نبوده‌اند. چرا که در یک جای نامه عبارت "دوست شهید نوروزی" را به کار برده‌اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیست‌های ایران آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که ما یاران خود را همیشه و به طور مطلق با واژه "رفیق" خطاب می‌کنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمی‌دهیم. ولی مأموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمی‌دانند دچار اشتباهی کوچک شده و خود را رسوا ساخته‌اند.»

بیش نیست. کمک‌های اندک دیگر جنبش‌های آزادیبخش، برای مثال جنبش آزادیبخش فلسطین دلیلی برای وابستگی نخواهد بود.

از این «اشتباه‌های کوچک» که سازندگان اسناد مرتکب می‌شوند، در کتاب چریک‌های فدایی خلق... فراوان وجود دارد. همه کسانی که تاریخ جنبش فدایی را پی‌گیری کرده‌اند و یا در این جنبش سهمی داشته‌اند به خوبی می‌دانند که تا قبل از سال ۱۳۵۳ کلمه سازمان در ابتدای نام چریک‌های فدایی خلق وجود نداشت. از این مهم‌تر این که قبل از فروردین ۱۳۵۰ که جنبش فدایی با نام «چریک‌های فدایی خلق» اعلام موجودیت کرد، در ادبیات همه‌ی فعالان این جریان به هیچ وجه کلمه «سازمان» به کار برده نمی‌شد و در همه‌ی نوشته‌هایی که در مورد رویدادهای قبل از رستاخیز سیاهکل انتشار بیرونی پیدا کرده کلمه سازمان وجود ندارد و از گروه صحبت شده است. اما تولید کنندگان سندهای جعلی در صفحه ۸۹۴ کتاب سندی دستنویس را به بازجویی فدایی شهید رفیق غفور حسن پور نسبت می‌دهند. در قسمتی از این سند جعلی در مورد تابستان سال ۱۳۴۷ نوشته شده «به کمک‌های مهدی سامع سازمانی به این شرح به وجود آوردیم.» وجود کلمه «سازمان» در این سند آن هم در سال ۱۳۴۷ و در شرایطی که تعدادی محدود به بازسازی گروه مشغول بودند همان «اشتباه کوچک» است که مشت سند سازان را باز می‌کند. واقعیت این بود که تا پائیز سال ۱۳۴۸ که من ارتباط تسکلاتی داشتم هنوز نمی‌شد در مورد روابط آن زمان حتی به طور دقیق روابط گروهی گفت، چه رسد به این که صحبت از «سازمان» در میان باشد. تولید و چاپ این به اصطلاح سند در مورد رفیق ارزنده غفور حسن پور که نقش بی‌بدیل و تاریخی در بازسازی گروه سیاهکل داشت نه فقط به جایگاه ارزشمند این رفیق خللی وارد نمی‌کند، بلکه سند رسوای نظام منقریست که برای بقای خود، نیاز به ویرانگری هر نشانه‌ای از انسانیت واقعی و نیروی آفرینش‌گر دارد.

نمونه دیگر از این نوع سند سازی‌ها را می‌توان در صفحه ۱۸۴ دید. نویسندگان کتاب به بخشی از بازجویی‌ها که گویا من (مهدی سامع) در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۴۹ نوشته ام استناد می‌کنند و می‌نویسند: «دو هفته بعد در اصفهان سر ملاقات... به جای آقای فاضلی، آقای حمید اشرف آمد.» هدف این جعل در بازجویی این است که گویا من که در روز ۲۳ آذر ۱۳۴۹ پس از سه ماه آزادی از زندان دوباره دستگیر شدم در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۴۹ نام حمید اشرف را برای بازجویان افشا کرده‌ام. اما این دروغ وقتی روشن می‌شود که به صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹ کتاب مراجعه کنیم. در این صفحه نامه‌ای از شیخ الاسلامی، رئیس ساواک رشت که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ برای اداره کل سوم ساواک نوشته شده چاپ شده است. در ماده ۵ این نامه نوشته شده: «از مهدی سامع در یازده مشخصات رابط سیاهکل رود تحقیق و با نتایج تحقیقات از ردیف چهار چنانچه امروز دستگیر شده در ظرف روز جاری ابلاغ فرمایند.» بنابراین در تاریخ ۱۵ بهمن هنوز ساواک اطلاعاتی از مشخصات رابط شهر با کوه که رفیق حمید اشرف بود نداشت. اما نکته مهم این است که نامه شیخ الاسلامی بر اساس نامه‌ای تنظیم شده که در کتاب چریک‌های فدایی خلق... صحبتی از آن نشده اما در کتاب نهضت امام خمینی در صفحه ۴۴۸ این نامه چاپ و در صفحه ۱۲۰۶ گراور نام آورده شده است. در صفحه ۴۴۸ و ۴۴۹ کتاب نهضت امام خمینی دو گزارش به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ از رشت برای اداره کل سوم که مسئول بازجویی بوده ارسال شده است.

گزارش اول به نوشته کتاب نهضت امام خمینی «اظهارات آقای عطارپور از رشت» است. نویسنده نامه سر بازجویی پرونده سیاهکل است و در ماده ۷ این اظهارات می‌نویسد: «از مهدی سامع مشخصات، اسم مستعار، علائم مشخصه و علائم شناسایی رابط سیاهکل رود سوال شود. نامبرده در این مورد اطلاعاتی دارد باید بدهد.» می‌بینیم که در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۹ ساواک هنوز از «مشخصات، اسم مستعار، علائم مشخصه و علائم شناسایی» رفیق حمید اشرف اطلاعی نداشت و ذکر نام «حمید اشرف» در صفحه ۱۸۴ از قول من همان «اشتباه کوچک» است که سند سازان را رسوا می‌کند. و البته مأموران امنیتی جمهوری اسلامی بهتر از هر کس می‌دانند که معنی «نامبرده» در این مورد اطلاعاتی دارد باید بدهد، چیست. نمونه‌های فراوانی در کتاب وجود دارد که می‌توان با استناد به آن نشان داد که کتاب فاقد اعتبار به مثابه یک اثر تحقیقی است. من در فرصت‌های



وقتی یک سند ساختگی باشد به طور طبیعی نمی‌توان با استناد به آن سند به جنبش اتهام‌های واهی زد. بنابراین آن چه در این سند تحت عنوان وابستگی به کشور «کشتی» (منظور اتحاد شوروی سابق است) نوشته شده فاقد اعتبار است. مناسبات بین المللی جنبش فدایی در آن سال‌ها روشن و اعلام شده بود. برای جنبشی که در موارد بسیار ارزنده‌ترین رهبران و کادرباش برای تهیه چند هزار تومان به آب و آتش می‌زدند و در مواردی با مشکل تهیه غذای روزانه مواجه بودند، صحبت از وابستگی حرفی پوچ

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

دیگر بدان خواهیم پرداخت. اما در حال حاضر هدف من از استناد به مواردی که در بالا ذکر کردم آشکار ساختن این واقعیت است که نویسنده یا نویسندگان کتاب مزبور برای تحریف تاریخ چریکهای فدایی خلق هم در استناد ساواک دست برده‌اند و هم خود سند جعل نموده‌اند. دغدغه اصلی و همیشگی من و تعداد دیگری از فعالان در جنبش فدایی، طی چند دهه گذشته این بوده که تاریخ جنبش فدایی تا بهمن ۱۳۵۷ همانگونه که به طور عینی وجود داشت، به عنوان بخشی از جنبش رهایی بخش میهن ما و بخشی سراسر افتخار آمیز از تلاش‌های آزادیخواهانه مردم ایران به طور واقعی به ثبت برسد.

برای آن که مقاله بیش از این طولانی نشود به پایان کتاب می‌رویم.

در صفحه مقابل آخر متن اصلی کتاب کهنه نظر طراحان کتاب به این شکل بیان می‌شود: «روز ۱۹ بهمن، در حالی که همه اقبال جامعه در تأیید و حمایت دولت مهندس مهدی بازرگان راهپیمایی گسترده ای انجام دادند، چریکهای فدایی در گوشه‌ای از زمین چمن دانشگاه تهران گردهم آمده بودند تا واقعه سیاهکل را گرامی بدارند. روز شنبه ۲۱ بهمن، در حالی که زده و خورده بین مردم و همافران از یک سو و افراد گارد شاهنشاهی از سوی دیگر، از نیمه‌های شب گذشته آغاز شده بود و مردم به سرعت مسلح می‌شدند تا آخرین ضربت‌ها را بر رژیم شاهنشاهی وارد آورند و کشور در آستانه تحولی بزرگ قرار گرفته بود، یعنی در هنگامه انقلاب، این بار چریکهای فدایی خلق در تنهایی مطلق، در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران، در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند، شعار می‌دادند: ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم.» (۳۴) نویسندگان کتاب در مورد این دروغ که گویا فقط در گوشه‌ای از زمین چمن دانشگاه تهران عده‌ای جمع شده بودند به هیچ گزارش و سندی خوانندگان را ارجاع نمی‌دهند. در روز ۱۹ بهمن نه در گوشه‌ای از چمن دانشگاه، بلکه بیش از صد هزار تن از زنان و مردان کشور در تمام زمین چمن دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف زمین، تجمع کردند و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران اولین حضور علنی و گسترده خود را به نمایش گذاشت. از آن گردهمایی باشکوه تعدادی تکس و فیلم برجای مانده و در آرشیو صدا و سیما جمهوری اسلامی و روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان که در آن زمان هنوز به تیغ سانسور مرتجعان حاکم دچار نشده بودند، عکسهای آن گردهمایی وجود دارد. گزارش آن گردهمایی در روزنامه‌ها نیز انتشار یافت. همان روز سازمان چریکهای فدایی خلق ایران مردم را به یک راهپیمایی برای روز ۲۱ بهمن فراخواند. روز ۲۱ بهمن جمعیت عظیمی در این راهپیمایی شرکت کردند. من که در آن دو روز مسئول صحنه بودم به خوبی بیاد دارم که هنگامی که صف اول تظاهرات در میدان فردوسی بود، هنوز تمام جمعیت از دانشگاه که نقطه شروع حرکت بود خارج نشده بودند. مسیر تظاهرات به سمت نیروی هوایی و در همسنگی با همافران بود. در میدان فردوسی با توجه به اوج حرکت اعتراضی همافران از طرف سازمان تظاهرات به پایان رسید و پیوستن به قیام اعلام شد. در همان روز بود که در گوشه و کنار تهران طرفداران معمم و مکلای خمینی اعلام می‌کردند که، امام هنوز دستور جهاد نداده است. در مورد گردهمایی ۱۹ بهمن و تظاهرات ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷ آن چه در این کتاب نوشته شده دلیل قطعی بر این امر است که این کتاب نه یک تحقیق که یک سرهمبندی مغرضانه در جهت وارون جلوه دادن تاریخ است.

xalvat.com

بهبان زندهای بی شرمانه

ماموران امنیتی که این کتاب را سرهمبندی کرده‌اند، با نهایت فرومایگی و با سند سازی و دروغ گویی به رهبران و کادراهای شهید جنبش پیشتاز فدایی صفت‌هایی نسبت می‌دهند که درخور جلادان حاکم بر کشور ما است که با گفتار و کردار خود نشان داده‌اند که جز ویرانگری هیچ دستاوردی برای مردم و کشور ما نداشته‌اند.

رفقای ما هم عاشق بودند و هم انقلابی. شعر و سرود و موسیقی در زندگی چریکهای فدایی خلق مثل خون در بدن جریان داشت. برای همین پس از حماسه سیاهکل، برجسته‌ترین شاعران و هنرمندان کشور ما به ستایش از جنبش فدایی برخاستند.

هتاک و هزینه گونی‌های ماموران وزارت اطلاعات در مورد رفقای که با غرور اخلاقی و سواد استقلال، آزادی و برابری، هشیارانه و آگاهانه به میدان آمدند تا شرایط را نه تفسیر که تغییر دهند، بدون حد و مرز است. اتهاماتی چون «عناصر فاشیستی و دزخیمانه»، «خشونت کانگستری»، «سنستی اعتقاد»، «عدم امیدواری واقعی»، «نظر عوضی»، «گنده دماغ و مغرور»، «همال کار»، «اخلاق خوب نداشتن»، «تنیل»، «عدم جسارت»، «یواشکی خود را کنار گذاشتن»، «سمپاتها پول خرد بودند»، «اعضای بالا دست چک تضمین شده بودند»، «حیله گر»، «مزور»، «خصلتهای نارقیفانه»، «سمپاتها از بین بروند چه پاک»، «توجهیات بی مورد»، «حقه باز»، «تاسزا گو»، «بی معرفت»، «بهاپته گیر»، «اصرار احمقانه»، «خرده بورژوازی عاجز و حقیر»، «اهل ادا بودن»، «احمقانه تظاهر کردن» و... با استناد و یا بدون استناد به بازجویی‌ها به زنان و مردانی که از جمله ارزنده ترین و فداکارترین جوانان کشور ما بودند نسبت داده می‌شود.

حتی از بازجویی یک فرد معمولی که ارتباط سیاسی با جریان فدایی نداشته در مورد یکی از رفقا گفته شده که او «ظاهر کثیف داشت و تنش یو می داد» (۳۵) استناد به این گفته که ممکن است یک زندانی، بدون هرگونه ارتباط سیاسی برای نجات خود در بازجویی گفته باشد نشاندهنده فقدان کوچک‌ترین وجدان تاریخی نگاری و شرافت اخلاقی است.

تقوا فروشانی که اکنون نه در خلوت، بلکه به طور علنی به هر جنابیتی دست می‌زنند، خودکامگانی که کارنامه آنان مایه ننگ بشریت است، فرومایگانی که مسئول کشتارهای هولناک دهه ۶۰ هستند، دغلیزانی که با ترور و پیگردهای ددمنشانه و با حلق آویز کردنهای خیابانی از امنیت ولایت فقیه حفاظت می‌کنند، به آذرخش‌هایی لجن پراکنی می‌کنند که تمام دلمشغولی‌شان رهایی و سعادت مردم ایران بود و با جسارت برای تغییر شرایط قیام کردند.

در کتاب به طور مثال در مورد رفیق حمید اشرف می‌گوید: «رفتار هولناکی از حمید اشرف سر زد. او در آخرین لحظات، پیش از فرار، لرژنگ و ناصر شایگان شام‌اسبی را با شلیک گلوله‌هایی به سرشان کشت، تا میادا زنده گرفتار شوند و از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتند.» (۳۶)

وزارت بدنام اطلاعات بعد از ذکر این دروغ کثیف که حتی برای آن نتوانسته سند سازی هم کند طلبکارانه می‌خواهد از چند دسته‌نگی‌های بعد بهمن ۱۳۵۷، سو استفاده کند و برای همین می‌نویسند: «امروز وقت آن است که همه کسانی که به نقد گذشته خود پرداخته‌اند و هم چنان حمید اشرف را رفیق کبیر می‌نامند، موضع خود را در این باره روشن سازند.» (۳۷)

نامه جسورانه و هشدار آمیز رفیق فاطمه سعیدی (مادر شایگان) پاسخ درخور به یاهو گویند وزارت اطلاعات بود و خوشبختانه در این مورد تا کنون کسی وارد این بازی رذیله‌نانه وزارت اطلاعات نشده است.

دروغ گویی برای خدشه دار کردن سیمای برجسته‌ترین فعالان جنبش پیشتاز فدایی طی سال‌های پیش از بهمن ۱۳۵۷ به این کتاب محدود نمی‌شود. ماموران امنیتی و مزدبگیران خامنه‌ای در هر فرصتی که مناسب تشخیص می‌دهند پدیده «لو دادن‌ها» را پیش می‌کشند تا با دروغ‌گویی رفقای ما را بی اعتبار کرده و آنان را فاقد نیروی «مقاومت» معرفی کنند. به طور مثال در صفحه ۴۱۷ از فصل هشتم کتاب «سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام» که توسط موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در سه جلد منتشر شده نوشته‌اند: «اولین اطلاعی که ساواک در مورد سازمان پیدا کرد، در بازجویی مفتاحی و غفور حسن پور دو تن از چریکهای دستگیر شده بود که از وجود یک گروه مذهبی با مشی مسلحانه خبر داده بودند.»

در پس ذکر دروغین «اولین اطلاع»، آن هم در مورد موضوعی که همه‌ی بیج و خم‌های آن روشن شده و همه می‌دانند که سازمان مجاهدین در سال ۵۰ چگونگی و از چه طریقی ضربه خورده است، فقط و فقط از عهده رژیم بر می‌آید که دروغ‌گویی بی حد و مرز از مشخصات اصلی آن است. از این دروغ‌گویی‌ها در کتاب چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش‌ها تا انقلاب بهمن به وفور وجود دارد که ذکر یک به یک آنها در ظرفیت این نوشته نبوده و نیاز به ده‌ها مقاله جداگانه دارد.

تاریخ چریکهای فدایی خلق، به روایت شکنجه گران اسلامی

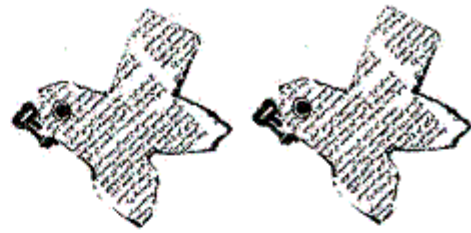
این را دستگاه‌های امنیتی خامنه‌ای و ایادی او به خوبی می‌دانند و برای همین مجبورند با تحریف تاریخ واقعی به تاریخ نویسی تحریف شده بپردازند. وقتی در مهر ماه امسال دانشجویان دانشگاه شیراز برای چندمین بار شعار «ما زن و مرد جنگیم، بچنگ تا بچنگیم» (۳۹) را هم‌چون سایر دانشجویان دانشگاه‌های دیگر سر دادند برای بخش نرم افزاری نهادهای امنیتی رژیم که بیش از هرکس و هر نیرویی از عمق تنفر عمومی در جامعه باخبرند، تحریف گذشته، مخدوش کردن و تحریف کینه توزانه سیمای یک جنبش اصیل و مستقل با همه‌ی رمز و رازهایش به یک امر جدی تبدیل می‌شود.

مساله اصلی، جنگ و نبرد است که اکنون بین مردم و حاکمیت در تمامی عرصه‌ها وجود دارد و بنابراین ارزیابی تاریخ تحریف شده و راه انداختن جنگ روانی علیه سیهاکل و جنبش پیشتاز فدایی طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به منظور محروم کردن فعالان سیاسی از شناخت واقعیت‌ها، به یک ضرورت برای مستبدان حاکم بر ایران تبدیل شده است. وجود استبداد مذهبی حاکم بر ایران، تراژدی تاریخ ماست در حالی تاریخ نگاری دستگاه‌های امنیتی این نظام کم‌دی سطحی بیش نیست. نسل آگاه و هشیار امروز چنین تاریخ نگاری را به سخره گرفته و همچنان در جستجوی آگاهی از تاریخ واقعی تلاش می‌کنند. پس همانگونه که در رمان جان شیفته نوشته شده است: «آفرین بر آتش باد اگر از خاکسترشان، همچنان که از خاکستر قنوس، بشریتی والا تر زاده شود.»

xalvat.com

پانویسها:

- ۱-۲. خامنه‌ای، سایت دفتر ولی فقیه، روز چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۷
۳. ۴ و ۵: نبرد خلق شماره ۲۶۵، دوشنبه ۱ مرداد ۱۳۸۶
- ۴- کتاب نهضت امام خمینی، نویسنده: سید حمید روحانی (زیارتی)، ناشر: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۴، جلد سوم، ص ۲۸۶-۲۸۷
- ۷- همان جا، ص ۴۹۰
- ۸- همان جا، ص ۴۳۰
- ۹- همان جا، ص ۴۸۸
- ۱۰- همان جا، ص ۲۲۶
- ۱۱- نشریه پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۹، بخش ۲۵ بررسی انقلاب اسلامی در ایران و قسمت ۷ مربوط به تاریخچه چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳، ۱۲، ۱۴ - همان جا، بخش ۴۶، قسمت ۸
- ۱۵- همان جا، بخش ۴۵، قسمت ۷
- ۱۶- چپ در ایران له روایت اسناد ساواکه، کتاب هشتم، ص ۷ مقدمه
- ۱۷- شکنجه گران می‌گویند، مولف: قاسم حسن پور، ۴۹۰ صفحه، صفحه‌های تصویری شماره ندارد، انتشارات موزه عبرت ۱۳۸۶
- ۱۸- همان جا، ص ۱۶
- ۱۹- همان جا، ص ۱۴۱
- ۲۰- همان جا، زیر نویس ص ۱۷۶
- ۲۱- همان جا، زیر نویس ص ۱۷۵
- ۲۲- همان جا، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷
- ۲۳ و ۲۴- چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، نویسنده: محمود نادری، تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷، ناشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۲۲
- ۲۵- همان جا، ص ۵۷
- ۲۶- همان جا، ص ۱۴۶
- ۲۷- همان جا، ص ۱۱۰
- ۲۸- همان جا، ص ۴۹۰
- ۲۹- همان جا، ص ۴۸۰
- ۳۰- همان جا، ص ۴۸۸
- ۳۱- همان جا، ص ۲۲۲
- ۳۲- همان جا، ص ۱۶۰
- ۳۳- جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی، ص ۲۴۵
- ۳۴- چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷، ص ۸۳۰
- ۳۵- همان جا، ص ۲۹۴
- ۳۶- همان جا، ص ۶۴۵
- ۳۷- همان جا، ص ۶۴۶
- ۳۸- همان جا، ص ۳۳۲
- ۳۹- گزارشی از جلسه سخنرانی لاریجانی در شیراز، آژانس ایران خبر ۲۰ مهر ۱۳۷۸



به چکاوک اما توان گفت مخوان

سوال اصلی این است که چرا این کتاب از طرف وزارت اطلاعات در این شرایط منتشر شده است. نکته مهم و اساسی این است که چریکهای فدایی خلق که به نظر من طی سالهای ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ به مثابه یک جنبش کمونیستی مداخله‌گر (جنبش پیشتاز فدایی) باید تعریف شود، علیرغم هر کمبود، اشتباه و یا نقطه ضعف، یک جنبش اصیل، مستقل و عدالت خواه بود که نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش ضد دیکتاتوری به طور عام و جنبش نوین کمونیستی به طور خاص بازی کرد. سیهاکل نقطه آغاز و تولد این جنبش بود.

چریکهای فدایی خلق از تاریخ و گذشته جنبش کمونیستی ایران و جهان درس‌های زیادی آموختند و تاریخ جنبش فدایی برای نسل کنونی و نسل‌های آینده درس‌های بسیار دارد.

به همین خاطر سیهاکل برای همه کسانی که در مقابل جنبش آزادی‌خواهی مردم قرار دارند و به خصوص برای دستگاه‌های امنیتی مستبدان حاکم، هم‌چون یک کابوس است که رهایشان نمی‌کند و برای این هرچه لجن در درون خود دارند به سر و روی این حرکت تاریخی می‌ریزند. آن چه نویسنده در صفحه آخر این کتاب نوشته، این کابوس را به نحو برجسته‌ای به نمایش گذاشته است. بدون تردید سیهاکل و جنبش چریکی از نظر شکل و فرم کار نه قابل تکرار است، نه ضروری و نه مفید. جنبش آزادی‌خواهی مردم ما در شرایط کنونی بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر از آن است که ظرف چریکی پاسخ‌گوی آن باشد. اما از نظر محتوا از آن جا که شعار «مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی» اکنون به شعار عمومی هر جنبش اجتماعی و خیزش‌های توده‌ای در گوشه و کنار کشور تبدیل شده و از آن جا که اکنون نیز گذار فعالان سوسیالیست و عدالت خواه، از گروه‌ها و محافل کوچک و جدا از هم به سمت یک جریان اجتماعی و مداخله‌گر به برخورد خلاق و جدی نیاز دارد، بنابراین داشتن یک تصویر واقعی از چریکهای فدایی خلق و درس آموزی از آن به یک مساله جدی تبدیل شده است.

سیهاکل که به درستی آن را رستاخیز و حماسه نامیده‌اند همچنان زنده است و این همان کابوسی است که دستگاه‌های امنیتی استبداد دینی حاکم بر کشور ما را رها نمی‌کند و برای همین است که در هر فرصت با هیاهو به آن می‌تازند و ردیالانه پیرامون تاریخ آن گفتمان سازی می‌کنند. ماموران امنیتی‌ای که این کتاب را تنظیم کرده‌اند حتی در مورد اعلامیه‌های اعلام موجودیت چریکهای فدایی خلق با گفتن «بخش کاغذهای مشهور به اعلامیه اعلام موجودیت» (۳۸)، ردالت و پلشتی خود را به نمایش گذاشته‌اند.

جنبش پیشتاز فدایی به مارکسیسم نه به مثابه شریعت جامد آسمانی، که هم‌چون رهنمون عمل می‌نگریست. در این جنبش تناقضی اساسی بین نظر و عمل وجود نداشت و رهبران و کادرهای آن برای پرداخت هزینه گفتار و کردار خود آمادگی کامل داشتند. این جنبش مستقل بود چرا که استراتژی، تاکتیک و برنامه عمل خود را نه بر اساس نیازهای قطب‌های کمونیستی آن دوران، بلکه، از شرایط خاص جامعه خود استخراج کرد. امروز که فعالان سیاسی به دنبال راهیابی نظری و عملی هستند، در این اصالت جنبش فدایی، درس‌های آموزنده‌ای نهفته است. گنجینه گرانبهای از آثار تنوریک از آن دوران وجود دارد که هنوز و پس از گذشت ۳۸ سال از حماسه سیهاکل، مورد توجه فعالان سیاسی قرار دارد.